

مَنْ تَبِعَ اللَّهَ لَاقَهُ الْكَرَامَاتُ

بنام خداوند مجید درین اوان سعید رسالت ثابت و خوب تقلید در رد فتوای مولوی میر حسین صاحب



از فتوای مذکور سبب ثبوت این تحقیق مطبوعه علی حرف بحرف تمام و کمال درین کتاب مندرج است

مطبعة دارالکتاب و المطبعة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي أَوْجِبَ عَلَيْنَا مَتَابَعَةَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلَ دِينَهُ مِنْ بَيْنِ سَائِرِ
 الْأَدْيَانِ الدِّينِ الْمُبِينِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى قَائِدِ الْغُرِّ الْمُجَلِّينِ وَشَفِيعِ الْمُدْنِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ
 وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ بَدَلُوا بِمُحَمَّدٍ هُوَ فِي تَحْقِيقِ طَرِيقَةِ الدِّينِ الْمَتِينِ وَأَيْدِنَا بِالْهُدَايَةِ
 وَالْإِهْتِدَاءِ إِلَى دَعَائِمِ الْيَقِينِ وَعَلَى الْأَيْمَةِ الرَّاشِدِينَ وَتَابِعِيهِمْ وَتَبِعِ التَّابِعِينَ صَلَوَاتُ
 دَائِمَةٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ رَبَّنَا إِنَّا مِنْ عِنْدِكَ خَائِفُونَ وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ تَوْفِيقًا مَا بَعْدَهُ
 قَبُولٌ لِعَبْدٍ مُفْتَقِرٍ إِلَى رَبِّهِ الْمَنَانِ الْجَلِيِّ الْمَدْعُوِّ بِمُحَمَّدٍ عَبْدٍ لِرَحْمَنِ السَّلَامَةِ
 أَحْسَنِي مَذْهَبًا وَالْفَارُوقِي نَسَبًا لِأَبِي وَأُمِّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلَهُوَ مِنْ تَلَامِيذِ الشَّيْخِ
 الْمُعْظِمِ وَالْعَالِمِ الْأَفْحَمِ الَّذِي هُوَ فِي الْعُلَمَاءِ كَالشَّمْسِ بَيْنَ الْجُجُومِ الْمُشْتَمِرَةِ فِي هَذِهِ الدِّيَارِ بِمَوْلَانَا
 عَبْدِ الْقَادِرِ مَوْلَانَا زَالِ ظِلَالٍ جَلَالِهِ فَائِضَةٌ عَلَى رُؤُسِ الْمُسْتَشِيدِينَ بِحُرْمَةِ خَيْرِ النَّبِيِّينَ لَوْلَا

Marfat.com

سردین پنا بایعین علوم	درخنده کالشمس بین نجوم	جهان خرد صدر عز و علا	کلمه گوشه بخت و اقبال ما
جناب ساحت آگاه فخر ز من	مزنی من قبله جان من	گزارم چه حق مواسات او	که هستم از و در جهان سرخو
سنت تربیت کرده حضرت	منم ناز پرورده الفتش	پاش چه گویم که وصف آن	چکد نور ایمان بر کام و زبان
باید او و عجب رحمتش	بدانش چو جامی سخندان	کنم شکر این دولت سرمد	که و آتش بود رحمت ایزد

فروغ شد از فیض اعمال او	فروزنده بختم باقبال او	چه حد زبان شنا خواش	چه یار او صف خدا نیش
په خدمت گزار و جرف ثنا	دل ناتوانم بغیر از دعا	خدایا بود تا که دور زمان	بود ذات او جلوه بخش جهان
سر عز و جاهش نشان بلند	بود برتر از آسمان بلند	فروغ کمالش تکمیلین جاه	بود جلوه افزا تر از مهر ماه
رضایش بوج و جان نسیب خاص	بال نبی و باهل عبا	که این مختصر نیست در فتوای مولوی نذیر حسین ص ۱۰۰	

و ایضاح مغالطاتش و حل شبهاتش که از راه عوام فریبی در عدم جواز تقلید نوشته تاخیر
 شوند عوام از افترا می بخت ایشان و باز آیند از اعتقادات باطله شان **اللَّهُمَّ اهْدِ ذَلِكَ**
الْمَفْتِيَّ الْمَخْطِيَّ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ سَمِّئْتَهُ بِسَيْفِ الْأَبْرَارِ الْمَسْلُوقِ عَلَى الْفَجَاءِ
فَنَشِئَعُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ فِيمَا قَصَدْنَا مِنْ هَذَا الْمُخْتَصَرِ رَاجِيًا بِمِنْ
اللَّهِ التَّوْفِيقَ وَأَنْ يَحْفَظَنِي مِنْ كَيْدِ الْكَافِرِينَ وَافْتِرَاءِ الْكَاذِبِينَ إِنَّهُ خَيْرٌ مِمَّا مَوَّلَ اللَّهُ
أَجْعَلْهَا مَقْبُولَةً الْآنَا وَانْفَعْ بِهَا الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِ وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ بِالْآمِنِ
فَإِنْ وَقَعَ فِيهَا الْخَطَا وَالنِّسْيَانُ فَاصْلِحْ بِذَلِكَ الْعَفْوِ وَالْإِحْسَانَ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ مُرَكَّبٌ مَعَ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ

مواقع مانع خواب بودم	که ببالین بن رسید سرش	بانگ زد که خیز و شویش	پرده از روی علم حق بردا
بان که این وقت خفت	قول حق قابل نهفتن	ای صیقا سب درانش	نور چشم ستور دانش
چشم بکشا و تیز تیز بین	که بهر سوز بسیار و بین	قوم لا مذہبان کور سواد	منسرد و حیلہ ساز بد بنیاد
یعنی و تابان مستکبر	زکرامات اولیا منکر	از ره اعتقاد فاسد خویشتر	به تغییر اصول مذہب و کیش
بخیاں بر دل بی نور	زبان فریب بگروزور	بر خلاف عقائد جمهور	در ره شرع افکنند فتور
در قضاوت ز خورد و پینیا	می نمایند نکته چینیها	هم نشان دلیل جاودین	بو حنیفه امام مجتهدین
میکنند از قیاس نامتنا	بجالت زبان طعنه در	رومی این قوم منکر و کفر	در زمان وزمین حشریاء
مشتی بر دل و بجانم نه	گر توانی جواب ایشان ده	بر این و حجت روشن	هم بمعنی و لفظ مستحسن
آنکه دندان شکن بود هر حرف	زبان قلم بهج شکوف	که شوند این گروه نامعقول	بجواب بجواب آن مخذول
هم چشم قبول اهل کمال	دل پسند آید این جواب	چون مرا این سخن بگوش آمد	خون دل بهردین بجوش آمد

بچه کاندوم هر آنچه از دل خواست	حسب آیین شرعی که کما	لیک در شان فرقه کور و دود	آنچه کفتم ز غیرت دین بود
هر که بیند دعای خیر کند	طعن بر من چو طالبان نند	التجادرع از خدای کسیم	که بفضل عسیم و لطف جسم
زین جوابم جز ای خیر نماند	بر رسول و بال الامجاد	نخستین سطر می چند بطریق تمهید و مجمل	بدرفع

فدشات فتوای مولوی نذیر حسین حسب سورج گرهی شمس الدیوبی که ثبوت مذسب غیر مقلدین نگاشته
 برمی نگارم و تسلیم معین که واجب آنرا اجمالاً بپایه ثبوت میرسانم و الله الموفق والمعين
 به الاقتصار فی الدنیا والدین محقق میسازد که مضامین فتوای مولوی نذیر حسین صفا
 که بر عهده فاسد و گمان کاسد خویش اثبات مذسب غیر مقلدین کرده غیبی رکیک است دلالت
 بر اینست غیر مدلل و سخیف و نیز سیان دلیل و مدارعایش مطابقت نیست مصرعه برین عقول و اد
 بهاید که سیت به فرقه فدا غیر مقلدین در حقیقت فتوایش رسیده از ظواهر تحریرش بغیر تامل
 بر شان حضرت امام اعظم علیه الرحمه و مقلدانش زبان طعن کشودند حال آنکه صاحب کتب رائق
 نوشته که فرمود شافعی رحمه الله علیه کسیکه اراده کند بجز او در فرقه فلینظر الی کتابی حنیفة
 کما نقیاه ابن وهبان عن حرملة و گفت صاحب مشکوة در کتاب خود اسما الرجال که فرمود
 شافعی رحمه الله علیه کسیکه اراده کند ان یتبحر فی الفقه فهو عیال کی حنیفة و همچنان
 قال الظاهر صاحب مجمع البحار فی کتاب الرجال و در قلا دانه و ما عرف رجلا
 تکلم فی الفقه و لیسعه فیه احسن معرفته من ابی حنیفة و قال ابن خلکان فی
 تاریخ بغداد و عبد الحمی فی مقدمه الهدایة و غیرهما قال محیی بن معین القراءه عندی
 قراءه حنرلة و الفقه فقه ابی حنیفة و علی هذا ذكرت الناس شاه عبد العزیز و یلوی
 در حقه اثنا عشری فی صدر الفصل الاول من الباب الحادی عشر میفرماید فقیه اعظم
 اهل سنت ابو حنیفه کوفی است رحمه الله علیه و قال فی الباب الخامس قبیل الباب السادس
 رئیس فقیهای اهل سنت ابو حنیفه کوفی است رحمه الله علیه و فی القاموس فی باب الفناء
 ابو حنیفه کنیه عشرین من الفقهاء اشهرهم امام الفقهاء النعمان و در فصول شش او

از امام غزالی که گفت **بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** که معتقد من آنست که ابوحنیفه رحمه الله و اناترین
 است مصطفیست صلی الله علیه و سلم بر حقائق معانی و غوامض فقه چون فهم ما و امض مسائل مع غور
 سخن او نرسید بر ما لازم شد بحسب فهم خود بر وجه اجتهاد خود عمل کردن و نیز از احادیث تعریف
 امام همام ثابت است چنانچه در آخرین رساله تحریر کرده خواهد شد اندر صورت حرفه از سبب ابوی
 بشان و الای شان صرف کردن چه قدر ضلالتست و گمراهیست **۵** چون خدا خواهد که پرده کس رود
 سیایش اندر طعن پکان برود و ظهور مرتب انجناب بر ادلی الالباب مشن تر از آفتاب تو کج و وطن
 ایشان از رفعت شان تقدس نشانش هیچ نکاهد **۵** اخفای نور مهربانم چه ممکن است به کوری
 بچشم حاسد خفاش طبع اوست به در حیرتم که از حضرت مفتی باوصف دعوی علم و دانش چنان آفتاب
 بی اصل سرزده همانا مردش جز نام آوری که من هم مخترع مذہبی هستم چیزی دیگر نیست **الله** اندرین
 و نذر است که تقلید شخصی که عبارت از تقلید معین است آنرا از عمل مردود و قبیح بر شمرده و این خیال
 نکرده که هر گاه تقلید شخصی مبل مردود شد بالضرورة عاملش هم مردود گشت علاوه بر آن تقلید معین را
 بقوت اجتهاد خود از بدعات شرعیہ بزگاشته حال آنکه خودش پیش ازین در فتوایکه آنرا مجموعاً
 نامند مصرحاً تحریر کرده که پس غیر مقلدین نماز گزاردن درست نیست و تقلید امام واحد واجبست
 که نسبت تقلید مذہب خاص فی بد بزبان آورد و مردودست گمراه و خارجست از اہل سنت و جماعت **محمد حسین**
 و نیز در معیار الحق تقلید معین را مباح گفته لکن درین فتوای جدید و اقوال سابق نموده در شان
 مجوزین تقلید شخصی که جمیع علمای حنفیہ و شافعیہ و غیره از اولیای کبار و متقدمین و متاخرین بودند
 و سند لفظ مردود و مبتدع صرف کرده است **خضر الله من هذا القول والاعتقاد در مختار آمده و قلنا**
اتبعه على مذهبه كثير من الأئلياء الكرام ممن اتصف بنبات المجاهدة و ركض
في ميدان المشاهدة كابراهيم بن اد هو و شقيقه بالبحر و معروف بالكرخي و
أبي يزيد البسطامي و فضيل بن عياض و داود الطائي و أبي حامد بن الفاف و خلف
ابن أيوب و عبد الله المبارك و وكيع بن الجراح و ابن بكر بن الوراق و غيرهم و غيرهم

میفرمایند و اما اتباع ابي حنیفة قديماً و حديثاً ففي الأزد ياد في جميع البلاد سيما
 في بلاد الروم و ما وراء النهر و ولاية الهند و السند و الأندلس و خراسان و عراق
 مع وجود كثيرين في بلاد العرب بالاتفاق و اظن أنهم يكونون أن شكلي المسلمين بل
 أكثرهم عند الهند سين بالاتفاق شعربزرگان سخن بسومی خود است و تف برو
 فلک برو خود است و فاعوذ بالله من ذلك و أعجبا که مفتی بخیر خود را از دأره اتباع مذکور
 واحد که آن از مدت دراز الصراط الدین انعمت علیهم من المؤمنین است بیرون انداخته
 در تیره هلاکت ضلالت و قنار و مریای اهل اسلام را موافق اهل هوامی خود بتاویلات فاسده و دور
 از کار موول نموده مفومهاشانرا که مطابق منطوق نصوص و اهل سنت جماعت بود تبدیل کرده
 تفرق و تشتت را در سبب و قرار داده قواعد کلیه مقرر کرده مضر خود بود آنرا یکطرف گذاشته اقتباس
 بزوی از اقوال مثل شیوه اهل هوا اختیار کرد و منطوق این حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم گردید
 مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ إِثْمُهُ عَلَى مَنْ أَفْتَاهُ وَمَنْ أَشَارَ عَلَى أَخِيهِ بِأَمْرٍ يَعْلَمُ أَنَّ الرَّشْدَ
 فِي غَيْرِهِ قَدْ خَانَ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ الشَّيْئَةَ بَيْنَهُ وَكَرِهَ
 عبارت فتوای حضرت مفتی صراحة برین دلالت میکند که ایشان منکر اجماع و قیاس اند که تصریح
 در آخرین رساله کرده خواهد شد همانا این فیض حضرت مفتی را با تابع شیخ نجدی و ابن تیمیہ حاصل شد
 باشد که بزرگان دین متین را بدیگویند شعرا از برون طعن زنی بر یازیده و زور و نیت ننگ میدارد
 یزید و از راه عوام فریبی جاہلان را از راه راست هدایت بورطه هلاکت می افکنند حال
 حسن عقیدت مولوی در ضمن جواب بشرح و بسط نگارش خواهد یافت و علی الله التوکل و بیه
 الاعتصام حضرت مفتی در فتوای خود مقلدین را مصداق آیه کریمه اتخذوا الحبارهم و
 رهبا نهم الخ و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله فخرجوا حرة کرده حال آنکه این آیت مخصوص است
 بشان کفار حیف صدحیف است که مصداق آن کفار و مشرکین باشند از راه تعصب گمراهی بشان
 مؤمنین صرف میکنند از حضرت مفتی بخیر می پرسم که حضرات ائمه اربعه رحمهم الله تعالی مسائل و نسیه

که در کتب فقه مندرج است از طرف خود استخراج کرده اند که جناب پیران جناب شان آنها گستاخها
میکنند لایسا در شان حضرت امام اعظم رحمه الله آری حضرت امام علیه الرحمة والرضوان از طرف خود
کدامی مسأله استخراج کرده اند بلکه آن امام هم از روی عاقبت اندیشی بنیابت محنت جانفشانی از
قرآن احادیث معتبره بطریق صحیح کرام رضی الله عنهم احکام دین و ارکانش را استنباط نمودند چه
معلوم بود که در زمان فتنه و فساد و حکم حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم مقدمه همیشه در مجال ملعون خروج
خواهد کرد و هر کس بخواهد نفسانی خود بدون قوت اجتهاد از قرآن حدیث مطلب آورد
دعوی اجتهاد خواهد کرد و در چاه ضلالت خواهد افتاد اگر سرشته انصاف را از دست ندهند و از
جاده حق نگذرند نیکو خواهند دریافت که احسان امام هم علیه الرحمة به مقلدان زائد از نیست
که اداسگرش ممکن بود با وصف آن نسبت امام حرفی ناملائم بر زبان آوردن عین کفران
شعور مکافات این بدبرد و جهان بیابند و این هم مانند نهان به علاوه بران فرمان برداری علم
اهل اجتهاد عین اطاعت خدا و رسول است چرا که حاملان علم نبوت و شارحان کتاب سنت هستند
و قول رسول مقبول العلماء و رتبه الانبیاء و علماء امة کانیبیا بنی اسرائیل برین مضمون
وال است کسیکه علم فقه را بی نمک گوید لاریت با بقدر لفظ تو بهین او کافر میشود و گما هو المذکور و کتب
الفتاوی رتبه امام اعظم و عظمت فقه را حضرت مفتی نیکو میدانند با وجودش اخفا کردن چندین شکل
برای کل است در خبر آمده خیر القرون قرنی تو الذین یلونه و تو الذین یلونه ازین حدیث هم عیا
که منزلت ائمه مجتهدین علیهم الرحمة چه قدر بود اگر گویند که امام اعظم رحمه الله علیه در تابعین بودند
گویم که این مسأله اتفاقی است که امام اعظم رحمه الله علیه در تابعین بودند چنانچه ملا علی قاری شرح
موطای امام محمد رحمه الله علیه تحریر کرده بکذا عبارت و قیل روی الامام مالک عن عائشة بنت
ابی وقاص و صحبتوا نایبة فیکون تابعیا کابی حنیفة الا الله تابعی بلا خلاف یعنی در
تابعی بودن امام مالک رحمه الله علیه اختلاف است اما از تابعین بودن امام اعظم کسی کلام نیست
درین مان اخیره که علامات قربانیت یافته میشود و فقدان وجود مجتهد شده کما قال المولوی محمد حسین

فی النافع الكبير قال بن حجي نقل لصلاح عن بعض الاصوليين انه لو وجد بعد عصر الشافعي
 مجتهد مستقل وفي الميزان لعبد الوهاب الشعراني قد نقل السيوطي ان الاجتهاد
 المطلق على قسمين غير منتسب كما عليه الاثمة الاربعة ومطلق منتسب كما عليه
 الكبار اجماعا وهو قال لو يدع الاجتهاد المطلق غير المنتسب بعد الاثمة الاربعة الا ان
 محمد بن جرير بن لطبري ولو يسلم له ذلك بانك ما نوشت خواند دعوی اجتهاد کردن و از
 قرآن و حدیث استخراج مسائل نمودن مصداق همان خواهد شد که بعضی اهل علم و اندیشه از آیه کریمه
 نیتاؤ کو کسرت لگو انم مساله و طی فی القبل الی رب استنباط کردند و در کلام آنی که لفظ حرت بمعنی
 زراعت آمده بدان خیال نکردند باید دانست که اجماع اتفاق آرای علمای محققین را گویند و اجماع
 علمای محققین برین قرار یافته که مذاهب بعد که عبارت از مذاهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی باشد حقیقت
 چه حقی و درست میان همین مذاهب بعد شیخ محی الدین نووی در روضة الطالبین فرموده اما الاجتهاد
 المطلق فقالوا ختم بالاثمة الاربعة حتى اوجبوا التقليد و احد من هؤلاء علی امتیه و نقل
 امام الحرمین الاجماع علیه چه اجتهاد مطلق ختم شد بایمه اربعه و اجبت تقلید یکی از آنها بر امت و
 نقل کرد امام حرمین اجماع بران پس ثابت شد که مذاهب پنجمن که عبارت از طریقه غیر مقلدین باطل است
 و در بدعت شرعی داخل است زیرا که بدعت شرعی آنرا گویند که اصلش از کلام مجید و حدیث نبوی و باجماع
 است قیاس ثابت نشده باشد فرقه غیر مقلدین که مشهور بواجب است میگویند که از جایکه ایمه اربعه استنباط
 مسائل کردند از انجائینی از قرآن حدیث ما هم مطلب آورده عمل میکنیم خاک روان ایشان باد و مصرع
 نه هر که آینه سازد سکندری دانند فهم کلام مجید آسان نیست بل خیلی دشوار است و شاید این معنی است
 قوله تعالى ان علينا بيانه و قوله تعالى يعلمهم الكتاب و الحكمة و قوله تعامنا فرطنا و الكتاب
 من شيء یعنی جمیع علوم و مسائل در قرآن موجود است اگر دعوی شماست باشد استنباط جمیع مسائل
 از قرآن کرده بپایه نبوت رسانید و الا از قول بلا دلیل خود تائب شوید یا استنباط محققان باید بود
 بالمعترف فتنه و شر باید بوده ورنه بجهنم حیلت کیاد می خویش با دو چشم پر از خون جگر باید بوده فهم

قرآن مجید و تفصیح مسائل از آن حق جل و علائقا حقانی را عطا میفرماید چنانچه امام غزالی در احیاء العلوم
 به تحت این آیت گاشته قال الله تعالى والذین جاهلوا ذنوبهم سبکنا یعنی آن کسانی که
 مجاهده میکنند در دین بر آئینه هدایت میکنند آنها را راه ما نمی شود و هر کس و ناکس که او عایش میکند و بر امامان
 دین زبان طعن میکشاند حسب حال شان عین شحست شمع گریه بیند بر روز شیره چشم چشمه آفتاب
 چه گناه و علمای آنها که حروف عربی را نیکوی شناسند و معنی الفاظ عربی را کم میدانند حیف که با بقدر تنگ
 یا یکی علم و دانش عمومی اجتهاد کردند و مصداق این میشدند که حضرت علیه السلام نسبت بخین علمای
 نفسی است فرمود میخرج فی آخر الزمان رجال یختلون بالذین والسننهم اهل من السکر و
 قلوبهم قلوب الالباب ذکره فی المشکوۃ رقاۃ الترمذی و قال هذا حدیث حسن حضرت
 مفتی بخیر که حکم جواز عمل بر شخص مذاهب نموده این امر دلالت میکند بر کمال استقامت و جهالت شان چرا
 که شارح مشکوۃ طیبی در شرح کبیر و اول التفسیر و این گاشته که عمل کردن بر شخص مذاهب مذکور است
 و نیز حلال الدین یوطی در تواریخ خلفا باحوال معتضد بائند که یکی از خلفای عباسیه در عجمی بود و میگفت
 قال اسمعیل القاضی دخلت علی المعتضد بالله قد فع الی کتابا فاذا فیہ قد جمع له
 الرخص من ذلک العلماء فقلت مصنفه زندق قال الخلیف قلت لا لکن من اباح
 السکر کثیر المنعة و من اباح المنعة لیس الغناء ما من عا لاوله نزلت و من اخذ
 ذلک العلماء ذهب ینة فامر بالکتاب فاحرق انتهى گفت قاضی اسمعیل که من و منی نسبت
 خلیفه وقت معتضد بائند حاضر شدم پس در کتابی ناگهان در آن کتاب جمع کرده بر خلیفه
 مسائل مرخصه بر مذاهب پس گفتم که معنیش بدین است گفت خلیفه آیا این نوشت گفتم لی قاما
 هر که مباح کرد و بعضی مسکرات با جائز داشت او متعذر او هر که مباح کرد و متعذر او دست نکرد او غتارا
 نیست که ارضی عالم مگر بر او لغزش است هر که عمل کند بر لغزش های علماء و شرک از دین او پس حکم
 خلیفه آن کتاب را بسوزند عیان است که اصل دین که از حریم شریفین برآمده و جاری شده و از
 برکت عامی سول علیه الصلوۃ والسلام حریم از شرک کفر و فتنه و جهال محفول خواهد ماند و قرآن مجید را

نازل شده و حدیث شریف آنجا شائع گشته و این هر دو زبان عربی است مگر آن خاص زبان رسول مکرم بود علیه التحیه و الثناء و هوید است که علما حرمین شریفین مطالب آن حدیث نکات و دقائق آن چنانکه برآرند و بفهمند باشندگان هندوستان آنچنان کی توانند فهمید چرا که زبان ایشان خود عربی است و نیز آنها را فضیلت تامه بر علما دیگر شهر و امصار حاصل است بحدیثهای نبویّه اظهر من الشمس است که در حرمین شریفین بجز مذاهب اربعه مذہب دیگر نیست پس بجهت این مذہب لو کہ مخترع آن مولوی نذیر حسین حق باشد اعاذنا الله من ذلك و این هم مخفی نیست که هر کسیکه از شما برای اداجج بحرمین شریفین می رود بطریق شیعیان از راه تقیه اصل مذہب خود را اخفا کرده شافعی میگوید یا نه حقان مذہبی را که در جامی بین اخفا کردن بود آن مذہب باطل است یا نه انصاف فرمایند حسب تحریر مولوی نذیر حسین بدعتی و فاسق شدن علمای حرمین و سادات کرام و ایمة مذاهب اربعه لازم آمد نعوذ بالله من هذا القول و الاعتقاد و استغفر الله من هذا التعصب ظاهر است که علما حرمین شریفین قائل تقلید شخصی هستند و بر این قائم اند که در آنجا تقلید شخصی نباشد البتة و تقلید بالتعین بخدا و بپیش حضرت شیخ در آنجا مستحب مذہب و باطل است

المؤمنون و انهم قومه و ابايهم	بسته با فساد و شرعیت میا	این چه گروهی است و انقضی	بدگر و بد عمل و بد مال
باعث افساد جهول و ظلم	مفسدین منکر اهل علوم	مدعی دین و مفتن همه	مفتری و فاسق و ملعن همه
سینه شان با دلچ مکرو غیر	گنده تر از لینه بجزای حیض	رسم بدین همه پاک غمی	فتنه بدین کرده با چارو
این چه طریقت است که چون شیعیان	فرقه آن میکنند اخفای آن	یعنی بکله چو بی حج روند	شافعی مذہب تقیه شوند
این چه طریقتیست چه بون مذہب است	نی زبان بلکه بزیر است	این چه گروهی است شیاطین تراود	بدول و بد مذہب و بد اعتقاد
و امی برین قوم تقیه کنان	تزییر بغل لینه حیض نانا	خامه ازین فرقه لا مذہبان	چند زنده حرف بنوک بان
بر سر این فرقه که گشته با	انغل قلم سووده و برشته باد	در حقیقت این فرقه غیر مقلدین بدتر از خارجی و مقلدین	

هستند چرا که در کتاب عقصام السته حضرت عمر رضی الله عنه را بتدع و وضال قرار داده و این کتاب و فرقه غیر مقلدین بسیار معتدست معاذ الله من هذا القول و الاعتقاد حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه در صفتی یکصد و نود و چهار غنیة الطالبین تحریر فرمایند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي وَأَخْتَارَ لِي أَصْحَابِي فَجَعَلَهُمْ أَنْصَارِي وَأَصْحَابِي دَانَهُ سَيِّئِي فِي آخِرِ
 الزَّمَانِ قَوْمٌ يَنْتَصُونَ نَهْمَ الْآفِلَاتِ تَأْكُلُوهُمْ الْآفِلَاتُ تَشَارِبُونَهُمْ الْآفِلَاتُ تَلْتَاكُمُوهُمْ الْآفِلَاتُ
 تُصَلُّوهُمْ مَعَهُمْ الْآفِلَاتُ تَصَلُّوهُمْ عَلَيْهِمْ حَلَّتْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ أَنْتُمُ الْفِرْعَوْنِيُّونَ فَرَسَدُوا صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 که اختیار کرده و خدام او اختیار کرده و پسر کرده و آنها را مددگار و رشته دار من زود باشند گروهی
 آخر زمان که نسبت نقصان باصحاب من کنند آگاه باشید که خورید و نوشید همراه شان نه نخاک کنید
 و نه نماز گذارید همراه شان بخورید نماز جازه ایشان را که مورد لعنت اند و همچنین در امور باقیه شارت
 ممنوع است اکنون قبل از آنکه بر واقعات مفتی خسر دنیا و الآخرة در آیم بر بنحو احوال مذموبه ما بیا
 بر میگزارم تا بر عوام و خواص معلوم گردد این تهمینه فهو کبیر الوهابیین و ما هو شیخ الإسلام
 بل هو شیخ الیدعة و الأثام و هو أول من تكلم بحجة عقاید هو الفاسدة و في الحقيقة
 هو المحدث لهذه الفرقة الضالة ثم حلت تذكيرته و عقاید با بین الناس الى سنة
 سبع مائة و ست و أربعين من ميلاد خیر البشر علیه النجیة و التناظر في ذلك
 السنة في عهد السلطان محمود خان الأول ببلاد العرب رجل يدعى محمد بن عبد الوهاب
 من اليمن و أظهر عقاید الفاسدة التي كانت قد ماتت و اندرست بموت بن تهمینه
 مقیداً مغلولاً في بلاد الإسلام و استحدث شرعاً جدیداً و ابتدع شیعته مخالفاً عن
 مذهب السنة و كان يطوف في البلاد من الفرات الى امكنة و الشام و البغداد و
 البصرة و من هناك رجع الى بلاد العرب و باسعاف الأمير ابن مسعود الذي
 كان دخل في هذه الشيعة جذب اليه جمهور من أهالي البلاد و سمو الوهابية
 باسم كبيرهم محمد عبد الوهاب و كان ابن مسعود كبير الوهابية ملجداً قد سولت
 له نفسه فكان يعلق الحجاج و يزعج العباد و يقطع الطرق فتوجه العساكر السلطانية
 في عهد السلطان محمود خان الثاني الى محمد علي باشا و الى مصر فبلغ و قمع فجمعهم مجملات
 وقتلهم اشد قتلة فقبض بن مسعود و أرسله الى الأستانة السلطانية فامر

السلطان یقطع عنقه لیکون عابرة للنظرین ومن ذلک الزمان زکرت بحکمهم مشکت
شماهم وتفرقوا فی البلاد وسموا باهل الحدیث ولا یلیق لهم ما لقیوا به بل هو اهل
البدعة والضلالة وقد اخبیر بطلان الفرقة الضالة رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقوله من خرج فیکون قوماً محقروناً صلواتکم مع صلاتهم ورضیاً مکن مع رضیاً عنهم واما الکر
مع اعمالهم الی آخر الحدیث وانه الامام مالک فی الموطأ هذا نبداً یسیراً کتبت به فی
هذه الفرقة الضالة خذ الله تعالی الیوم الذین اهدهم من بعد طلب ان ثبات علی
امام واحد از ایمة اربعة که واجب بر سیکارم و ما توفیق الی الله وهو حسینی و غیر الوکیل لولاه
بیای خامه اعجاز پرده بیای فکر معقول و فکانه بیای شاه مضمون خلمان بیای معنی سنجیده نمان
در کجاییه دل باز گردان تمیز حق و باطل ساز گردان بر واقفان شریعت غراوشیده نیست که علماء
ما رحمهم الله تعالی در وجوب تقیید آیه فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون را حجت گرفته
گویند آیه کریمه بجواب مشرکین در محل خاص نازل شده بود لکن نزد علمای محققین عبرت بر عموم لفظ
نه حجت خصوص مورد کمالاً یحقی علی من له ادنی بصیرة فی العال شاه عبدالعزیز در تفسیر عزیز
می نویسند که اطاعت مجتهدین شریعت مشایخ طریقت حکم خدا فرض است و آیه کریمه فاستلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون طریقین در عاقد آورده اند که عبارت از ان جمله مجتهدین شریعت شیوخ
طریقت که حکم ایشان بطریق واجب مخیر لازم الاتباع است بر عوام امت زیرا که نعم اسرار شریعت و قائق
طریقت ایشان را میسر است فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و در معالم التنزیل تحت آیه
مرقومه قال ابن زید اراد بالذکر القرآن ای فاستلوا المؤمنین العالمین من اهل
القران و در تفسیر روح البیان تحت آیه فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون روی آن قبل
للایمام الغزالی بها حصل لکوا الاحاطة بالاصول والفرع فتلا هذه الاية و اشار
الی ان السؤال من اسباب العلو والطریقة بدین وجه علمای ما رحمهم الله تعالی آیه مذکوره را در باب
وجوب تقیید حجت گردانیده که از مسلمانان هر که مسائل دینی که ماخذ آن قرآن شریف حدیث نبوی است

صلی الله علیه وسلم معلوم نباشد پس آن مسائل را از واقفین شریعت و قرآن شریف حدیث نبوی
 نمایند چون بران وجوب تقلید آیه مذکوره گردید پس در هر زمانه حکم آیه مذکوره مقلدین را در مسائل
 اجتهادیه غیر معلومه بطرف مجتهدین آن زمانه رجوع کردن و از آنها دریافت اتباع کردن واجب شد
 اجماع علمای محققین برین قرار پذیرفته که عوام مؤمنین تقلید کنند مجتهدانی را که مسائل منقح
 کرده تدوین ابواب فصول و ترتیب فروع و اصول داده اند اجماع هوایق المجتهدین
 مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي عَصْرِ عَلَى أَمْرٍ شَرْعِيٍّ وَهَذَا الْأَجْمَاعُ حُجَّةٌ قَطْعًا عِنْدَ الْجَمِيعِ وَلَا
 يُعِيدُ بَشَرٌ مَاءً مِنَ الْخَوَارِجِ أَمْ هَلْكَانِي فِي مُسْئَلِ الثُّبُوتِ چُون از لفظ مجتهدین مضموم
 میشد مجتهدین مطلقین لهذا جهت دفع این توهم دیگر محققین علما بجای مجتهدین لفظ اهل حل
 عقد اختیار کردند گما قال العلامة ابن المساعاني في نهاية الأصول الإجماع اتفاق أهل الحل
 والعقد من أمة محمد صلى الله عليه وسلم في عصره على واقعة فالاتفاق به هو الأقوال
 والأفعال والسكوة والتقرير برين اجماع مبني است که درین زمان بجز تقلید ائمه اربعه
 تقلید دیگری جائز نیست ظاهر است که ضبط مسائل و تفصیلات و تخصیص عمومات غیره
 که از فروع تقلید است مجتهدین دیگر یافته نمیشود و در علم اصول و فقه مسطور است که الواجب ما
 ثبت يدل عليه شبهة وحكمة تحكم الفرض عملاً یعنی واجب است که ثابت شده دلیل
 که در آن شبهتی است و حکم آن مثل حکم فرض است پس واجب تقلید ائمه اربعه بر عوام الناس مقتضاست
 آیه کریمه و باجماع اهل سنت و جماعت گما قال ابن الهمام انعقد الإجماع على عدم العمل
 بالمذاهب المخالفة للأئمة الأربعة هكذا في التحريم كفت ابن همام منعقد شد اجماع بر عدم
 عمل بر مذاهب مخالفه ائمه اربعه وفي الخطاوي قال بعض المفسرين فعليكم يا معشر المؤمنين
 باتباع الفرقة الناجية المسماة بأهل السنة والجماعة فإن نصر الله تعالى وتوفيقه
 في موافقتهم وخلا لانه وسخطه ومقتنه في مخالفتهم وهذه الطائفة الناجية
 قد اجتمعت اليوم في المذاهب الأربعة الخنفيون والمالكيون والشافعيون و

وَكَانُوا يَكْفُرُونَ وَمَنْ كَانَ خَارِجًا مِنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَهُوَ مِنْ
 أَهْلِ لِبْدَعَةٍ وَالنَّارِ خَلَاصَةٌ تَرْجِمُهُ أَشْرَئِيَّةٌ لَازِمٌ كَيْفَ يَدَايِ كَرُوهُ مُؤْمِنِينَ بِرُؤْيِ فِرْقَةٍ نَاجِيَةٍ كَمَا
 نَامُزُوكَرُوهُ شَدِيدًا بِسُنَّتِ بَهَائِمَتِ بِتَحْقِيقِ مَدْحِهَا وَتَوْفِيقِشِ دَرِ مَوَافَقَتِ أَمْنَهَا سَتِ وَغَضَبِهَا
 دَرِ مَخَالَفَتِ أَمْنَهَا سَتِ مِنْ طَائِفَةِ نَاجِيَةٍ شَدِيدًا وَرَدَّ هَيْبَتِ بَعْدَ أَنْ حَفِظَ وَبِالْكَفَى وَشَافِعِي وَجَبَلِي
 وَهَرَكَةَ خَارِجِ سَتِ زَيْنِ نَدَاهِبِ بَعْدَ دَرِينِ زَمَانِ بِسُنَّتِ أَمْنِهَا سَتِ وَنَارِ وَقَالَ شَاهُ الْإِسْلَامِ
 رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ فَقَدْ أَحْبَبُوا أَنْ فِي الْأَخْذِ بِهَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ مَصْلَحَةٌ عَظِيمَةٌ الْخ
 قَوْلُهُ لَيْسَ مَذْهَبٌ فِي هَذِهِ الْأَزْمِنَةِ الْمَتَأَخَّرَةِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ إِلَّا هَذِهِ الْمَذَاهِبُ
 الْأَرْبَعَةُ وَقَالَ الْمُنَاوِيُّ فِي شَرْحِ الْجَمَاعَةِ الصَّغِيرَةِ وَالْأَجْمَعِ الْيَوْمَ تَقْلِيدٌ غَيْرُ الْأَيْتَةِ
 الْأَرْبَعَةِ فِي الْقَضَاءِ وَالْإِفْتَاءِ وَبَعْدَ دَرِينِ زَمَانِ تَقْلِيدٌ مَخْصُورٌ بِرِينِ نَدَاهِبِ بَعْدَ زَمَانِ قَضَاءِ
 وَفَتْوَى وَنَزِيرٌ تَفْسِيرُ أَمْرٍ مَدْرُوقٌ وَقَعَ الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّ الْإِتِّبَاعَ إِنَّمَا يَجُوزُ لِلْأَرْبَعَةِ فَلَا يَجُوزُ
 الْإِتِّبَاعُ لِمَنْ حَدَّثَ بِمَذْهَبٍ آخَرَ خَالِفًا لَهَا وَقَالَ فِي مُسَلِّمِ الثَّبُوتِ غَيْرُ الْمُجْتَهِدِ الْمُطْلَقِ وَلَا
 عَالِمِ أَيْلِزْمَةِ التَّقْلِيدِ فِيمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنَ الْإِجْتِهَادِيَّاتِ عَلَى الْبَحْرِيَّ وَمُطْلَقًا عَلَى تَقْلِيدِهِ
 هَكَذَا فِي شَرْحِهِ لِبَحْرِ الْعُلُومِ وَفِي التَّفْسِيرِ الْمُنْظَرِ فِي تَحْتِ آيَةِ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنَّ أَهْلَ
 السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ قَدِ افْتَرَقَ بَعْدَ الْقُرُونِ الثَّلَاثَةِ أَوْ الْأَرْبَعَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ مَذَاهِبٍ
 وَكُلُّ سَبْعِيٍّ فِي مَقَرُّوعِ الْمَسَائِلِ سِوَى هَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ فَقَدْ نُقِدَ الْإِجْمَاعُ الْمَرْكُوبُ
 عَلَى بَطْلَانِ قَوْلِ مَخَالِفِ كَلْمَهُمْ وَدَرِ حَسَامِيٍّ مَذْكَورِ سَتِ وَالصَّحِيحُ عِنْدَنَا أَنَّ الْإِجْمَاعَ عَلَّمَ كُلَّ عَصْرٍ
 مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَةِ وَالْإِجْتِهَادِ حُجَّةً وَلَا غَيْرَ لِأَقْلِيَّةِ الْعُلَمَاءِ وَكَثْرَتِهِمْ أَيْ فِي الْأَشْبَاهِ
 وَالنَّظَائِرِ مَنْ خَالَفَ الْآيَةَ الْأَرْبَعَةَ فَقَدْ خَالَفَ الْإِجْمَاعَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ عِيَانًا وَشَكَرْتُ أَنْ كَمَا طَرَفِيَّةُ أُمَّتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ شَرْقٍ تَاغْرِبَ بَيْنِ يَدَيْهِ بَعْدَ قَرَارِهَا فَمَنْ خَالَفَ مَذْهَبَ سَتِ مَذْكَورِ شَدِيدًا رَاهِبًا
 بِدَائِتِ بَيْنِ سَتِ كَسِيكَةِ زَيْنِ رَاهِبًا سَتِ مَخَالَفِ شَدِيدًا وَرُطْبَةُ هَلَاكِ ضَلَالَتِ أَوْ قَبَادِ وَتَوْجِبُهَا شَدِيدًا

لقوله تعالى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
 پس ثابت شد مدعای ما با اول مرقومه بالا که وجوب تقلید و اتباع مجتهدین اربعه بود و در تفسیر کبیر تحت
 آیه و کذالك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء الآية آمده اختصار جمهور الاصحاب و جمهور
 المعتزلة لهذه الآية على ان اجماع الامة حجة فقالوا اخبر الله تعالى عن عدالة هذه
 الامة وعن خيريتها فلو اقدموا على شيء من المحظورات كما تصفوا باختيارية و
 اذا ثبت انه لا يقدر مؤمن على شيء من المحظورات وجب ان يكون قوله حجة الى آخر
 قوله فعلمنا ان المراد به اهل كل عصر ويجوز تسمية اهل العصر الواحد بالامة فان الامة
 اسم للجماعة التي تفرجة واحدة ولا شك ان اهل كل عصر كذلك ولانه تعالى قال
 امة وسطا فعبر عنهم بلفظ النكرة ولا شك ان هذا يناول اهل كل عصر الى آخر
 قوله ولا معنى لقولنا الاجماع حجة الا هذا فثبت ان الآية تدل على ان اجماع حجة
 آری اتباع ائمه اربعه بعينه اتباع كتاب سنت است چه غیر مجتهد را کدامی طریقه اتباع شرع و حکام
 اجتهادیه بدون تقلید مجتهدین نیست خصوصاً اندرین زمان بجز مذاهب اربعه باقی نمانده
 لهذا مسلمانان غیر مجتهد را لازم است که ازین مذاهب بجز اتباع مذہب حد کنند و اگر تارک اتباع
 شوند تارک فرض خواهند شد بدین دلیل گو حق سبحانه تعالی حکم تقلید حنفی و شافعی بالذات نفرموده
 قال هرگاه امر فرمود حق جل جلاله باطاعت خود و فرمان برداری رسول خود صلی اللہ علیہ وسلم
 بفحوائی و اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و وقت لا علمی یعنی نبودن ملکہ اجتهاد بمقتضای آیه
 فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون در مسائل اجتهادیه امر کرده و تقلید مجتهدین را و این سخن
 بپایه ثبوت رسیده که برین اجماع علمای محققین شده کما مرسین باقی نماند طریقه اتباع امر الهی بر
 غیر مجتهد بجز تقلید ائمه اربعه این معنی بانکه تا مل بودی امری شود که تقلید ائمه را که بطریق تعیین جماعت
 مسلمین عرب و عجم اختیار کردند و گذاشت آن گرامی فضیلت حضرت قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و سلم وید اللہ علی الجماعة من شد شد فی النار و نیز در خطای امام محمد آمده ما را المؤمنین

حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ ظَاهِرٌ هُوَ تَظَاهَرَتْ أَنَّ عَوَامَ النَّاسِ بِلَا وَقُوعِ ضَرُورَةٍ بِاتِّقَالِهِ
 التَّعِينِ كَرُودِهِ شُودِ وَرَضِيحِ احْكَامِ شَرَعٍ فَتَوَرَّاتِمَهُ رَاهِ خَوَابِدِ يَأْتِي عِلَاوَهُ بَرِينِ اِجْمَاعِ اَهْلِ سُنْتِ وَجَمَاعَتِ
 بَرِينِ قَرَارِ يَأْتِيهِ كَمَا هِيَ عَمَلِيَّةٌ مَخَالَفِ اِيْمَةِ اَرْبَعَةٍ بُوْدِ مَرْدُودِ سِتِّ هَرِ كَمَا عَمَلِ كُنْدِ بَرِ بَعْضِ مَسْأَلِ حَنْفِيَّةٍ وَبَعْضِ
 مَسْأَلِ شَافِعِيَّةٍ اَنْدَرِ نِيصُورَتِ مَجْمُوعِ اَحْوَالِ وَاَعْمَالِ اَنْشَخُنِ بِالضَّرُورِ چِيَانِ بُوْدِ كَمَا اَزْ مَذَاهِبِ اَرْبَعَةٍ بَرِ
 سَنَطِيقِ خَوَابِدِ شُرُودِ مَلِكِ مَقْرُورُهُ اَوْ مَخَالَفِ بَاشْدِ اَزْ اَهْلِ سُنْتِ وَجَمَاعَتِ اِيْسِ اَوْ هِمِ مَخَالَفِ شُرُودِ بَطْرِيقِ
 خُوْدِ اَزْ اِيْمَةِ اَرْبَعَةٍ وَاِخْتِيَارِ كَرِ وَغَيْرِ سَبِيْلِ اِيْمَتِيْنِ اَوْ تَرْكِ كَرِ وَاِتِّبَاعِ سُوَادِ اَعْظَمِ رَا بَقْتَضَايِ حَدِيثِ صَحِيْحِ اَبُو
 السَّوَادِ اَلْاَعْظَمِ مَنْ شَدَّ شَدًّا فِي النَّاسِ كَمَا اَتَّبَعَتْ اَنْهَا وَاجِبٌ عِلَالًا ذَكَرْ سَيَكُنْ عِبَارَتِ كِتَابِ
 مَعْتَبَرِهِ رَا بَثَابَتِ تَقْلِيْدِ اِيْمَامِ وَاحِدِ تَارِ فَعِ تَوْ هِمِ عَوَامِ كَرُودِ قَالِ الْمَلَأَ عَلِيٌّ بِالْقَارِي بَلْ يَجِبُ حَقَّ اَنْ
 يُعَيَّنَ مَذْهَبًا مِنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبِ اِيْمَامِ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ فِي جَمِيْعِ الْوَقَائِعِ وَالْفُرُوعِ وَاِيْمَانِ
 مَذْهَبِ مَالِكٍ وَاِيْمَانِ مَذْهَبِ اَبِي حَنِيفَةَ وَغَيْرِهِمْ وَلَيْسَ لَهُ اَنْ يَنْجَلِ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ
 فِي الْبَعْضِ مَا يَهْوَاهُ وَمِنْ مَذْهَبِ غَيْرِهِ فِي الْبَاقِي مَا يَرْضَاهُ لِاَنَّ الْوَجُوْزَ نَا ذَلِكِ الْاَدَى
 اِلَى اَلْخَطْبِ وَاَلْخُرُوْجِ عَنِ الضَّبْطِ حَاصِلُهُ يَرْجِعُ اِلَى نَفْيِ التَّكْلِيفِ لِاَنَّ مَذْهَبَ الشَّافِعِيِّ
 اِذَا اَقْتَضَى بِخُرُوجِ شَيْءٍ وَمَذْهَبُ غَيْرِهِ اِيْبَاةَهُ ذَلِكِ الشَّيْءِ بَعِيْنِهِ اَوْ عَلَى الْعَكْسِ فَهُوَ
 اِنْ سَاءَ مَالٌ اِلَى الْحَلَالِ وَاِنْ سَاءَ مَالٌ اِلَى الْحَرَامِ فَلَا يَتَّخِذُ اِحْتِلَالَ وَاَلْحَرَمَةُ وَذَلِكِ بَاطِلٌ
 بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّ حِفْظَ الدِّيْنِ وَاجِبٌ وَذَلِكِ مَا يَحْتَصِلُ الْاِيْبَةُ فَيَكُوْنُ وَاجِبًا لِاَنَّ مَقْدَمَةَ
 الْوَاجِبِ وَاجِبٌ بِالْاِجْمَاعِ فَثَبَتَ اَنَّ تَقْلِيْدَ مَذْهَبِ الْوَاحِدِ وَاجِبٌ لِاَنَّ حِفْظَ الدِّيْنِ
 وَاجِبٌ وَذَلِكِ مَا يَحْتَصِلُ الْاِيْبَةُ فَيَكُوْنُ وَاجِبًا لِاَنَّ مَقْدَمَةَ الْوَاجِبِ وَاجِبٌ خِلَافَهُ مَضْمُونِ
 اِيْسِتِ كَمَا فَرَسُوْدِ مَلَا عَلِي قَارِي رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَمَا وَاجِبٌ تَعْيِيْنِ مَذْهَبِي اَزْ مَذَاهِبِ اَرْبَعَةٍ بَعْنِي بَكِيْرِي
 مَذْهَبِ شَافِعِي رَا وِرْ جَمِيْعِ مَسْأَلِ وَاِ حَنْفِي رَا عَلِي هَذَا الْقِيَاسُ وَرِ سِتِ نِيْسِتِ كَسِي اَكَمَا اِخْتِيَارِ كُنْدِ اَزْ مَذْهَبِ
 شَافِعِي بَعْضِ مَسْأَلِ مُوَافِقِ خَوَابِدِ شُرُودِ اَزْ مَذْهَبِ غَيْرِ مَسْأَلِ دِيْگَرِ اِحْتِسَابِ چَا اَكْرَ جَائِزِ دَاشْتِ
 اِيْنِ رَا بِالضَّرُورِ خَوَابِدِ رَا نِيْدِ بَطْرِيقِ نَفْيِ تَكْلِيفِ چَا اَكَمَا مَثَلًا مَذْهَبِ شَافِعِي مَقْتَضَى شُرُودِ مَتِ شَيْ رَا وِنْدِ

اباحتش را و علی العکس پس آن شخص اگر خواهد بموجب خواستش گاهی حلال قرار دهد آن شی را و گاه
 حرام پس مستحق نشد حلت و حرمت این باطل است باجماع چرا که حفظ دین واجبست و آن حاصل
 نمیشود مگر بتعین مذہب حدیثی خواهد شد تعین مذہب حدیثی واجب چه مقدمه واجب واجبست
 باجماع پس ثابت شد که تقلید مذہب حدیثی واجبست چرا که حفظ دین واجبست و آن حاصل نمیشود
 مگر بتعین مذہب حدیثی خواهد شد واجب لکن مقدمه الواجب واجبست صاحب بحر الرائق
 در رساله زینیه در بیان صغائر و کبائر سیر ما یدفقا الواهی بعد الکفر الزناء و اللواطه و غیره
 الحریان کل و لو سکر و الخصور مع أهل الفسق و مخالفة المقلد حله مقلده و قال
 القهستانی فی النقایه شرح مختصر الوقایه که نزد حنفیه اختیار امام واحد ضروریست هر که
 سبامات مذہب اختیار کند او فاسق کاملست بکذا عبارت است اعلم من جعل الحق متعلدا
 کالمعتاد اثبت للعامی الخیار من کل مذہب ما ینوآه و من جعل واجدا للعلمائنا
 الزم للعامی امانا و اجدا کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحه صار قاسقا
 تاما کما فی شرح المحاموی و قال الشیخ احمد فی التفسیر الاحمدی تحت آیه ففهموا
 سلیمت اذا التزم احد مذہبا و جب علیه ان یدوم علی مذہب التزم و لا یقل
 عنه الا ان ینی هر گاه التزام کرد شخصی مذہبی را واجبست برو که همیشه بماند بر آن مذہب که لازم
 گرفته و نقل کند از آن بطرف دیگری و قال فی القنیة لیس للعامی ان یتحول من مذہب
 الی مذہب ینسوی فیہ احنفی و الشافعی گفت در قنیة که جائز نیست بر عامی که نقل
 کند از مذہبی بطرف دیگری برابرست درین حنفی و شافعی و در میزان خضری عبد الوهاب شعرائی
 گفته نقد مترجم العلماء یات التقلید واجب علی ضعیف و قاصر النظر و قال فی
 خزائن الروایات عن دستور السائلین لو کان المقلد غیر المجتهد عالما مستدلا
 یعرف قواعد الاصول و معانی النصوص و الاخبار لا یجوز ان یعمل الا علی روایة
 مذہبه و فتاوی امامیه یعنی در خزانه الروایات از دستور السائلین آورده که اگر باشد مقلد غیر مجتهد

نیست نهان اینکه بگویم گفته سخن ساز می ایشان **قال** او و صدق اس آیه کریمه که هر سیر الابرار
 ان تولوا و جوهها قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بالله و اليوم الآخر
 و المذکوة و الکتاب و النبیین الی آخره و لیک الذین صدقوا و اولیک هم المتقون
 الایة اولیک علی هدی من ربهم و اولیک هم المفلحون و غیرها من آیات القرآنیة
اقول بعونه تعالی درین آیه کریمه عقائد و اعمال هر دو مذکورست مشار الیه اولیک مجموع عقائد و
 اعمال است چنانکه در تفسیر عزیزی آمده و اولیک هم المتقون یعنی و آن گروهی ایشانند در اخلاق
 و اعمال پس عقائد و اعمال هیچ وجه خلل ندارند و نیوکاری ایشان در ظاهر و باطن کما یافوت
 و نیز شاخص صاحب تفسیر مذکور تحت آیت هدی للمتقین میفرماید یعنی هدایت باشد برای
 متقیان زیرا که متقی نام کسیست که خود را نگاهدارد از آنچه او را ضرر میکند در آخرت خواه ضرر کننده
 اعتقاد بد باشد یا خلق بد یا عمل بد و معرفت مضرات آخرت از اعتقادات اخلاق و اعمال بدون
 این اصل محکم لازم الاتباع متصور نیست در اینجا باید دانست که تقوی را در شرع سه مرتبه مقرر کرده اند
 مرتبه اول خود را از عذاب جاوید ننگد داشتن است این ادنامی است تقوی است که سبب دور داشتن
 نفس و خود را از انواع شرک حاصل میشود و همین معنی است در آیت و الزمهم کلمة التقوی مرتبه دوم
 خود را از گناهان دور داشتن است همین معنی است و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا و در اصطلاح
 اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامند و در تفسیر روح البیان تحت آیت هدی للمتقین آمده
 التقوی فی عرف الشریع عبارتة عن کمال التوقی عما یضرها فی الاخرة و له ثلاث مراتب
 الاولى التوقی عن العذاب المخلد بالتبذیر عن الکفر و علیه قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی
 و الثانية التجنب عن کل ما یؤثم من فعل و ترک حتی الصغائر عند قوم و هو المتعارف
 بالتقوی من الشریع و هو المعنی بقوله تعالی و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا و در تفسیر
 روح البیان تحت آیه و اولیک هم المتقون عن الکفر و سائر الرذائل و تکریر الاشارة الی ان
 تنویب شانهم و توسط الضمیر للإشارة الی اخصار التقوی فیهم و الایة جامعة لکلام

الانسانية بأسرها دالة عليها صريحاً أو ضمناً فإنها يكثر فيها وتشعبها مخصصاً في ثلاثة
اشياء صحة الاعتقاد وحسن المعاشرة وتهديب النفس وقد اشير الى الاصل بقوله من
امن الى واليدين والى الثاني بقوله وانى المال الى وفي اوراق والى الثالث بقوله واقام
الصلوة الى اخرها ولذلك الوصف المستجمع لها بالصدق نظر الى ايمانه واعتقاده
بالتقوى اعتباراً بمعاشرة الخلق ومعاملته مع الحق واليه يشير قوله عليه السلام من عمل
بهدية الآية فقد استكمل الايمان قال شيخنا العلامة ابقاه الله بالسلامه قيل لي في قلبي
احسن اخلاق المرء في معاملته مع الحق التسليم والرضا واحسن اخلاقه في معاملته مع
الخلق العفو والسخا انتهى كلامه وور تفسيره صياوى امه وأولئك هم المتقون عن الكفر و
سائر الرذائل والآية كما ترى جامعة للكلمات الانسانية بأسرها دالة عليها صريحاً
أو ضمناً فإنها يكثر فيها وتشعبها مخصصاً في ثلاثة اشياء صحة الاعتقاد وحسن المعاشرة
وتهديب النفس الخ حضرت مفتي بذكر مجرد عقائد حكم كرد كه ان شخص مصداق اين آيه كرميه است
و حالانكه مشار اليه اولئك مجموع عقائد و اعمال است چنانكه ثابت شد از عبارات تفسير باي مذكوره
پس چگونه آن شخص مصداق اين آيت توان گرديد چنانكه حالاً از طعن و تشنيع فقه در گذشته تحريف
در كلام مجيد ميكنند فاعوذ بالله من هؤلاء السفهائى لمولفم به كه تحريف كلام قديم و حرف زدن
از موهل جسيم و سهل نبودست كه از روى شرع و هست چنين حرف گناه عظيم **قال عز العباير**
ابن عبدالمطلب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذاق طعم الايمان من رضى بالله رباً
وبالاسلام ديناً وبمحمد رسولا رواه مسلم وعنه انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من صلى صلاتنا واستقبل قبلتنا واكل ذبيحتنا فذلك المسلم الذي له ذممة الله فلا تحبوا
الله في ذمته رواه البخارى كذا في المشكوة **اقول** فرقه ضاله غير مقلدين تحت حديث ذاق
طعم الايمان الخ واخلل يند چركه آنها مخالفت كردند امر حق جل و كرهه را كما اثبتناه سابقاً و غير غفرت
اشباتش شرح و بسط کرده خواهد شد و بر حديث من صلى صلاتنا ترتيب كلام و نبوي ميشود و ترتيب احكام اخرو

که عبارت از نجات کلی از نار و فوز درجات است و شایان مضمون است ما قال فی حجۃ اللہ الباقیة فعمل
 الايمان على ضربين احدهما الايمان الذي يدور عليه احكام الدنيا من عصمة الدماء والاولاد
 وضبطه بامور ظاهره في الاقياد وهو قوله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى
 يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكاة فاذا فعلوا ذلك
 عصموا مني امة هم واولادهم الا يحق الاسلام وحسبنا هو على الله وقوله صلى الله عليه وسلم
 من صلى صلاتنا الى اخر الحديث وقوله صلى الله عليه وسلم من اصل الايمان الكف عمن قال
 لا اله الا الله لا تكفره يدي ولا يخرججه من الاسلام بعمل الحديث وثانيهما الايمان الذي
 يدور عليه احكام الآخرة من الجنة والنار بالدرجات وهذا متنازل لكل اعتقاد حق وعمل
 مرضي الخ فثبت ما قلنا ونيز طاهر است که ایمان کامل قسم ثانی است كما قال فی هامش صحیح البخاری
 الايمان المني من النار هو الثاني باتفاق جميع المسلمين والايمان المني من الخلود في النار هو الاول
 باتفاق أهل السنة آخره ثابت شد که فرقہ غیر مقلدین کہ تتبع ہوا ہی نفس و تارک واجبند صدق حدیث
 نیستند و کما سزکہ انشاء اللہ تعالیٰ **قال** اجماع جو شخص و صوف بصفات دین اسلام اور کار بند حکم
 شرع پر بطریق اہل سنت ہو اگرچہ وہ مقلد ایک ہر معین کا نہ خواہ عامی یا غیر عامی ہو کہ درجہ اجتماد کو
 نہ پونچا ہو سو وہ شخص نہ کور خاصہ مسلمان اور تتبع شریعت محمدیہ کا ہی اسکی مسلمان ہونے میں کسی طرح عیب
 نقصان تصور نہیں ہو سکتا ہر از روی شرع شریف کے **قول** مفہوم لفظی اجماع (مذکر) نہیں ہو چکا کہ
 دلالت فی الجملہ معنی میں ہے واندکے و بمعنی حاصل سخن و مجمل کلام آمدہ اگر لفظی اجماع حضرت مفتی معنی
 میں ہے و یا اندکے صرف کردہ باشند پس کلام شان این شد کہ ہر کہ من جو یا اندکی موصوف بصفات اسلام
 و کار بند احکام شرع بطریق سنت باشد الی آخر قولہ در مسلمانان شان بچک عیب نقصان تصور نمیتوان
 از روی شرع شریف و ہذا باطل ہے برین تقدیر لازم می آید کہ روافض نیز مسلمان متقی شوند چرکہ
 روافض ہم من جو یا اندکی موصوف بصفات دین اسلام و کار بند شرع بطریق اہل سنت ہستند
 حالانکہ صدق مواعظ محرقہ تکفیر و افض با حادیت ثابت کردہ و نیز در عالمگیری تکفیر و افض آمدہ

در شرح فقہ کبیر ملا علی قاری میفرماید اصل از فضل نما سجدتہ و صدق و زینت و قصد کمال انطالق از
 الاسلام و القدر فی الرسول علیہ السلام کما ذکر ذلک العلماء الاعلام و در عقائد تمهید ابو شکور
 سالمی میفرماید علم بانہم و ستم و اراضیہ کلا لہم و رضوان دین الاسلام و قد سماہم اللہ تعالی
 کفارا فی قولہ جل ذکرہ لیغیظ بہم الکفار الرسول علیہ السلام سماہم مشرکین حیث قال
 لعلی رضی اللہ تعالی عنہ یخرج من بعدی اقوام لہم نبد یقال لہم الزوافض فاذا القیوم
 فاقبلوہم و لہم مشرکون فتدبر و طرفہ برین نسبت کہ اگر از لفظ (فی الجملہ) ایمان معنی گرفته باشند کہ مذکور شد
 پس کلام این شد کہ ہر کہ سن و جہ و موضوعات دین اسلام و کار بند احکام شرع بطریق اہل سنت باشد ان
 قولہ در مسلمانی شان بچک عیب نقصان متصور نمیتوان شد و از شوق دیگر صاف مباد گشت کہ من و جہ
 ہمون شخص کافر ہم باشد و ہذا احتمال چہ بر نفس واحد در آن واحد اطلاق اسلام و کفر کہ جائز توان گردید
 پس قول شان کہ در مسلمانی شان بچک عیب نقصان متصور نمیتوان شد غلط محض گردید فافہم و اگر صحت
 مفتی لفظ (فی الجملہ) را بمعنی حاصل سخن و محل کلام صرف کنند پس ازین کلام شان کہ کار بند احکام شرع
 بطریق اہل سنت باشد بدون کرجاعت عیانست کہ حضرت مفتی منکر اجماع و قیاس اند چنانچہ در معیار
 مصرحاً انکار اجماع و قیاس کردہ و چون نباشد کہ پیشوای شان مولوی اسمعیل صاحب منکر اجماع و قیاس بودند
 عنقریب رد قول آن کہ در سند آوردہ تصریحش کردہ خواهد شد اہل تفسیر آیہ کریمہ فاعتدوا ایام اولی الاہتمام
 بر شہوت قیاس دلیل گردانیدہ اند و قال فی مسئلہ الثبوت القیاس حجتہ شرعیہ بحد شرعی و
 کل ما ہو کذلک فالتعبک بہ واقع و نیز در تفسیر کہ تحت آیہ و اذا جاء امر من الامن او المؤمن
 الایہ آمدہ دلت ہذہ الایہ علی ان القیاس حجتہ فی الشرع الی آخر قولہ فتبت ان الاستنباط
 حجتہ و القیاس ما استنباط او داخل فیہ فوجب ان یكون حجتہ اذا ثبت فنقول الایہ دالہ
 علی امور احدہا ان فی احکام الحوادث ما لا یعرف بالنص بل بالاستنباط و ثانیہا الاستنباط
 حجتہ و ثالثہا ان العامی یجب علیہ تقلید العلماء فی احکام الحوادث و رابعہا ان اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم کان مکلفاً باستنباط الاحکام لانہ تعالی امر بالرد الی الرسول و الی اللہ

تَمَّ قَالَ تَعَالَى لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ يَخْتَصِمُوا لَدُنِ الرَّسُولِ
 وَذَلِكَ يُوجِبُ أَنَّ الرُّسُلَ كُلَّهُمْ مَكْفُونُونَ بِالْاِسْتِنْبَاطِ آرى مسألكه صراحتہ در نص حدیث
 یافتہ نمیشود مثلا حکم المزینہ وغیر آن بچہ نہج حکم خوانند نمود در کتاب اصول مصر حاتم کوفت اعلم ان اصول
 الشرع ثلاثه الكتاب والسنة واجماع الامم والاصول الرابع القياس هكذا في تويره لاوار في
 در اصول فقہ مینویسند کہ اولہ شرعیہ چهارند کتاب السنۃ والاجماع والقیاس کذا فی التوضیح والمنار
 والحسامی والشاشی والمسلم والبرزوی وغیرہ من کتاب اصول و نیز از عمرو بن قیس ان رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم قال ان الله وعدني في امتي ان لا يجمعهم على الضلالة ذكره في المشرك
 في باب سيد المرسلين وقال في كشف البرزوي في باب حله لاجماع قوله قال النبي صلي
 الله عليه وسلم لا يجمع امتي على الضلالة وتقدير هذا الدليل هكذا ان الروايات تظهر
 عن رسول الله صلي الله عليه وآله بعض ما هذه الامم عن اخطاء بالفاظ مختلفة على
 الثقات من الصحابة كعمرو ابنه وابن مسعود و ابي سعيد الخدري و انس بن مالك
 و ابي هريرة و حذيفة بن اليمان وغيرهم رضي الله عنهم مع اتفاق المعنى كقوله عليه السلام
 لا يجمع امتي على خطأ لا يجمع امتي على ضلالة سألت ربي ان لا يجمع امتي على ضلالة
 فأعطانيه لو يكن الله يجمع امتي على ضلالة وقال في المواهب اللدنية انه لا يجمعون على
 ضلالة رواها أحمد في مسنده والطبراني في معجمه الكبير ابن قولمقيته کہ باید احکام شرع
 بطریق اہل سنت باشد لغو محض گردید چرا کہ شرع این اصول بعد از انستد و حضرت مفتی قائل اجماع
 و قیاس نیستند حقا کہ این عبارات مفتی غیبی میسج و چه اصلا می پذیر نیست محض ابله فریب است لغو

ست همین قوم شریر و فرقه جهان حکم نمی | اجماع این فرقه ناتوانش انکار اجماع شرع قیاس
 قال بر حاله شخص بتقنا می اس ای کر می کے فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوٰۃ و احوالک
 فی الدین برادر دینی ہو گوالتزام مذہب مین کانر کتبا ہو پھر جو کولی اسکو بر اکیے اور شادی اور غمی
 مین کفرت اور عداوت کرے اور نہ وہ فاسق اور مخالف کتاب سنت اور معتدع متصدع اعطای

ایستند بیتی افلاطون ملنا ترک کرے کیونکہ مبتدع کے ملنے سے برضا و رغبت موجب ہم اسلام کا ہے
 جیسا کہ اس مضمون کی حدیث مشکوٰۃ وغیرہ میں وارد ہے **اقول** بر فرقہ غیر مقلدین مہوم آئے کر یہ صاف
 نیشود چرا کہ نائب مہامی نیتند یہ غیر مجتہد خواہ عالم باشد یا جاہل ما و امیکہ التزام مذہب معین بر خود
 نکند ویرا پند بوردن بشریعت نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام علیستعذرت بل محال کما قال الملائع علی
 والقاری بل یجب حتما ان یعیقن مذہبا آخر لان مذہب الشافعی اذا اقتضی حرجا یشرک
 ومذہب غایرہ اباحت ذلک الشئ بعینہ او علی العکس فهو ان شاء مال یا الحلال و
 ان شاء مال یا الحرام فلا یتحقق الحیل والحرمۃ ونیزو رایہ کریمہ ذکر صلوٰۃ مطلق است پس بطرف فرد
 کامل صرف خواہ شد تارک واجب گوآن واجب بالذات نباشد بل بعروض عوارض و حقوق لواحق
 پایہ وجوب سیدہ باشد از اتقیا شمر دن کے مینر سید امام احمد و ترمذی و دیگر محدثین از عطیہ سعدی
 کہ صحابی است روایت کرده اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ لا یبلغ العبد درجۃ المنیقز
 حتی یدع ما لا یاس بہ حد ما ہایہ الباس یعنی بندہ بان درجہ نمیرسد کہ از متقیان شمار کرده
 شود تا آنکہ بگذارد و ترک کند چیز را کہ هیچ خطر شرعی در آن نیست بسبب سبب از وقوع حرام بل این فرقہ
 ضالہ لاریب ساق کامل ہستند چنانچہ این امر اعتقبت بر این ساطعہ و اولہ قاطعہ پایہ ثبوت سائم
 پیرسک مواسات از انما ضروری شد کما هو المذکور و عقاید الترمذی کما اذا کانت بدعۃ
 لا یوجب الکفر فانہ یوجب الزجر و المنع و یوجب التعزیر یا بی وجہ یمکن و عیانست کہ در ملک
 باعث نبودن سلطان مسلم تعزیر ممکن نیست و ترک مواسات مؤمنین صالحین با فاسقین ہم نوع
 تعزیرت پس لازم آمد کہ در شادی و عہد غیر مقلدین شرک نشویم کہ این بغض شدت آن محمود است
 و مدوح و در حقائق تفسیر آمدہ قال مہیل بن عبد اللہ من صحیح اہلنا و اخلص و حیدہ فانہ
 لا یأینس الی مبتدع و لا یجالسہ و لا یشارکہ و لا یأکلہ الی اخر قولہ و من تحبب الی مبتدع
 یأخز نور الایمان من قلبہ یعنی مؤمن صحیح و موحد خالص باید کہ انس نگیرد و مبتدع و باو نمی نشیند طعام
 و آب نخورد و ہر سیکہ دوستی کند باو نور ایمان را بگیرد از وی نیز در خبر آمدہ من اهان اهل البدع

اَمَّنَهُ اللهُ مِنَ الْفَرَجِ الْاَكْبَرِ بِرَكَةِ اِيْمَانِكَ بِسَبْعَةِ اَيَّامٍ مِنْ كَرَامَتِ تَعَالَى اَمْرًا وَرَوِيًّا
 اَزْ رِيحِ وَرَحْمَتِ بَرْكَ وَقَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ يُدَاهِنُ لَاهِلَ لِبِدْعَةِ سُلَيْبِ عَنَّا
 نُوْرًا اِيْمَانٍ وَحَلَاوَةً الشَّرِيْعَةِ وَاَيْضًا مَنْ تَبَسَّمَ عَلَيَّ وَجَّهًا مِلَّ الْيَهُودِ قَدْ اَعَانَ عَلَيَّ هَذِهِ الْاِسْلَامُ
 وَنَزَرَ جَبْرًا مِمَّنْ نَظَرَ اِلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ بَغْضَالَهُ فِي اللهِ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ اِيْمَانًا وَمِنْ اُسْتَمْرَ
 صَاحِبِ بِدْعَةٍ بَغْضَالَهُ فِي اللهِ اَمَّنَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ اُسْتَمْرَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ
 اللهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ مِائَةً دَرَجَةً اَخْرَجَ نُوْرًا اِيْمَانٍ مِنْ قَلْبِهِ وَاِذَا عَمِلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ اَنْهَ مَبْغِضٌ
 لِمَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ رَجَوْتُ اللهُ تَعَالَى اَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَهُ وَاِنْ قَلَّ عَمَلُهُ تَخَفِي وَتَجَبُّبًا اَنْ لَمْ
 حَاصِلِ كَلَامِ مَقْتِي مَخْطِي بِرَبِّكَ ضَرْبِ ثَالِثِ شَكْلِ اَوَّلِ جِنَانٍ مِثْلُ مَا عَلَيَّ سَبِيلِ التَّعِينِ بِتَصَفِّ
 بَيْنَ خِصَالِ حَمِيدَةٍ مَذْكُورَةٍ وَهِيَ كَمَا جَنِينٌ بِاَسْمِ بَرٍّ اَوْ سَلْمٍ وَمَقْتِي وَاَيَّةُ كَرِيْمَةٍ وَاِحَادِيثِ شَرِيْفَةٍ
 بَلَّارِيَّةٍ بِاَدَقِّ مِثْلُ مَا عَلَيَّ نِزْمِ مَصْدَقِ مَفْهُومَاتِ مَسْطُورَةٍ وَهِيَ كَمَا جِنَانٌ بِاَسْمِ بَرٍّ اَوْ سَلْمٍ
 بِاَوِي عِدَاوَتِ اَشْتَرِجِ وَاَشَادِي غَمٍّ وَاِيَّا اَزْ جَمَاعَتِ سَيْرُوْنَ كَرْدُوْنَ وَاَزْ وَنَفَرَتِ نَحْوُوْنَ رَاهِ مَخَالَفَتِ
 كِتَابِ سُنَّتِ سَيُوْدُوْنَ وَاِحَادِيثِ اَبْدَاعِ وَتَعْلِيْلِ اَوْ قَدَاوَتِ مِثْلُ مَا عَلَيَّ قِيَاسِ اَوَّلِ مَنُوْعِ
 چِه مَقْلَدِ كَذَا فِي تَصَفِّ خِصَالِ حَمِيدَةٍ مَذْكُورَةٍ بَيْنَ هُمُ كَمَا غَيْرِ مَحْتَبَدِ خَوَاهِ عَالَمِ بِاَسْمِ بَرٍّ اَوْ سَلْمٍ
 التَّعَلُّمِ بِرَبِّ مَعِيْنَ بِرَغْوَةٍ وَنَكْدِ وَاِيَّا هِرْ صَوْرَتِ پَايِذِ شَرِيْعَتِ نَبَوِيَّةِ اَلْتَّ حَمِيْفِيَّةِ شَدُوْنَ مَتَعَدِّ خِيَا نَجْمِ اَزْ
 اَمْرًا اَزْ قَوْلِ مَلَا عَلِي قَارِي غَيْرِ مَعْمُومٍ ثَابِتِ كَرُوْمِ وَاَمُّ مَقْلَدِ شَخْصِي كَمَا وَاجِبِ اِيْمَانِ ثَبُوْتِ رَسَائِدِ اَمُّ بَارِ
 بِدَلَالِ اَثْبَاتِ تَقْلِيْدِ شَخْصِي اِسْمِكُمْ اِنْتُمْ اَللَّهُ الْمُسْتَعَانُ فَانْتَظِرْ اَيُّ تَارِكِ اِحْتِاجِ اَوْ اَوْجِبِ اِلَّا
 نَبَا شَدِ بِلِ عِبْرُوْضِ عَوَارِضِ لِحُوْقِ لَوَاقِعِ شَدِ اَشْدَا اَزْ تَقْيَايِ سَلْمِيْنَ شَمْرُوْنَ كَمَا جَائِزِ وَاِيَّا سَبْتِ
 مَصْرَعِ بِرَكْنِ نَمْدِ نَمِ زَنْكِي كَا فُوْرَةِ هِرْ كَا هِ بِنْيَا وَاِيَّا مَصْرَعِي مَسَاوِلِ كَرُوْمِ حَكْمِ كَبِيْرِ اِسْمِ وَاِيَّا مَتَعَدِّ شَخْصِي
 پَسِ وَاِيَّا خَوَالِ مَصْرَعِي تَحْتِ اَوْسَطِ صَوْرَتِ نَكْرَتِ چِرْ كَمَا كُوْمِ تَصَفِّ بِصِفَاتِ حَمِيدَةٍ مَذْكُورَةٍ مَصْدَقِ مَقْلَدِ
 مَسْطُورَتِ فَا مَا مَقْلَدِ كَذَا فِي جِنَانِ غَيْبِ وَاِخْلُ وَاِيَّا تَحْتِ اَيَّةِ كَرِيْمِي نِي چَا اِيْفَايِ حَمْدِ كَمَا مَقْلَدِ اِكَامِ وَاِيَّا

وسی از ان مراحل و منازل و را وقتاده از نجات عم او فاسد و کالای او کاسد گردید و الیه یحیی الحق
و یهدی السبیل **قال** کیونکہ تقلید شخصی اور التزام مذہب معین پر حکم اور خطاب شارع کا صادر
نہیں ہوا پس جس عقیدہ اور عمل پر حکم خدا و رسول کا ناطق نہو وہ عقیدہ اور عمل مردود اور قبیح ہو
قال اللہ تعالیٰ ومن یتبع غیر الاسلام ویناقلن یتقبل منه **وقال** اللہ تعالیٰ ما انزل اللہ
یہا من سلطان ان احکم الا باللہ الایہ ولیس بغیر اللہ حکم واجب القبول الامر واجب الا لئلا
بل احکم والامر التکلیف لیس الایہ انتی ما فی التفسیر الکبیر والنیشاپوری اور ساراہل اصول
حکم کے معنی شرعاً اس طرح پر لکھتے ہیں **الحکم** خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل مکلف اقتضاء ای طلباً
و هو ما طلب لفعل حتماً و غیرہ او طلب لترك كذلك او خیراً ای اباحۃ کذا فی مسؤل الثبوت
فی علم الاصول قالوا ان ثبت الطلب اجازم القطعی لفعل غیر کف فالفرض او الفعل کف فالحکم
وان ثبت الطلب لفعل غیر کف بدلیل قطعی فیہ شبهۃ فالواجب او کف فکراهۃ التحریر وان ثبت
الطلب اجاز ما بل راجحاً فاما ان یكون لفعل غیر کف کالتذب او کف فکراهۃ التزییہ وان
لو یکن الطلب صلاباً بل یكون تخیراً بین الفعل وعدمہ فاباحۃ کذا فی شرح المسلم وغیرہ
من کتب الاصول پس تقلید شخصی نہ اقتضائے داخل ہونے تخیر میں معنی اباحۃ میں لان اباحۃ ای
ما یكون فعله وترکہ متساویین حکم شرعی لان اباحۃ من الاحکام والاحکام الا بالشرع فثبت
کون اباحۃ حکماً شرعیاً لانه ای اباحۃ خطاب الشرع و الخطاب حکم شرعی تخیراً ای من اخطا
التخیری کذا فی مسؤل الثبوت و شرحوہ اور جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات شرعیہ میں داخل نہوں
نہ اقتضاء نہ تخیر پس بہ شرعی میں داخل ہوگی بلا ریب بدعت شرعی مذموم ہو کما قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم من احدث فی امرنا هذا ما لیس منہ فهو رد الحدیث **وقال** رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم من عمل عملاً لیس علیہ امرنا فهو رد الحدیث کما رواہما البخاری فی صحیحہ
اقول اگرچہ در اول بن سالہ مجاہد و جب تقلید شخصی از قول ملا علی قاری شیخ احمد صنف تفسیر احمدی و
قستانی وغیرہ پایہ ثبوت رسانیدہ ام مع ذلک میں نجاحت رفع توہم عوام باز ایضاً حسن میاں و از آیت کریمہ

اشباتش مینمایم هر گاه مقلد سی التزام مذہبی بر خود لازم کرد و بدون التزام از عهد ظاهر است از کلام نشانی
و تفسیر قوله تعا و المؤمنون یعهدون لهم اذا عاهدوا الآية كما قال ویسدیرج فیہ ما یلتزم المکلف ابتداء
من تلقاء نفسه مما یكون یبینه و بین الله تعالی کالتذکر و الایمان اوبینه و بین رسول
الله صلی الله علیه و سلم کبیعة الرضوان بايعوه على السمع والطاعة في العسر واليسر والمنشط
والمكره و على ان لا یقولوا على الله الا الحی ایما كانوا ولا یخافون فی امر الله لومه لایر اوبینه
و بین الناس ایجابا کالعقود و المعاوضات اومندوباً کالمواعد انتمی بقدر الحاجة و فی
القاموس العهد الوصیة و التقدیم الی امر فی الشیء و المؤمنون پس این التزام بنا بر بیان علمای
ولغت عدہ مستحکم شد که آنرا عهد و پیمان میگویند یعنی التزام مکلف عدہ مستحکم و میثاق است در میان بنده
و حق جل فر کره با دای طاعت او موافق ندیب معین بمقتضای آیه کریمیه و اوفوا بالعهد ان العهد
كان مسئولاً و فجوا حیث شریف لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له سوامی
این آیات احادیث بسیار در خصوص ایفایش که واجب آمده قال الامام الرازی فی التفسیر الکبیر تحت
قوله تعا و اوفوا بالعهد بعد نقل الآيات و الاحادیث الكثيرة فجميع هذه الآيات و
الاحادیث دالة على ان الاصل فی البیعات و العقود الصیحة و وجوب الالتزام
انتمی معنی ندیب بخت معتقد است که بطرف آن باب کرده شو و قال فی القاموس المذهب المتوضا
و المعتقد الذي يذهب اليه و الطريقة و الاصل و نیز در اصطلاح اهل فقه برین معنی و معنی طریق آمده
ایمه مجتهدین از کتاب سنت خواه نصا خواه بطور استنباط طریق عقائد و اعمال را مقرر کردند و احکام همه
عمل را از کلیه جزئی که آن فرضیت و وجوب ندیب اباحت و حرمت کراست بیان کردند پس هر یک که
مسببیه مجتهد خاص اختیار کرد و در جمیع مسائل التزام کرد عدم مخالفت آنرا پس شخص ملتزم آن طریق
قرار یافت تا ما و عدہ مضبوط مقارن بوثوق که آنرا عهد و موافق نامند و رجوع عن التقليد که عبارت
از وکذاشت عهد و التزام که آن حرام است بلا ضرورت بلا حصول مرتبه اجتهاد و نص قطع اوفوا بالعهد
ان العهد كان مسئولاً و تفسیر عباسی آمده و اوفوا بالعهد تموا العهد بالله فمابینه و بین

Marfat.com

النَّاسِ أَنَّ الْعَهْدَ نَاقِضٌ لِعَهْدٍ كَانَ مَسْئُولًا مِنْ نَقْضِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا يَدُلُّ عَلَى حُرْمَةِ
 عَدَمِ إِيقَانِهِ مِنَ الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثِ لَا يَحْصِي عَدَدًا وَنِزَاجًا بِجُوبِ تَقْلِيدِ بَابِ مَعِينٍ سَمْعًا لَا
 عِبَارَتًا كَتَبَ عَلَيْهِ رِيسَمِي كَارِمٌ وَرَضِيَ مَدْرَسَتِ مَدِينَةِ كَوْرَسْتِ قَالَ إِنَّ الْعَامِيَ لَيَعْمَلُ بِرَأْيِ إِمَامِهِ وَلِجِدِّ وَقَعَ
 عِنْدَهُ أَنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ فَلَا يُخَالِفُهُ فِي شَيْءٍ يَهْوَى نَفْسَهُ عِنْدَنَا وَدَرَالْفِيهِ عَبْدُ الدَّامِ بِرَأْيِ شَائِعِي كَفْتَهُ

وَمَنْ مِنَ الْعَوَامِّ كَانَتْ عِلْمًا	يَا لَيْسَ بِمُجْتَهِدٍ قَدْ حَصَلَ	لَيْسَ لَهُ عِنْدَهُ رَجُوعٌ وَجِبَتْ	لِلْعَامِي الَّذِي كَانَتْ مَذْهَبُ نَيْبِ
مُعِينًا يَعْتَقِدُ الرَّجْحَانَا	فِيهِ كَذَا مَسَاوِيًا زَكَا نَا	وَلَيْسَ جَائِزٌ بِتَتَبِيعِ الرَّحْمِ	فَإِنَّهُ كَلِمَةٌ بِإِذْنِ الرَّحْمِ

وَمَا تَارَ خَالِي آمِدَهُ مِنْ أَرْحَلٍ إِلَى مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ يَعْتَزُّ وَحَكِيمَانِ أَبَا حَفْصِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 أَبِي حَفْصِ الْكَبِيرِ الْبَخَّارِيِّ أَرْحَلٌ إِلَى مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ لِكثْرَةِ الشَّفَعَوِيَّةِ فَأَمَّا بِالْمَعْرِزِيِّ وَالنَّفْعِيِّ
 عَنِ الْبِلْدَةِ وَتَوْجُوهُ الْفَتَاوَى قَالَ حَنْفِيٌّ أَنْتَقَلَ إِلَى مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ قَالَ فَخَرَّ الدِّينَ عَمَّوْدُ بْنُ
 أَحْمَدَ الْكِرْمَانِيَّ فَرُوعًا مِي سَتِ سَاقِطِ الْقَوْلِ الشَّهَادَةِ شُورُ وَكَرَّزَا هِلْ عِلْمِ سَتِ بَتَدِجِ وَضَالِ كَرْدُودِ
 مَنَعِ وَزَجْرُوِي وَفِي الْعَالَمِيِّ حَنْفِيٌّ أَرْحَلٌ إِلَى مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ يَعْتَزُّ قَالَ الْحَمْرِيُّ فِي الْإِسْبَاهِ
 فِي كِتَابِ التَّعْزِيرِ قَالَ الْوَالِدُ الْمُنْتَقِلُ مِنْ مَذْهَبِ الْمَذْهَبِ أَنْوَاسُ تَوْجِبُ التَّعْزِيرِ وَنِزَاحِ صَاحِبِ
 بَحْرِ الرَّائِقِ وَرِيسَالَةِ زَيْنِ بَزْكَاشَةِ فَوَجَبَ عَلَى مُقَلِّدِ الْخَنَفِيَّةِ الْعَمَلُ بِهِ وَلَا يَجُوزُ لَهُ الْعَمَلُ بِقَوْلِ غَيْرِهِ
 لَمَا نَقَلَ الشَّيْخُ قَاسِمٌ فِي تَصْحِيحِهِ عَنْ جَمِيعِ الْأَصُولِيِّينَ أَنَّه لَا يَصِحُّ الرَّجُوعُ عَنِ التَّقْلِيدِ بَعْدَ
 الْعَمَلِ بِالْإِتِّفَاقِ قَالَ الْعَارِفُ الْحَقَّانِيُّ الشَّيْخُ عَبْدُ الْحَقِّ الدَّهْلَوِيُّ قَرَّارٌ وَاعْلَمُوا بِمَعْلُومَاتِ دِينِ إِسْلَامِنَا
 وَرَأْسِ زَمَانٍ تَعِينُ تَخْصِيصُ مَنَاسِبِ وَضَبْطُ وَرِبَاوِيْنِ دُنْيَا هَدْرِيْنِ صَوْرٌ يُؤَدِّي أَوَّلَ مَجْرِبَتِ هَرَكْدَامِ
 كَمَا اخْتِيَارَ نَايِدِ صَوْرٍ دَارِ وَلا كُنْ بَعْدَ زَيْكِي بِجَانِبِ يَكْرِي فِتْنِ بِي تَوْجُمِ سَوَاطِنِ تَفْرُوقِ تَشْتِ بِرِ عَمَالِ وَجَوَا
 ثَوَابِ بِوَقَرَّارِ وَتَاخِرِيْنِ عِلْمَا بَرِيْنِ وَهَذَا الْمَخْتَارُ فِيهِ الْخَيْرُ جَلَالِ الدِّينِ مَحَلِي مَرْشُوحِ جَمِيعِ الْجَوَامِعِ كَفْتَهُ
 يَجِبُ عَلَى الْعَامِيِّ وَغَيْرِهِ مِمَّنْ كَوَيْلُغُ مَرْتَبَةِ الْإِجْتِهَادِ التَّوَامُ مَذْهَبُ مِزْمَلِ هِبِ الْمَجْرِيْدِيْنِ
 حَيْثُ وَاجِبَتْ بِرِ عَامِي غَيْرِ عَامِي مَا وَامِيكِهِ بِدَرْجَةِ اجْتِهَادِ نَزِيْدِهِ بِأَشَدِّ التَّزَامِ مَذْهَبِ مَعِينِ مَذْهَبِ مَجْتَهِدِيْنِ
 قَالَ فِي شَرْحِ الدَّرَجَاتِ وَالغُرُوبِ مَنْ لَوْ يَبْلُغُ دَرَجَةَ الْاجْتِهَادِ يَلِزُمُهُ تَقْلِيدُ مَجْتَهِدٍ يَطْنُهُ أَصَوْبٌ

عَنِ الْاِجْتِمَاعِ وَرَأْيِ اَتْبَاعِهَا قَالَهُ اُسْتَاذُهُمْ أَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ هِرْكَاهُ حَالِ مَحْتَبِدِينَ نَزْدِيبِ
امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالیٰ جنین است پس مقلد مخصر انجالی ایشان آن کو کہ ہوا نفس من مخالفت امام کرمیت بر بند
جای انصاف است کہ ما مقلدان کہ پیروی شخص معین میکنیم و قواش راست و درست میدانیم موجبین است کہ
آن شخص معین قول خود را از دلائل شرعیہ ثابت کرده ہر چہ از دلیل بر اثبات مدعا ضرورست اورا تمامہ
حاصل بود ان شخص معین بلا حظ اطراف جوانب تحقیق ناسخ و منسوخ و راجح و مرجوح و ضعیف و صحیح و برعایت
جمیع شرائط حکمی کرد اگر از کج فہمی خود شما کلامی و دلیلش را مخالف فہم و عقل خود دانید و بر متبع آن شخص شہستی
وار و کنید آن مقلد حال ہر دو و ترتیب انہما را سنجیدہ گفتہ مفضل بقبول کند و تقلید شما را از تقلید افضل بہتر
ندانید یا جوابات او بد ہذا کلام شخص معین کہ ضمنا یا صراحتہ موافق دلائل شرعیہ کہ معلوم اند و یا تاویل آن
بیان کند حیف است کہ ازین سخن متبع شخص معین مبتدع و ضال گردد و حال آنکہ شما نیز دعوی میکنید و دلیل شرعی
بر مطلق خود می آرید و ان شخص معین ہم از دلیل شرعی نوشتہ شما تاویل دلیل شان بطرف خود میکند و متبع شخص معین
دلیل شما را تاویل میکند بطرف خود پس فرق چیست کہ آن جبارہ نہا مبتدع و ضال گردد این قدر فہم ندانید
کہ شما نیز از شخص معین بو ذاید قول شما کہ از دلیل جنین ثابت شد ہر کہ این قول شما را راست درست انگار و ویرا
ہر ایرادیکہ وارد شود جواب شہاتش بد ہدایا آنرا تاویل کند پس ان شخص ہم در متبع شخص معین داخل شد فاعلم
تأمل اصححا علاوہ بران اگر غور نمایند و از انصاف و رنگذرید بانکہ تاویل بویدمی شود کہ ہر گاہ ثابت شد
تقلید امام معین با جماع اہل سنت و جماعت پس ثابت شد باطل شدن تلیفوق و انتقال از مذہب باین کہ پس ہم
من از مجوز تلیفوق و انتقال کہ مسائل دینیہ در میان ایماہ اربعہ اختلافی و یا اجماعی است اگر گویند کہ اجماعی است
پس اتباع و اجبت با جماع و اندر نصیورت ثابت نمیشود انتقال از مذہب چہر کہ انتقال ثابت میشود و امر
متغایر و درینجا ضد تغایر است پس اگر انتقال کند بطرف مذہب غیر ایماہ اربعہ آن باطل است بالاجماع و بالقرن
وار و خواهد شد بر منتقل مصدر آئیہ کریمہ و یثبع غیر سبیل المؤمنین فو کہ ما تو لی و نصیہ جہم دو
ساعت مصیراہ و مصدر آئیہ حدیث شریف ایتبعوا السواد الاعظم فان شئت شد فی التاری یعنی ہر
کنید شما سواد اعظم را پس تحقیق ہر کہ علیہ شد از جماعت علیہ کردہ خواهد شد ورنہ اگر آن مسائل دینیہ

اختلافی است یعنی در مذہبی حلال و در دیگر حرام یا برعکس باشند اندرین تقدیر مقلد را بعد اختیار مذہبی از
 دو امر خالی نیست یا جائز خواهد داشت هر دو را در وقت احدی یا اگر جائز و در هر دو در وقت احد
 لازم خواهد آمد اجتماع نقیضین آن محال است باطل باجماع عقلا لکن النقیضین لا یجتمعان پس اگر جائز
 ندارد و هر دو را در وقت واحد پس این هم خالی نیست از دو امر یا آن دو خواهد کرد و باین طور که انتقال
 خواهد شد از حلت بطرف حرمت از حرمت بطرف حلت یا انتقال خواهد کرد و باین استمرار بر مذہب خواهد ماند
 اگر انتقال کند از حلت بطرف حرمت از حرمت بطرف حلت مثلا پس این ممنوع است باتفاق علمای اهل
 سنت جماعت لقوله تعالی الذین کفروا یحلوونہ عاماً و یحرمونہ عاماً یعنی آن کسانی که کافر شدند
 حلال میداند از اسالی حرام میداند از اسالی پس این آیه کریمه صریح ناطق است در مذمت تشخیص گاهی
 اعتقاد کند حلت در چیزی گاه اعتقاد کند حرمت در آن چیز پس اگر انتقال بخند از مذہبی بطرف دیگر بل
 استمرار نماید بر آن مذہب این تقلید محبت است ثابت شد دعای من با بطلان معاصی عقلا و نقلا قطع نظر
 از بنیاد و گذشت التزام ظاهر میشود سابقین و تشیع ائمه مجتهدین طحطبه وین متین بر این قوم بالا
 و جوب تقلید امام معین بودن التزام مذہب معین از خطای شارع کالشمس فی نصف النهار عیان و آشکار
 گشت با وجود که حضرت مفتی محلی تقلید شخصی از کمال جهل و نادانی و از راه تعصب بدعت شرعی
 فتوای خود برگذاشته و کمال جرأت و دلیری در مقامات تعدیه مقلد حکم متبدع و ضال کرده و حال آنکه نقیض
 مدعایش با حسن و جوه ثابت و تحقق گشت و بر هرزه درائی و یاوه سرائی این چنین کس که بلا غور و تامل حکمی
 مینویسد در حق شان از روی شرع شریف چه حکم صادر توان شد فاعتبروا یا اولی الابصار و طره
 بر آن است که انحصار بدعت فقط در مذموم خطای منحصر است و ثمره جهالت حضرت مفتی است چرا که بدعت
 واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام گما قال الشیخ چنانچه شیخ عبدالحق دہلوی حتمه الله علیه در شرح مشکوٰۃ
 میفرمایند بدانکه هر چه پدید آمده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت
 اوست قیاس کرده شده است بر آن از بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت
 خوانند و کلیه کل بدعات ضلالت محمول بر آنست بعضی عتہاست که واجب چنانچه تعلم و تعلیم نمودن

که بدان معرفت آیات احادیث حاصل گردد و در غایت کتاب سنت و دیگر چیزها یکم حفظ دین و ملت
 بران موقوف است بود و مستحسن است مثل بنامی با طهارت و سب و بعضی که در مثل نقش و حکار کردن مساجد و مصفا
 بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه طلال باشند و باعث نیاید
 و تکریم و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه بیرون غریب و مانند
 آن که بعضی حرام چنانکه در این مجمع و او با بر خلاف سنت و جماعت است آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگر
 بان معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت
 سنت است زیرا که آنحضرت فرمود بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم
 و نیز حافظ ابن حجر در فتح البین میفرماید **الْبِدْعَةُ مُنْقَبِيَةٌ إِلَّا لِأَحْكَامِ الْخَمْسَةِ لِأَنَّهَا إِذَا أُعْرِضَتْ
 عَلَى الْقَوَاعِدِ الشَّرْعِيَّةِ لَوَجَّهَتْ عَنْ وَاجِدٍ مِنْ تِلْكَ الْأَحْكَامِ فَمِنْ الْبِدْعِ الْوَاجِبَةُ عَلَى الْكِفَايَةِ الْأَشْتِغَالُ
 بِالْعُلُومِ الْعَرَبِيَّةِ الْوَاجِبَةُ الْمَتَوَكَّفُ عَلَيْهَا فَهِيَ الْكِتَابُ كَالْقُرْآنِ وَالنُّحُو وَاللُّغَةُ وَالْمَعَانِي وَالْبَيِّنَاتُ
 قَالَ الْمُفِيهِ عَزَّ الدِّينُ زَيْعَابُ السَّلَامِ فِي خِرَاطَةِ الْقَوَاعِدِ الْبِدْعَةُ أَمَّا وَاجِبَةُ كَتَلْعَلِ النَّحْوِ الْمَذْمُومِ
 لِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَسُنَّةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكُنْتُ وَبَيْنَ أَصُولِ الْفُقَهَاءِ وَالْكَلَامِ فِي الْحَرْجِ
 وَالتَّعْدِيلِ وَأَمَّا مُحْرَمَةٌ كَسَدِّ هَبِ الْجَبْرِيةِ وَالْمَجْمُوعَةِ وَالرُّدِّ عَلَى هَوَاكَ مِنْ الْبِدْعِ الْوَاجِبَةِ لِأَنَّ
 حِفْظَ الشَّرِيْعَةِ مِنْ هَذَا الْبِدْعِ قَرَضٌ كِفَايَةٌ وَأَمَّا مَذْمُومَةٌ كَأَحْدَاثِ الرِّبَا وَالْمُدَايِرَةِ وَغَيْرِهَا
 مِمَّا كَانَ إِحْدَانُهُ كَرِهَهُ فِي الْقَدِيمِ الْأَوَّلِ وَكَالتَّرَايُحِ أَوْ بِالْجَلْعَةِ الْعَامَّةِ وَالْكَلَامِ وَفِدَائِقِ
 التَّصَوُّفِ وَالْمَاكْرُوهَةِ كَزُخْرَفَةِ الْمَسَاجِدِ وَتَرْوِيقِ الْمَصَاحِفِ فَيَعْنِي عِنْدَ الشَّافِعِيَّةِ وَالْحَنَابِلِ
 كَالْمَصَاحِفِ عَقَبَ النَّبِيِّ وَالْعَصْرَ أَوْ عِنْدَ الشَّافِعِيَّةِ وَأَمَّا عِنْدَ الْحَنَفِيَّةِ فَكَلْرُوهَةِ وَالتَّوَسُّعِ
 وَذَلِكَ لِأَنَّهَا كِلِ الشَّرَابِ وَالْمَسْكِينِ وَتَوْسِيْعِ الْأَكْلَامِ وَقَدْ اختلفوا في كراهة بعض ذلك وقيل
 المشيخ على لبق في جوامع الكلم البدعية منقبية إلى واجبة ومحرمية ومكرهية ومباحية
 والطريق في ذلك أن تعرض البدعية على قواعد الشرع فإن دخلت في قواعد الإيجاب فهي
 واجبة أو في قواعد التحريم فهي محرمة أو في التندب فمندوبية أو في المباح فهي مباحة بشرط**

از اوله امر قومه بالا و فای من که مفتی محطی جابل تحت است مطلقا از سیاه و سپید بزه ندارد **قال** نطق
فاضل جلیل علامه نبیل محمد اسماعیل علیه الرحمة والرضوان تقیة شغصی اور التزام مذہب معین بدعات حقیقیه بین
شمار کیا ہی اور ملا علی القاری سم القوارض اور شرح عین العلم من **اقول** بالند التوفیق اول کسیکه بخلاف
اہل سنت جماعت انکار اجماع و قیاس و در ملک ہند و رخنہ اندازدین اسلام شد مولوی اسماعیل بو و اول
قل نطق الكتاب السنة على ان الاجماع حجة داخل في الاصول الثلاثة بعد الكتاب السنة
لقوله لعالمكم عقيدة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر فقد استدلل
المفسرون وائمة الاصول بهذه الآية على كون الاجماع حجة لانه من ثمرات خير قهر في
الدين وانها يقتضي كونها امرين بكل معروف وناهيين عن كل منكر وقوله عز وجل ومن يشاقق
الرسول فبعثنا ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصليه جهنم و
سامت مصيرا دل على ان الاجماع كالكتاب السنة مما ذكر اهل الاصول والمفسرون جميعا
وذلك لان الله تعالى جعل اتباع غير سبيل المؤمنين كشاقة الرسول صلى الله عليه وسلم
حيث جعل كلاهما مشركا في جزاء واحد وهو قوله تعالى نوله ما تولى ونصليه جهنم و الجزاء
المدكور جزاء لكل منهما بالاستقلال فعلم ان اتباع سبيل المؤمنين اي ما عليه المؤمنون
يا جمعهم واجب وذلك يسمى بالاجماع فيكون الاجماع حجة قطعية يكفر جاحدا كالكتاب
والسنة المتواترة واما السنة فقوله عليه السلام لا يجتمع امة على الضلالة ويد الله على
الجماعة ومن سد شد النار فقوله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امة على الضلالة نص قاطع
على ان اجماع هذه الامة المرجومة لا يكون على الضلالة ومن ترك الجماعة وشد منهم شد في
النار غاية الوعيد الذي لا وحيد قوته وكذا قوله عليه السلام ليس من احد يفارق الجماعة شيئا
فيموت الا مات ميتة جاهلية رواه الدارمي وسنة وكذا القياس حجة الا ان الرتبة بعد
هؤلاء الثلاثة لكونه مستنبطا من هذه الثلاثة فمتى كان الحكم موجودا في الكتاب السنة او الاجماع
لو حجة الى القياس وقوله تعالى مثل عيسى عند الله كمثل ادم خلقته من تراب ثم قال له اني

دلیل علی جواز القیاس لکن القیاس هو رد فرج الی اصل بنوع شبهه وقد رد الله تعالی خلق عیسی
 علیه السلام الی آدم علیه السلام بنوع شبهه ذکوه الامام مخر السنة فی تفسیره وکذا قوله تعالی
 ولورثه وکذا الی الرسول والی اولی الامر منهم لعله الذین یستنبطونه منهم دلیل قاطع علی جواز
 الاستنباط والاستنباط الاستخراج والمعنی لورثه وکذا الی الرسول صلی الله علیه وسلم والی ذوی
 الرأی والعلو لعله الذین یستنبطونه منهم فلما رد الله تعالی حکمه فی لوقایع الی الاستنباط
 وحق ربهم کتبه الانبیاء فی کشف حکم الله تعالی علو ضروره ان استنباط العلماء المجتهدین
 من المأخذ الصحیحه یكون کاستنباط الانبیاء بحکم الوراثه وقد قاس الصحابه رضی الله عنهم
 جیدن لو تجدوا الحکم فی الکتاب السنه کما فی حدیث قاسم بن محمد بن ابان بن ابی بکر رضی الله عندهم
 الجدل من قبل الایمانی من قبل الامم فی المذات بالرأی والقیاس قد جمع العلماء علی ان
 القیاس بعلة منصوصه کحرمه اللواطه علی حرمه الوطی فی الحیض بعلة الادی المستفاد
 من قوله تعالی لا تقربوهن حتی ینظرن حجه قطعیة فمن انکر الاجماع والقیاس فلاحظ له
 فی الاسلام ویرید ان تفسیر آیه فاعتبروا یا اولی الابصار برسول قیاس حجت گرفته اوستادشان
 شاه عبد العزیز و تفسیر عزیزی می گارند و نیاید دانست که اصول احکام دین چهار چیز است کتاب
 سنت اجماع و قیاس بر که بعضی احکام دین از کتاب ثابت شده مثل نماز و روزه و حرمت خمر و
 وطی گا و مانند آن و بعضی با جماع مجتهدین است مثل حرمت بیع کنیز که از مالک و فرزند او و
 و حرمت جمع در میان دو خواهر و در وطی بملک بین و بعضی بقیاس ظاهری غیر منصوص بر منصوص قیاس
 مثل حرمت سرگرفتن در فلوس و کما که صریح ملحق بزور و سیم میشود و ابو شکور می رحمة الله علیه در عقاید تفسیر
 میفرماید من تکلم فی فعل عبید الله تعالی او فی اصحاب رسول الله علیه السلام ان کان
 ذلک مع الفال فی القصر المخرج او الخیر المتفق علیه او الاجماع فانه یوجب الکفر بلا خلاف
 وان کان ذلک مخالفا للقیاس او الخیر الواحد ویكون کذلک فی محال التاویل بحیث یوجب
 شبهة التاویل فانه لا یوجب الکفر لکن یكون بدعا عنه سببه و یجب التوبة علیه و یرد

طریقتی تعریف سید احمدی نگار از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابست جناب سالت مآب
 در بدو فطرت مخلوق شده بناؤ علی لوح فطرت ایشان از نقوش علوم سوسیه و راه دانشندان و تخریر و تقریر
 مصفی مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمال طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده ازین عبارت هویدا
 که چون سید احمدی بر کمال مشابست رسول علیه السلام در بدو فطرت مخلوق شده بدین جبرلی علم مانند
 استغفر الله استغفر الله آنچه حرارت و بی ادبی است خدا در پناه دارد و آتی بودن رسول کرم علیه الصلوة
 والسلام مجزه بود و در حق دیگران عیب محض است که سبب البت ناوانی است و تشبیه دادن رسول
 علیه التحیة و الثناء با کسی دنیا که بران حضرت جائز بود و بغایت بدست و تحقیر و امانت رسول است و الله
 علیه وسلم در شفا قاضی عیاضی به جرمش سابع قائلش حکم کفر و قتل کرده لمؤلفه شان و الا حق جناب
 خواجہ دنیا و دین با از ملائکت ترست هم ز جمع مسلمین بدان که استخفاف آن بالاتفاق از حکم شرع
 غایت کفر و ضلالت بوده است امی مؤمنین به مولوی فضل الحق خیر آبادی جزاها الله خیر او تحقیق الحق
 فی رد اهل الطغوسی تردید اقوال تقویة الایمان مولوی اسمعیل کمال شرح و بسط کرده اجمالاً بیانش میکنم که
 مستفتی عبارت تقویة الایمان نقل کرده سوال کرد که این کلام حق است یا باطل و بر استخفاف شان
 حضرت ریالت پناه علیه التحیة و الثناء شامل است یا نه و شرعاً قائل این کلام را چه حکم است تفصیلاً جوابش را
 مولوی فضل الحق مرحوم برورد چهار مقام بیان نموده اول بحقیقت شفاعت و اقسام آن دوم بیان
 کلام لا طائل کبشان آنحضرت علیه الصلوة والسلام از زبان مؤلف سرزده سوم ثابت کرد که کلام بر استخفاف
 شان رسول کرم علیه الصلوة و الثناء و کلامی که در حکمش این بر چهار مقام را بآیات و احادیث و اصول
 ایمه دین چنانکه باید مفصلاً بشرح و بسط بیان کرده در آخرش نوشته چون بر چهار مقام پیرایه انجام و مقام
 یافت حالاً خلاصه فتوی می جواب باید شنید که مستفتی در استفسار سوال کرد که این کلام حق است یا
 باطل دوم آنکه کلام مشرک استخفاف و استخفاف شان واجب التوقیر حضرت سیدنا و لیرین الاخرین فیصل الالبیاد و
 المرسلین شمال ارویانه سوم بر تقدیر شمال و الایمان شاعت بر استخفاف و استخفاف شان آنحضرت صلی
 علیه وسلم حال حکم مگر این شرعاً چیست و او از روی این گفت که استخفاف اول نیست که کلام باطل است که

از سر تا پا کذب زور و فریب غرور است چه او نفی سبب بودن شفاعت بر اگنکاران نفی شفاعت
 و جاہت شفاعت محبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حضرات سائر انبیا و ملائکہ و اصفیا میکند این عقدا
 او خلاف کتاب سبین احادیث حید المرسلین است و اجماع مسلمین گما ثبتت في المقام الاول مفضل اولادنا
 بطلان بعض کلامه فی المقام الثانی معلوم جواب سوال دوم نیست که کلام او بلا ترد و شبهه بر
 استخفاف منزلت جاہ آن سرور و مقربان بارگاہ حضرت آله و انتفاض شان سائر انبیا و ملائکہ و اصفیا و شوخ
 و اولیا اشتمال دلالت دارد چنانکہ در مقام ثالث مذکور و فیما سبق مبرهن مسطور است جواب سوال ثانیست
 کہ قائل این کلام لاطائل از روی شریع مبین بلا شبهه کافر و بیدین هرگز مؤمن و مسلمان نیست شرعاً قابل
 قتل و تکفیر است هرکہ در کفر و شک آرد یا ترد و در میان استخفاف راسل انکار و کافریدین و ما مسلمان
 لعین الادر کفر و بیدینی کمتر است از کسیکه این کلام ضلالت نظام اصواب مستحسن پذیرد و معتقد این
 کلام را از عقائد ضروریہ دین شمارد و آن در کفر با قائل ہمسر بلکہ در استخفاف از وبال است چہ او استخفا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و سائر انبیا و ملائکہ و اولیا استحسن است و آنرا از ضروریات دین پشت و پیمان
 کسیکہ ظاہر او باطن پاسداری این قائل درین مسائل دارد و بر حفظ حرمات او در اہل علم تاویلات دور از کا
 آرد چہ او نیز مرکب استخفاف شان حضرت سید العالمین شد کہ پاسداری بیدینی را بر اصرام آن سید الانام
 علیہ التحیۃ و السلام رجحان داد بخوف ملاست بلکہ مقتضای بدبختی و شامت در پی اثبات آنچه بر استخفاف
 دارد و اوقتا و این ہمہ کفر و زندقہ است و الحاد اعادنا اللہ من ذلک حیرمۃ النبئی و الیہ الا حجاد و ان
 اثبات این مطالب مقام رابع است و اوقف قطع دایر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین الحاد
 سواد ظلمت کفر شکست و بیاض نور ایمان با شراق ہویت فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و السلام علی
 من اتبع الهدی غیر ازین در صراط المستقیم اقوال بسیار است کہ بران حکم تکفیر مترتب شود و بقدر کہ نوشم
 مشتق است از خروار می اندکی است از بسیاری اندرین تقدیر کلام مولوی اسماعیل بیخ هیچ بر اہل سنت
 جماعت حجت شدن نمیتواند فافہم از سیاق عبارت مفتی عیانست کہ ملا علی قاری در رسم القوارض و در شرح
 عین العلم تفسیر شخصی از بدعات حقیقیہ بر شمرده این حوالہ کذب افترا می محض است چہ آن ہر دو کتاب از او

تخصص نمود اشری از ان نیا فتم غایة الامر سیت که ملا علی قاری رسم القوارض نوشته تو غریب اینضا و نقل الله
 لو انتقل الحنفی الی الشافعی لوقبل شهادته وان کان عالما بما غریب گفتن عدم قبول شهادت منتقل
 محول است برین تقدیر که محل طعن ائمه مجتهدین سو وطن نبوده باشد بل بر اعراض نیک بود و در صورت ناشی
 شدن حال سو وطن طعن خودش ملا علی قاری فایت تعزیر و غیر مشروعیت تسلیم میکنند چنانچه متصل عبارت
 مذکوره میفرمایند و اما ما شکر من الحنفیة من ان الحنفی اذا انتقل الی مذهب الشافعی یعزیر
 و اذا کان الامر بالعکس یجزع فهو قول مبتدع و مخترع نعم لو انتقل طاعنا من مذهب الاول
 سواء کان حنفیا او شافعیاً یعزیر از عبارات مرقومه بالا تقلید شخصی که از بدعات شریعت است بسیج نوع ثابت
 بل نقیضش که وجوب تقلید معین مستحق گشت و نیز در شرح عین العلم مذکور متفق علیه باین عبارت بر بیکار و بل
 علی کل مقلد اتباع مقلده فی کل تفصیل فان مخالفتک للمقلد متفق علی کونه منکر ابین
 المحصلین وهو عاص بالخالفه الا الله جوز تقلید غیره من الائمة فی بعض المسائل فاذا
 اعتدرا قال انما مقلد الشافعی او الحنفی فهذا الباب یرتفع عنه الاحتساب الله اعلم بالصواب
 لکن تقلید مجتهد آخر در بعض مسائل مسلمست بوقت ضرورت مثلا شخصی که در ضیق مبتلا گردد که گذاره بدون
 اتباع مذرب شافعی نماید درین صورت هم شرطست که در تلفیق واقع نشود ملا علی قاری رساله جوابتقال گفته
 بل یجب حتماً یعزیر مذهباً الی اخر قوله فیکون واجبا لان مقدمه الواجب واجب کما
 مر تصریحاً سابقاً و نیز ملا علی قاری شرح عین العلم نوشته فلوالتزم احد مذهباً کابی حنیفاً او
 الشافعی رحمهم الله تعالی فلزم علیه الاستمرار فلا یقلد غیره فی مسکله من المسائل
 اکنون بلیب حضرت مفتی کاوذب کیفیت استدلالش نیکو مبرین گشت من ادعی فعلیه الاثبات آیا ندیده
 و نشنیده و وعید که در کلام مجید در خصوص کاذبین آمده فاعوذ بالله من ذلک چه خوش یاد آمدت خدا

بر و انش باد شمشیر	درختی که تلخ است و بی اثر است	اگر شتر در نشانی باغ بهشت	و از جوی خلدش من گام آب
بر پنج انگبین زری و شهدا	سرخجام گوهر کار آورد	همان میوه تلخ بار آورد	از بد گوهران بد نباشد خوب
نشاید سترون سایه شب	قال ابو عبد العظیم طاب ابن فروخ مکی قول سدیدین گفته این اعلم ان الله		

لو يكلف احدًا من عباده ان يكون حنيفياً او مالكيّاً او شافعيّاً او حنبليّاً بل ووجب عليهم الايمان
 بما بعث به محمد عليه السلام والعمل بشريعته انتهى ما في القول السيد **مختصراً اقول**
 بشرط تسليمه ان عبارات قول سيدت هيچک ضرباً مقلدان عائد نمی شود چه بالذات مع قطع نظر از عرض
 عوارض اين كلام واقعي است فاما بر تقدير عروض عوارض حکم کرده میشود تعين تقليد را و اندر صورت حکم الهی
 بهين منج واقع شده بعضی قطعی و اوفوا بالعهد ان العمل كان مسؤلاً كما حررنا سابقاً و طره
 نیست که مفتی مخطی عبارات قول سيد را از ان دعای مقلدان ثابت و متحقق است گذشته فقره
 چند را که از انهم مطلب مفتی غمی مطلقاً حاصل میشود بدليل خود آورده بناءً عليه حيث اثبات عوارض خود
 اظهار زور و فریب مفتی عبارات قول سيد را تمامه بر ميگمارم تا حال استدلالش بر عوام و خواص منکشف گردد
 قال الشيخ عبد العظيم بن فرخ بن المكي في القول السيد و اعلم ان الله لو يكلف احدًا من
 عباده ان يكون حنيفياً او مالكيّاً او شافعيّاً او حنبليّاً بل ووجب عليهم الايمان بما بعث به
 سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم والعمل بشريعته غير ان العمل متوقف على الوقوف عليها
 والوقوف كما طرق فما كان منها ما يشترك فيه العامة و اهل النظر كالعمل بفرضية الصلوة
 والزكوة والحج والصوم والوصوة اجمالاً وكالعلم بحرمات الزنا والخمر واللواط وقيل النفس
 وغير ذلك مما علموا في الدين بالضرورة فذلك لا يتوقف فيه على اتباع مجتهد ومذهب
 معين بل كل مسلم عليه اعتقاد ذلك فمن كان في العصر الاول فلا يخفى وضوح ذلك
 وحقه ومن كان في الاعصار المتأخرة فلو وصول ذلك اليه ضرورة من الاجماع و
 التواتر وسماح الآيات والسنة المستفيضة المصروفة بذلك في حق من وصلت اليه
 واما ما لا يتوصل اليه الا بضرب من النظر والاستدلال فمن كان قادراً عليه يتوقف الالة
 ووجب عليه فعله كالائمة المجتهدين ومن لو يكن له قدرة ووجب عليه اتباع مزارقة
 الى ما يكلف به ممن هو من اهل النظر والاجتهاد والعدالة وسقط عن العاجز تكليفه
 بالبحث والنظر لعجزه بقوله تعالى لا يكلف الله نفساً الا وسعها ويقول عز وجل فاستلوا

اهل الذکر ان کتو لا تعلمون و نیز عارف شعرائی در میزان گفته فان قلت فهل يجب على المحبوب
 عن اوله لاج على العين الاولى للشريعة التقييد بهذا هب معين فاجواب نعم يجب عليه ذلك
 لئلا يقل في نفسه ويقبل غيره فتفكر **قال** اور اس على جزئی اگر چه ایک صورت تعلق شخصی کن بسبب تنزل
 مباح میں بیج کی تھی معیار الحق میں لیکن عند تحقیق تحقیق مباح میں بھی داخل نہیں ہو سکتی اس لیے کہ مباح خطاب
 شارع میں داخل ہو اور تعلق شخصی خطاب شارع سے خارج ہو کما لا يخفى على الماهر المتفطن **اقول** بعموم
 تنزل سامور دینیہ موجب تشریح جدید است کہ شاید حضرت مفتی را اختیار است کہ در احکام شرعیہ گاہی
 تنزل گاہ بعلت ترقی احکام شفاہہ متخالفہ را با ہم بدرجہ اثبات سازد و حاجت نقل کتاب سنت و جماعت
 و قیامیہ اروکائی شاعتہ فوق هذا والعباء **قال** في التفسير الكبير المسئلة
 الثانية الاكثرون من الذين قالوا ليس المراد من الاكثرب انهم اعتقدوا فيهم انهم الهة
 العالمين مراد انهم اطاعواهم في اوامرهم ونواهيهم من نقل ان عدی بن حاتم كان نصرانياً فانتهى
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقرأ سورة براءة فوصل الى هذه الآية قال فقلت
 لانا عبدك هم فقال ليس محرمون ما احل الله فحرم مؤونه ويحلون ما حرم الله فحلونه فقلت
 بل قال فذلك عبادتهم وقال الربيع قلت لابي العاربية كيف كانت تلك التوبة في بني اسرائيل فقال
 اللهم ربما وجدوا في كتاب الله ما يخالف اقوال الاحبار الرهبان فكانوا يأخذون باقوالهم
 وما كانوا يقبلون حكم كتاب الله تعالى قال شيخنا ومولانا خاتم المحققين والمجاهدين رضي
 الله عنه وقد شاهدت جماعة من المقلدين الفقهاء قرأت عليهم آيات كثيرة من كتاب
 الله تعالى في بعض مسائل وكانت مدافعهم بخلاف تلك الآيات فلو قبلوا تلك الآيات ولو
 يلتفتوا اليها وبقوا ينظرون الى كالمشجب يعني كيف يمكن العمل بطواهير الآيات مع ان
 الرواية عن سلفنا وردت على خلافها ولو تأملت حق التأمل وجدت هذا الداء سارياً
 في عروق الاكثرين من اهل الدنيا فان قيل ان الله تعالى مما كفر هو بسبب انهم اطاعوا
 الاحبار الرهبان فالفاسق يطيع الشيطان فوجب حكمه بكفره كما هو قول اخواننا وارجو

Marfat.com

اِنَّ الْفَاسِقَ وَاِنْ كَانَ يَقْبَلُ دَعْوَةَ الشَّيْطَانِ اِلَّا اِنَّهُ لَا يَعْظُمُ لَكِنْ يَلْعَنُهُ وَيَسْخَفُ بِهٖ اَمَّا
 اَوْلِيَاكَ لَا تَبَاعُ كَاثِرًا اَوْ يَقْبَلُوْنَ قَوْلَ الْاَحْبَابِ وَالرُّهْبَانِ وَيَعْظُمُوْنَ لَهُمْ قَطْرُ الْمَرْقِ اِنَّهٗ مَا فِي التَّفْسِيْرِ
 الْكَبِيْرِ مَخْتَصَرًا مِّنْ سُورَةِ الْبَرَاۤءَةِ تَقْرِيْرًا وَتَقْلِيْدًا مَقْلَدًا زَمَانِ بِلَا دَلِيْلِ مَخْتَصَرًا وَتَقْلِيْدًا مَرُوْمًا اِيَّامِ
 جَاهِلِيَّتِ سِتِّ لَمَّا مَوْلَانَا شَاهِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ قَدَسَ سِرُّهُ وَتَفْسِيْرُ عَزِيْزِيْ خُودِ مِيْغْرًا مَيْنِدُ وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ اَتَّبِعُوْا
 مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ يَعْنِيْ چُونِ كَفْتَهٗ شُوْد اِيْشَانِرَا كِهٖ پِيْرُوِي كَنِيدِ حَكْمِ رَا كِهٖ خُدَا نَا زَلِ كَرْدَهٗ اَوُو سُوْسَهٗ شَيْطَانِ مِطْرَقِيْ
 اَبَا وَاَجْدَا خُودِ رَا بَكْزَارِيْدِ قَالُوْا كُوْنِيْدِ كِهٖ پِيْرُوِي حَكْمِ خُدَا نَمِيْ كَنِيدِ مِزِيْرَا كِهٖ مَارَا كِهٖ اَلِيَا قِتِ سِتِّ كِهٖ كُنِيْدِ حَكْمِ اَلْمَلٰٓئِكَةِ وَاِيَّا
 نَا نَمِيْمُ وِنِيْزِ اَزِ كِهٖ اَلْيَقِيْنَ بِهَمِ رَا نَمِيْمُ كِهٖ اِنچه شَمَا سِيْ كُوْنِيْدِ حَكْمِ اَلْمَلٰٓئِكَةِ سِتِّ بَلْ نَتَّبِعُ مَا اَلْفِيْنَا عَلَيْهِ اَبَاۤءَنَا يَعْنِيْ بَلَكِهٖ مَا
 پِيْرُوِي مِيْ كَنِيدِ اَن رَسْمِ وِرْوَا جِ رَا كِهٖ يَافْتَهٗ اِيْمِ بَرَانِ پِدْرَانِ كَزَشْتَهٗ خُودِ رَا اِنچه اِيْشَانِ اَزِ قَدِيْمِ مَخُورِدِ مَخُورِيْمِ
 وَاِنچه اِيْشَانِ حَرَامِ مِيْ اَن سَتْنِدِ مِيْدَانِيْمِ زِيْرَا كِهٖ پِدْرَانِ كَزَشْتَهٗ مَا زَا مَادَا تَرُو عَاقِلِ تَرُو بُوْدِنْدِ كَرْدِيْنِ رَسْمِ وِرْوَا جِ
 نَقْصَانِيْ مِيْ يَافْتَنْدِ هِرْ كَزَا تَرَا مَعْمُوْمِ نَمِيْ كَزَا شَتْنِدِ وِنِيْزِ اَكْرَا خِلَافِ اَبَا وَاَجْدَا خُودِ كَرْدَهٗ دَرِ خُورِدِ مِ اَشَامِيْدِ
 بِيْ يَا كِيْ نَمَا نَمِيْمُ مَطْعُوْنِ خَلَاۤئِقِ خُصُوْصًا قَارِبِ عَشَاۤئِرِ خُودِ شُوِيْمُ وَاَرَا اَزِ بَرَا وِرْوِيْ خَارِجِ كُنْدِ وَاَبَا نَشْتِ وِ
 بَرِ خَاسْتِ عِلَاقَهٗ مَنَا كَحْتِ مَوَاكِلَتِ مَوْقُوْفِ كُنْدِ چَا نچه بِيْنِ عَذْرِ دَرِ مَخُورِدِ هِرْ قَوْمِ اَزِ بَقَالِ كَا يَسْتَهٗ وَاِنچه
 وَاِنچه رَسْمِ اَزِ وِرْوَا جِ وِرْسَمِ خُودِ هِرْ كَزِ بَرِ مِيْ كَرْدِنْدِ وَاِنچه بَعْضِ اَزِ جِهْتِ مُسْلِمِيْنَ نِيْزِ اَبَا مَوْخَتِنِ اَزِ اِيْشَانِ دَرِ تَرْكِ نِكَاحِ بُوِيْدِ
 وَاِنچه رَسْمِ بَا طَلَهٗ بِيْنِ قَسْمِ اَعْزَابِ بِيَانِ مِيْ كُنْدِ وَاِنِ اسْحَقِ وَاِبْنِ اَبِيْ حَاتِمِ اَزِ ابْنِ عَبَّاسِ اَوْرُدَهٗ كِهٖ رُوِيْدِ
 اَنْحَضْرَتِ صَالِيٍّ لَللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَا يَهُودِ اَنِ هَمْ كَلَامِ شُدَهٗ اَنْقَدَرِ اِيْشَانِ رَا خُوِيْ بِيَا مِيْ اِسْلَامِ فَمَا نِيْدِنْدِ وَاِنچه تَرْكِ قَبُوْلِ
 اِسْلَامِ اَنْقَدَرِ اِيْشَانِ رَا اَلْجَوَابِ كَرْدِنْدِ كِهٖ بِيْحِ جَا يِ عَذْرِ نَمَانْدِ وَاِنچه مَقْطَعِ سَخْنِ بَرِيْنِ اَوْ فِتَا وَاِنچه رَافِعِ بِنِ خَارِجِ مَلِكِ
 اِبْنِ عَوْفِ وَاِنچه اَشْمَنْدَانِ اَنهَا كَفْتَنْدِ كِهٖ حَقِيْقَتِ وِيْنِ شَمَا سَلِمَ لِيْ كِنِ نَتَّبِعُ مَا وَاَجَدْنَا عَلَيْهِ اَبَاۤءَنَا
 فَهَرَا كَا نُوْا اَعْلَمُوْا وَخَيْرًا مِّنَّا اِيْسِ حَقِ تَعَالٰی اِيْنِ اَيْتِ نَا زَلِ فَرَمُوْدِ **اَقُوْلُ** بِفَضْلِ اَللّٰهِ جَانَهٗ كِهٖ اِيْنِ خَطَا
 مَحْضِ اَلْمَرَا زِيْسِيَّتِ كِهٖ سَكُوْتِ مَقْلَدِيْنِ فُقَهَا وَاِقْبُوْلِ مَعْنِيْ اَيْتِ كِهٖ مَخَالِفِ مَذْهَبِ اِيْشَانِ سِتِّ مِثْلِ فَعْلِ يَهُودِ
 وَاِنچه نَصَارِيْ شَمْرُوْدِنْدِ بَلِ سَكُوْتِ تَعَجُّبِ مَقْلَدِيْنِ فُقَهَا وَاِنچه قَبُوْلِ ظَاهِرِ مَعْنِيْ اَيْتِ اَزِ بِنِ سَبَبِ كِهٖ اَعْتَقَا وِ
 كَمَا فَعْمُ وَاَجْتِهَادُ وَاَوْرَا كِ مَعَانِيْ كِتَابِ لَللّٰهِ تَعَالٰی بَرَا مَرَا زِيْ مِثْلِ اِمَامِ خُودِ مَا نَمِيْدِ اَشْتَنْدِ وَاِنچه بَطْرُقِ حَسَنِ بَرِ

میفهمیدند که آنچنانکه امام مامعنی آیات را فهمیده و نسخ و تعارض و غیره را سنجیده تا ویها کردند آنچنان
 امام رازی نمی فهمند پس چگونه بجز گفته امام رازی از نزد خود ما در گذریم صاحب تفسیر نیشاپوری بجواب
 این قول امام رازی میفرماید قُلْتُ وَ لَعَلَّهُمْ تَوَفَّقُوا الْحُسَيْنَ ظَنَّهُمْ بِالسَّلَفِ لِأَنَّهُمْ وَقَفُوا مِنْ ذَلِكَ
 الْأَى عَلَى مَا لَوْ يَتَّفَعُ عَلَيْهِ الْخَلْفُ النَّهْجِيُّ بَرِينِ تَقْدِيرِ عَوْدِ بِاللَّهِ مِنْهَا مَقْلِدِينَ فَقَهَا چگونه مشرک شدند
 و اتباع آنها برای مجتهد مثل اتباع یهود و نصاری بچه نهج شد بر ما برین علوم دینییه واضح است که کدامی نیست
 چنان نیست که جمیع احکامش موافق ظاهر هر آیت و حدیث بوده باشد و هر حکمی که مخالف باشد بظاهر آیت و
 حدیث بالضرور هر گاه خوانده شود آن آیت و حدیث رو بروی مقلدند پس که خلافش مرنده است ثابت است
 قبول نخواهد کرد پس تقدیر مفروض شما مشرک خواهد بود بر کدامی مسلمان که مقلدند پس است اطلاق اسلام جائز نخواهد
 قَالَ فِي التَّفْسِيرِ النَّبِيسَاوَرِيِّ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى اخْتَلَفُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا إِنَّ
 دُونَ اللَّهِ اخْتَلَفُوا فِي مَعْنَى اخْتِلَافِهِمْ أَيَّاهُمْ أَرْبَابًا بَعْدَ الْإِتْفَاقِ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ الْمُرَادُ أَنَّهُمْ جَعَلُوهُمْ
 إِلَهًا فَقَالَ كَثَرُ الْمُفَسِّرِينَ الْمُرَادُ أَنَّهُمْ اطَّاعُوا فِي أَوَامِرِهِمْ وَ تَوَاهَبُوا بِإِيْدَانِهِمْ أَنَّهُمْ أَوْامِرُوا
 که اتباعش موجب کفر است موافق حکم و فرمان الهی هرگز نبود بل آن احکام تراشیده بود و ثمرات
 اطاعت شیطان بود حدیث عدی بن حاتم را صاحب تفسیر نیشاپوری برین معنی شاهد و برهان آورده
 ترجمه اش نیست که عدی بن حاتم رضی الله تعالی عنه روزی بخد مت رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
 شدند رسول علیه الصلوة و السلام سوره براءت تلاوت میفرمودند هر گاه برین آیه اخْتَلَفُوا أَحْبَابَهُمْ
 وَ رَهْبَانَهُمْ آنرا رسیدند عدی بن حاتم عرض کرد که علما و سببان خود را پرستش نکردیم رسول خدا فرمود
 صلی الله علیه و سلم که معنی پرستش نیست که بعضی اشیا را که حق جل و ذره حلال کرده علمای شما بخالفت امر الهی
 و اتباع هوا انرا حرام قرار داده اند و شما آن اشیا را بخالفت امر الهی باطاعت علمای خود حرام دانستید
 چه امر و نهی خدا جل جلاله را گذارتم با مردم و نهی عباد و عمل نمودن بر حقیقت آن اعتقاد کردند پرستش
 عبادت چنانچه ربیع از ابی العالیه پرسید که بنی اسرائیل چگونه علما و سببان را معبود ساختند گفت اکثر بنی
 که اشیا را که او تعالی در کتاب خود حلال با حرام نموده علمای بنی اسرائیل مخالفش حکم میکردند و بنی اسرائیل حکم خدا

گذشته بر اقوال علمای سنیها که مخالف امر و نهی الهی است عمل میکردند از حق درگذرید که ایمة مجتهدین
 رحمهم الله تعالی مخالف احکام الهیه هرگز حکمی نکردند بل آن احکام الهیه که مفسرین و مبین از جانب شارع نشده بود
 و آنها را اجازت اظهار و بیانست بنیت خالصه که عند الله معتبرست بیان میکردند و درین خصوص
 از جانب شارع مجاز بودند پس ایمة مجتهدین را مثل علمای یهود و نصاری قرار دادن هر سرفاهت است ایام
 قرطبی و تفسیر آیه و اذ اقبل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نسمع ما الفینا علیه اباءنا مقلدین
 مجتهدین از حکم آیه اتخذوا احبارهم و رهبانهم الیه خارج کرده و پرده خفا از انظار سنیها برداشته
 حیث قال ات التقلید المذموم هو اخذ قول اهل الزیغ و البطلان بلا دلیل و تشکیک لیس
 تشکیم ذیة الا قولهم انا وجدنا اباءنا علی الفسقة و انا علی آثارهم مهتدون کالیهود و
 النصارى و الفرق الضالة من الروافض و الخوارج فمن قلدهم کان مشلهم فی الضلالة و
 اما اتباع اهل الحق و التقلید الیه هو ما وصل من اصول الدین و عصمتهم من عصم المسلمین
 یتجی الیه المقصر عن درک النظر انتهى ازین تحقیق و تنقیح واضح شد که مقلدین ایمة مجتهدین
 در حکم آیه مذکوره داخل نیستند و بزعم فاسد سنیها که جماعت صلحای مؤمنین و فقهای مین را بنحیالات
 تراشیده خود مشرکین مثل یهود و نصاری قرار دادند باطل گشت اللهم ابرنا الحق حقا و الباطل باطلا
 و نیز در تفسیر روح البیان آمده اولو کان اباءهم الیه اشاره الی قطع النظر عن اسلاف السوء و
 اتباع اهل الاواء المختلفة و البدع الدین لا یعقلون شیئا من طریق الحق و ضلوا و فتنیه
 حجة الدنیاء فیکون انهم اهل العلم و لیسوا من اهل التخذ و العلم مکسبا للمال و الجاه
 و هو قطعوا الطريق علی اهل التخذ قال تعالی فی بعض الکتاب المنزلة لا تسئلن عن عالم قد
 اسکره حب الدنيا فاولئک قطع الطريق علی عبادی فمن کان علی جادة الحق و صراط
 الشریعة و عنده معرفة سلوک مقامات الطریقة یجب الاقتداء به اذ هم من اهل الاهتداء
 الی عالم الحقیقة دون مدعی الشیوخة بطریق الارث من الایاء انتهى تعلید مجتهدین
 دین عین اتباع قرآن شریف و حدیث نبوی است علیه الصلوة و السلام و هرگز مخالف آن نیست کما قال

فِي الْبَيْضَاوِيِّ وَامَّا تَبَاعُ غَيْرِهِ فِي الدِّينِ إِذَا عَلِمَ بِدَلِيلٍ مَا أَنَّهُ مُحَقِّقٌ كَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُجْتَمِدِينَ
 فِي الْأَحْكَامِ تَهَوُّ فِي الْحَقِيقَةِ لَيْسَ بِتَقْلِيدٍ بَلْ تَبَاعُ لَهَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ أَسَارَهُ بِأَيِّ قَائِلُوا
 أَهْلَ الدِّكْرِ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ لَيْسَ مَنفَعٌ شَرِّدُ شَرِّدُ أَمَامَ رَازِي مَعَ نِيرِ عِيَانِ شَرِّدُ تَأْوِيلَاتِ أَمَامَ رَازِي
 خِلَافِ جَمُوعِ سَبِّ قِتَالٍ **قَالَ** بَعْدَ ذَلِكَ فِي تَابِهَا صَاحِبِ حُجُومِ تَحْتِ مَضَامِينِ بَعْدِ آيَةِ مَذْكُورَةِ سِفْرِ بَابِ
 كِهْ چَارْمِ أَنْكَ دَرِينِ آيَةِ أَشَارَةِ بَابِ بَطَالِ تَقْلِيدِ بِدَوَاطِرِ طَرِيقِ أَنْكَ اَزْ مَقْلَدِ بَابِ دَرِ پَسِيدِكِهْ بِرَكْرِ تَقْلِيدِ مَكْنِي نَزْوِ
 مُحَقِّقِ سِتِ يَانِي اَكْرِ مُحَقِّقِ بُوْدُونِ اَوْرَانِمِي شِنَاسِي سَبِّ بَابِ جُودِ اِحْتِمَالِ مَبْطَلِ بُوْدُونِ اَوْرَانِمِي تَقْلِيدِ مَكْنِي وَاَكْرِ مُحَقِّقِ
 بُوْدُونِ اَوْرَانِمِي شِنَاسِي سَبِّ كِلَامِ دَلِيلِ شِنَاسِي اَكْرِ تَقْلِيدِ دِكْرِي شِنَاسِي حُجُومِ رَازِي خَوَاهِرِ فِتْرِ تَسْلُسُلِ اَلَا
 خَوَاهِدِ اَوْرَا اَكْرِ بَعْقَلِ مِشِنَاسِي سَبِّ اَنَزَارِ اَوْرِ مَعْرِفَتِ حَقِّ صِفِ مَكْنِي وَعَارِ تَقْلِيدِ رِخْوِ اَوْرَا مِيدَارِي طَرِيقِ
 دَوْمِ أَنْكَ كَسِي اَكْرِ تَقْلِيدِ مَكْنِي اَكْرِ اِنِ مَسْأَلَةِ اَوْرِ اَوْرِ بَعْقَلِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ
 كِهْ تَقْلِيدِ اَوْرِ مَكْنِي وَاَكْرِ دَلِيلِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ
 بَاشِي نَزْوِ مَقْلَدِ اَوْرِ وَجُودِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ اَوْرِ
 اَلْكَبِيرِ الْمَسْأَلَةُ الثَّلَاثِيَّةُ مَعْنَى الْآيَةِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ كُمْ بِأَنْ يَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ الدَّلَالِ اَلْبَاهِرِ
 تَهَوُّ قَالُوا اَلْكُتُبُ ذَلِكُمْ وَامَّا نَتَّبِعُ اَبَاءَنَا وَاسْلَافَنَا فَكَأَنَّهُمْ عَارِضُوا الدَّلَالَ اَلْبَاهِرِ اَلْبَاهِرِ اَلْبَاهِرِ
 اَللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ يَقُولُهُ اَوْ لَوْ كَانَ اَبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ وَفِي مَسْأَلَةِ الْمَسْأَلَةِ
 الثَّلَاثِيَّةِ تُقَرَّرُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ وَجُوهٍ اَحَدُهَا اَنْ يُقَالَ لِمَقْلَدِ هَلْ تَعْرِفُونَ بِانْ شَرَطِ جَوَازِ
 تَقْلِيدِ الْاِنْسَانِ اَنْ يَعْلَمَ كَوْنَهُ مُحَقَّقًا اَمْ لَا فَاِنْ اَعْتَرَفْتَ بِذَلِكَ لَوْ تَعْلَمُ جَوَازِ تَقْلِيدِ اَلْاَبْعَدِ
 اَنْ تَعْرِفَ كَوْنَهُ مُحَقَّقًا فَلَيْفَ عَرَفْتَ اَنَّهُ مُحَقِّقٌ وَاِنْ عَرَفْتَهُ بِتَقْلِيدِ اَسْرَازِمِ التَّسْلُسُلِ وَاِنْ
 عَرَفْتَهُ بِالْعَقْلِ فَذَلِكَ كَافٍ وَلا حَاجَةَ اِلَى التَّقْلِيدِ وَاِنْ قُلْتَ لَيْسَ مِنْ شَرَطِ جَوَازِ تَقْلِيدِ
 اَنْ يَعْلَمَ كَوْنَهُ مُحَقَّقًا فَاذَنْ قَدْ جَوَزْتَ تَقْلِيدَهُ وَاِنْ كَانَ مَبْطَلًا فَاذَنْ اَنْتَ عَلَيَّ تَقْلِيدِ اَلْاَبْعَدِ
 اَنْتَ مُحَقِّقٌ اَوْ مَبْطَلٌ وَتَأْنِيهَا اَنْ ذَلِكَ الْمَتَقَدِّمُ كَانَ عَالِمًا بِهَذَا الشَّيْءِ اِلَّا اَنَا لَوْ قَدْ رُبَّانِ ذَلِكَ
 الْمَتَقَدِّمُ مَا كَانَ عَالِمًا بِذَلِكَ الشَّيْءِ قَطُّ وَمَا اَخْتَارَفِيهِ اَلْبَتَّةُ مَدَّهَا فَانْتَ مَا ذَا كُنْتَ تَعْلَمُ

فعلی تقلید بران که یوجد ذلك المتقدم ولا مذهبه كان لا بد من العدو ولما نظر فكل اهلها
 وتالها انك اذا قلت من قبلك فذلك المتقدم كيف عرفته اعرفته بتقليد ام لا بتقليد
 فان عرفته بتقليد لزم اما الدور واما التسلسل وان عرفته لا بتقليد بل بدليل فاذا اوجبت
 تقليد ذلك المتقدم وجب ان تطلب العلل بالدليل لا بالتقليد لانك لو طلبت بالتقليد لا
 بالدليل مع ان ذلك المتقدم طلبه بالدليل لا بالتقليد كنت مخالفا له فثبت ان القول بالتقليد
 يقضى ثبوته الى نفيه فيكون باطلا انتهى ما في الكبير نزلة في المشركين امر باسباح القرآن و
 سائر ما انزل الله تعالى من الحجج القاهرة والبيّنات الباهرة فحججوا التقليد وقيل نزلة
 في طائفة من اليهود عاهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام فقالوا بل ننبع ما
 وجدنا عليه اباؤنا لا نهم كانوا اخيرا منا واعلموا الى اخر ما في تفسير ابي السعود من آيات كريمين
 مذكورة بالاصاف طاهر **شكرا قول** يعون الله تعالى توكلا على ما هم الحق ومفيض الجود مفتي مفرى ويكره
 كه آية كريمه واذا قيل ليه الاية مرة بعد اخرى بعدم جواز تقليد ائمة اربعة من كانندو برين مدعا
 فخر الدين از موشاه عبدالعزیز اسد می آرند حال آنکه این هر دو بزرگان مقلد بودند و آبا و اجداد و
 اساتذہ و مشرکان طریقت ایشان هم مقلد بودند چنانکه این امر از تصانیف هر دو بزرگان با حسن جوه
 عیانست آشکار آری این بزرگان از اصداق آیه کریمه لَوْ تَقَوُّوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ گردانیدن کیس
 مِنْ شَاكٍ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَرْدٌ لَّهٗ مِنْ الْاِيْمَانِ و طره بران نیست که مفتی لایدری در پی ابطال
 تقلید شخصی است نه مطلق تقلید چرا که تقلید لا علی التعین را خودش مع پیروان خود قائل اند چه از ائمه اربعة
 هر وقتیکه هر که خواهند تقلید کنند و تقلید امام معین را بر عم فاسد و گمان کاسد خویش گمراهی ضلالت میدانند
 پس مقتضای دلیل شاه صاحب چنانکه مفتی غیبی با بطلان تقلید شخصی جاری کرده همچنان خصم شان با بطلان
 تقلید لا علی التعین جاری خواهد کرد و خواهد گفت که از مقلد باید پرسید که هر که تقلید میکنی نزد تو محقق است
 یا نه ای آخر قوله چرا که بر مقلد لا علی التعین هم الملاق مقلد میشود پس چنان دلیل جهت بطلان مدعی خصم
 آوردن که از ان مدعی خود هم باطل میشود کار من یخبطه الشیطان است قطع نظر ازین فخر الدین

Marfat.com

و تفسیر کبری صاحب تفسیر عزیزی اطاعت مجتهدین شریعت از فرعون شمرده اند باندک تامل
 روشن میشود که مراد ازین تقلید تقاید کفایت چنانکه از عبارت مذکوره شاه صاحب طلبا هرست و نیز تفسیر
 شاه صاحب مسافری مقلدین ایما را بجهت چه هرگاه از مقلد ایما ارجمند پدید میشود که کدامی مذموب حق است
 از تالیف ایما بعد در جوابش گفته میشود که مذموب من حق است احتمال خطا او را و در مذموب مخالف خطا
 احتمال صواب دارد و گویا مذکور فی الدر المنثور انما سألنا عن مذموب و مد مذموب فقالنا قلنا
 و جواب مذموب مذموب ای محتمل الخطاء و مذموب مخالف الخطا است قبل الصواب پس کلام مذکور شاه صاحب
 مسافری مقلدین ایما را بجهت علاوه بر آن میگویم که جوابی و جواب اول امام رازی شاه صاحب باختیار شوق اول
 چه در لایحه ایما را محقق میدانم بدلیل تواتر و اجماع امت مجتهدیه از اهل سنت و جماعت چه که مخالف مذموب
 خارج از دایره اهل حق است تقلید ایشان را عین اتباع حق بجا نمیدانم گمانت سابقا پس چه اول مستقام
 گردید و جوابی و جهت ثانی نیست که امور عینی خارجیه را مصدر فرض نمودن فرض غیر مطابق واقع است
 و از چنین فرضیت حضرت بعد عامی با نمیرسد آری از فرض عدم کعبه معطله زاویه الله تعالی شرفا مثلا عدم
 فرضیت حج و عمره لازم نمی آید گویا لا یخفی علی من هو من ادلی النهی و نیز بر تقدیر عدم علم مقدم عدول
 بنظر لازم نمی آید چه ممکن که قوت حدیث قدسیه در حاصل باشد و حاجت بکسب نظر نیز در ظاهر علی الماهر
 و جوابی و جهت ثالثی و بی باختیار شوق ثانی است که ما ایما را بعد بدلیل تواتر و اجماع اهل سنت و جماعت
 و مقارن قول مجتهد خود دلیل مستند است حاجت بطلب دلیل دیگر ندارد حکما فی المسئله اما المقلد
 مستند قول مجتهدی و آنچه از تفسیر این مسعود آورده هرگز مفید مطلب مفتی محضی نیست چه
 در آن بجز ذکر شان نزول حرفی دیگر مسطور نی پس نقل آن لاطائل و عبرت گردید و اگر سمد لال به مشور
 نزول نماید قریب تجریف خواهد شد گویا یظهر بالتأمل الصادق و الفکر الفائق و اگر ازین دلیل هم مسلم
 طماننت تامر حاصل نشود و انداز به هیچ دیگر جواب مقدمات شاه صاحب را بحرف بر بیگارم تا با می میل من قال
 لانه بیان بالکلیند رفع شود قول از مقلد باید پدید که هر که تقلید میکنی نزد تو محقق است یا نه اگر محقق بودن
 او را نمی شناسی پس با وجود احتمال مبطل بودن او چه او را تعلیق میکنی میگویم که از تمیز این مقدمات به هیچ

برآمد که عامی را شاید که تقلید کسی کند چنانکه او نمیتواند که میان محق و مطلق فرق کند و هذا باطل لان
 العامی فلیف یعمل بالعبادات والمعاملات **قوله** اگر محق بودن او را می شناسی پس بدان که او را
 می شناسی اگر تقلید دیگری شناسی سخن در آن خواهد رفت و تسلسل لازم خواهد آمد و اگر عقل می شناسی پس
 چرا در معرفت حق صرف نمیکنی و عاقل تقلید بر خود گوید و او را میداری گویم بدلیل نامی شناسم و این قدر علم کفایت
 میکند جهت تقلید گناه و المذکور فی البیضاوی و اما التباع الغیر فی الدین اذا علم بدلیل ما لله
محقق کالانبیاء و المجتهدین فی الاحکام الخ فاما انقدر دست برای جهاد کافی نیست چه نسخ را از
 منسوخ و راجح را از مرجوح و ضعیف را از قوی امتیاز کردن کار آسان نیست گمراهی مخفی علی من له
 ادنی بصیرة فی العلم **قوله** سخن در آن خواهد رفت و تسلسل لازم خواهد آمد گویم که می پرسم معنی تسلسل
 چیست اگر گوی که آنرا انتها نباشد پس رساندن فیه صادق نمیتواند شد چه غایت الامر اینست که این سلسله
 منتهی میشود بر رسول مکرّم صلی اللہ علیہ وسلم و یا بصحابه کرام رضی اللہ عنہم و یا مجتهدین رحمہم اللہ تعالیٰ اگر
 گویند چون تجاوز از چهار کس یا از اندازان کنند در صورت لازم می آید ابطال احادیث و از قید دلیل تا
 مندرج شد این همه اشکال نیز ملا علی قاری شرح فقہ اکبر سیر مابند قال اصحابنا رحمہم اللہ تعالیٰ ان
 المقلد لا یخلو من نوع علی فانه ما لویقع عندہ ان المخذی صادق لا یصدّقہ فیما خبر بہ
 الی آخر **قوله** قال دور توقف الشیء علی نفسه و ہننا فی تقلید العالم للعالم تغیر الامرین
 و هو ظاہر و ان التسلسل و هو ترتب الامور الاعتباریة فیمكن قطعہ ابتداء بالمحقق الاول
قوله بر طریق دوم آنکه کسی که تقلید میکند اگر این مسأله را او هم تقلید دانست است پس تو او را بر شریک
 او را چه ترجیح ماند که تقلید او میکند گویم که ترجیح اصحاب کرام رضی اللہ عنہم بر سایر امت رسول مکرّم صلی
 علیہ وسلم ثابت است و نیز اولویت متقدمین علماء بر متاخرین شیوخ طریقت بر مریدان و هذا بدلیل کما
 الی الاستدلال و انکارش نمیکند مگر سفیه محض فافهم **قوله** اگر بدلیل دانست است پس تقلید وقتی تمام شود
 که تو هم آن مسأله را همان دلیل بدانی و الا مخالف او باشی نه مقلد و چون تو هم آن مسأله بدلیل دانستی تقلید
 ضائع شد گویم از فتوای این کلام تراوش میکند که اتباع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تا آن زمان بر تبع

واجب است که آن مسأله را بدلیل آنستہ باشد و سبب منقطع میشود و ما هذا الا نحو آثار الدین و رسول الله
 فاعوذ بالله ورجو شفاعته النبی و الہ الا حماد محقق میباد که عبارت شاہ صاحب از حضرت مفتی
 نجفی نقل کرده آن بلفظ ترجمہ تفسیر کبیر است اندرین تقدیر ایروادی مسطور است بابطال قول امام رازی
 که خلاف جمهور مفسرین محققین و بطلان اشعار است و اشعار کالشمس فی نصف النہار کہ آیت مذکورہ بابطال
 کفارت کہ دلیل نداشتند و میگفتند ابا و جدنا ابا و جدنا علی امیر و انا علی آثار ہم مقتدون نہ
 بابطال تقلید متنازع فیہ چرا کہ از آخر آیت مذکورہ اولو کان ابا و ہم لا یعقون شیئا و لا یعتمدون
 ثابت میشود کہ اگر ابا و جد ایشان صاحب عقل ہدایت باشند اندر ان تقدیر پیروی شان درست است و
 و حقیقت این پیروی خدا و رسول است و شاہدین معنی است قوله تعالی ام کنتم شہدا علی انما حضرت
 الموت اذ قال لینیہ ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الہک و الہ اباک ابراہیم و اسمعیل
 و اسحق الہا و اجدادہم پس جواز تقلید ابا و جد بشرطیکہ برابر ہدایت باشند این آیت دلیل است کافی و
 وافی اگر حضرت مفتی را اتباع ابا و جد مطلقا منظور نباشد پس کسیکہ از شان مسلم نباشد انرا معاذ اللہ اسلام
 گذاشتن دین دیگر را برگزیدن خواہد شد چرا کہ اسلام رسم قدیمی ابا و جد است و از تقدیر غیر مطلق
 متابعت من قبیل محالات است و اللہ یہدی من یشاء الی صراط مستقیم قال کہ مقلدان این
 زمانہ با وصف درس تدریس صحاح ستہ و قرآن مجید بر اعتماد قواعد محترکہ متاخرین بروشن عادت اہل
 کتاب مقابله و معارضہ نصوص صحیحہ قرآن حدیث بطائف اہمیل و تاویلات رکبکہ می کنند و میگویند کہ ہم
 فرستہ کجاست کہ بر مقاصد قرآن حدیث برسیم انچہ اسلاف کرام ما قواعد و اصول ساختہ اند بر ان عمل
 می نمایم پس ایشان فرمودہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم است اعملتبعن سنن من قبلک شبرا
 شبرا و ذرا عاذرا عا حشی لو دخلوا جحر ضب بعمومہم فلما یارسول اللہ الیہم وود الثناری قال
 من اتقی ما فی صحیفہ البخاری و غیرہ من کتب حدیث حیف صدحین برودین شعار مقلدان
 نامہان کہ بر اقوال ائمہ مجتہدین ہم کار بند نمی شوند بلکہ در وادی بے ہمتی بقتضای مضمون آیت کریمہ
 فی کل وادی یھیون سرگردان اند و تابعان این و متبعان خدا و رسول را بر ہم فاسد سب و شتم و زندقہ

بہ از شاہ صاحب
 سواد خواندن فتاویٰ
 حضرت صاحب کون
 و سبب کہ
 این فتاویٰ
 در بعضی
 نسخہ
 بنویسند
 این بطلان
 درین اسناد
 سبب
 در بعضی نسخہ

می کنند و لاندی بدین میگویند پس نیمه آثار و شعار ایشان بسبب هوامی نفسانی و موجب عدم تدبیر آن
و حدیث و اقوال سلف صالحین متاخرین محققین است و بر اقوال بلا دلیل نازان و فرغان مستند مسلم الشیخ
نکوست عن ابي بصير لا يحل لاحد ان يفتي بقولنا ما لم يعلم من اين قلنا انتهى وهذا في ستم
الفتاوى رد الاعلى للقائد الهروي **اقول** بالتدسية التوفيق پوشیده نیست که مدار احکام
سنت جماعت با اصول ربعه که آن کتاب سنت و جماع و قیاس است قرار پذیرفته که هوالمذکور فی کتاب
الاصول و اهل تفسیریه فاعتبار و ایا اولی الا بصائر را بر ثبوت قیاس حجت گردانیده اند و در مسلم الشیخ
آمده القیاس حجة شرعية بخلاف شرعی و کل ما هو كذلك فالتعبید واقع و قال العلامة
الثقفاذانی فی شرح العقائد الثالث ان القیاس مظہر لامتیث فان الثابت بالقیاس
ثابت بالنص معنی و قال القاضی البیضاوی فی صدر منهاج الاصول و الدلیل المتفق
بین الائمة الکتاب و السنة و الاجماع و القیاس و از معازین جبل ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم لما بعثته الی الیمین قال کیف تقضی اذا عرض لك قضاء قال اقضی بکتاب الله
قال فان لم تجد فی کتاب الله قال فیسنة رسول الله قال فان لم تجد فی سنة رسول الله
قال فاجتهد برأی الی اخر الحدیث و قال الحدیث الذی وفق رسول رسولیه بما رضی
به رسولیه و اة الترمذی و در صحیحین آمده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم
الحاکم فاجتهد و اصاب فله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطأ فله اجر واحد چه اگر حاکم
اجتهد کرد یعنی از قیاس علمی درست کرد پس حق اجرین خواهد شد و الا بر واحد را ازین احادیث
سنت شدن قیاس با حسن وجه ثابت شد اندر ان تقدیر اطلاق قواعد مخترعه صادق شدن نمیتواند
چرا که در خطاب شارع داخل است کما ثبت و انکارش نمیکند مگر تبیع و ضال عامی و غیر عامی که بدیهه است
رسیده آنها را اجازت نیست که عمل بحدیث کنند قال ابن الهیثم فی التحریر غیر المجتهد المطلق یلزمه
عند الجمهور التقلید و ان کان مجتهدا فی بعض المسائل الفقهية او بعض العلوم و در کتاب
شرح بایه کتاب العلوم آمده العامی اذا سمع حدیثا لیس له ان یأخذ بظاهره حیوان ان یكون

مَصْرُوفًا عَنْ ظَاهِرِهِ أَوْ مُتَوَعِّدًا بِخِلَافِ الْفَتْوَى وَدَرْ شَرْحِ تَحْرِيرِ كَوْرَسْتَابِيسَ لِلْبَحَارِيِّ الْأَخْبَرِ
 بِظَاهِرِ الْحَدِيثِ بِجَوَازِ كَوْنِهِ مَصْرُوفًا عَنْ ظَاهِرِهِ أَوْ مَنَسُوقًا بِلِ عَلَيْهِ الرَّجُوعُ إِلَى الْعَمَلِ
 لِعَدَمِ الْإِهْتِدَاءِ فِي حَقِّهِ إِلَى مَعْرِفَةِ صِحِّهِ الْأَخْبَارِ فِي سِقْمِهَا وَتَأْرِخِهَا وَمَنَسُوقًا بِهَا إِذَا عَمِلَ
 كَانَ تَأْرِخًا كَالْوَجِبِ عَلَيْهِ وَدَرْ صَحَاحِ سِتَّةِ صَفَحَاتٍ صَحِيحَةٍ كَوْنِ سِتِّ بِلِ مَنَاسِيخِ بِهْمِ بِوَجُودِ
 چنانکه حدیث مروی عثمان بن عفان رضی الله عنه در عدم وجوب غسل عین دخول حشفه وقت
 انزال در مذایب از بعد ماخوذ شده و همه بمنسوخیتش قائل اند علاوه بر آن در بخاری شریف بعضی
 احادیث چنانکه آن بالکل لائق عمل نیست چنانکه حدیث وطی فی الدبر از ابن عمر امام بخاری در تفسیر
 نِسَاءُ كَوْنِ حَرْثٍ لَكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَلَيْ شِئْتُمْ آورده از آن جواز لو طت نفوذ بابت معلوم میشود و این
 در صحیح بخاریست که اگر در شراب مای انداخته اندک آفتاب گذاشته بنوشند جائزست گو این احادیث نزد
 امام بخاری قطعاً لائق عمل نیست بل تعمیق نظر جوابات آن از آن بر آید لکن بظاهر روایت کردن
 امام بخاری کم نهانرا گمراه میکند باین برکت حدیث بغیر تحقیقات عمل کردن درست نیست بخلاف
 کتب معتبره فقهی که در فقه کلامی روایت چنان نیست که از آن هم جواز لو طت و غیره پیدا شود و خوش
 امام بخاری میفرمایند که القسطلانی فی مقدمه شرح البخاری بالسند سمعت أبا المنظر محمد
 ابن أحمد بن حامد بن الفضل البخاری یقول لما نزل أبو العباس الولید بن ابراهیم بن یزید
 لهدائی عن قضاء الی ورد بخار سنة ثمان عشرة وثلاث وأنت لبتجد ید مودة
 كانت بینه وبين أبي الفضل الیعی فنزل فی جوارنا فحملنی معی أبو ابراهیم اسحق بن ابراهیم
 الختلی الیه فقال له اسالك ان تخبرني هذا الصبی عن مشائخك فقال ما لی سماع قال کیف
 وانت فقیه فها هذا قال لانی لما بلغت مبلغ الرجال تأتت نفسی الی معرفة الحدیث و
 رواية الأخبار وسماعها فصدت محمد بن اسمعيل البخاری بخار صاحب التلمیذ والمنظر الی
 فی علم الحدیث وعلته مرادی برسالة الإقبال علی ذلك فقال یا بنی لا تدخل فی الأمر الا بعد
 معرفة حدوده والوقوف علی مقادیره فقلت عرفنی برحمتك الله حدود ما قصدتك له

وَمَقَادِيرُ مَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ فَقَالَ لِي أَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ لَا يَصِيرُ مَحْدُثًا كَامِلًا فِي حَدِيثِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَكْتُمَ
 أَرْبَعًا مَعَ أَرْبَعٍ كَأَرْبَعٍ مِثْلَ أَرْبَعٍ فِي أَرْبَعٍ عِنْدَ أَرْبَعٍ بِأَرْبَعٍ عَلَى أَرْبَعٍ عَنْ أَرْبَعٍ لِأَرْبَعٍ وَكُلُّ هَذِهِ
 الرِّبَاعِيَّاتِ لَا تَسْتَوِي إِلَّا بِأَرْبَعٍ مَعَ أَرْبَعٍ فَإِذَا تَمَّتْ لَهَا كُلُّهَا هَانَ عَلَيْهَا أَرْبَعٌ وَأَبْتَلَى بِأَرْبَعٍ فَإِذَا صَبَرَ
 عَلَى ذَلِكَ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا بِأَرْبَعٍ وَأَتَابَهُ فِي الْآخِرَةِ بِأَرْبَعٍ قُلْتُ لَهُ فَسِرِّي رَحِمَكَ اللَّهُ
 مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَحْوَالِ هَذِهِ الرِّبَاعِيَّاتِ مِنْ قَلْبٍ صَادِقٍ فَيُشْرَحُ كَأَنَّ وَبَيَانٍ شَافٍ طَلِبًا لِالْأَجْرِ
 وَأَنْ فَقَالَ نَعُوذُ بِالرَّبِّعَةِ الَّتِي يُجْتَنَبُ إِلَى كِتَابَتِهَا هِيَ أَحْبَابُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَرُّهَا
 وَالصَّحَابَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَمَقَادِيرُهُمْ وَتَابِعِينَ وَأَحْوَالُ الصَّوْمِ وَسَائِرُ الْعُلَمَاءِ وَتَوَارِيخِهِمْ مَعَ
 أَسْمَاءِ رِجَالِهِمْ وَكُنَاهُمْ وَأَمَلْتُهُمْ وَأَزْمِنْتُهُمْ كَالْتَّحْمِيلِ مَعَ الْخُطْبِ الدُّعَاءِ مَعَ التَّوَسُّلِ وَبِسْمَلَةِ
 مَعَ السُّورَةِ وَالتَّكْبِيرِ مَعَ الصَّلَاةِ مِثْلَ الْمُسْنَدَاتِ وَالْمُرْسَلَاتِ وَالْمَوْقُوفَاتِ وَالْمَقْطُوعَاتِ
 فِي صَغَرِهِ وَفِي دَرَاكِهِ وَفِي شَبَابِهِ وَفِي كَهُولِهِ عِنْدَ فِرَاقِهِ وَعِنْدَ شَغْلِهِ وَعِنْدَ فَقْرِهِ
 وَعِنْدَ غِنَايِهِ بِالْجِبَالِ وَالْجِبَالِ وَالْبِلْدَانِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى الْأَجْمَارِ وَالْأَخْرَافِ وَالْجُلُودِ
 الْأَكْنَافِ إِلَى لَوْقَتِ الَّذِي يُمَكِّنُهُ نَقْلَهَا إِلَى الْأَوْرَاقِ عَمَّنْ هُوَ فَوْقَهُ وَعَمَّنْ هُوَ مِثْلُهُ وَكَمَّنْ
 هُوَ دُونَهُ وَعَنْ كِتَابِ أَبِيهِ يَتَيَقَّنُ أَنَّهُ يَخْطُرُ أَبِيهِ دُونَ عَيْرِهِ لَوْجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى طَلِبًا لِمَرْضَاتِهِ
 وَالْعَمَلِ بِمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا وَنَشْرَهَا بَيْنَ طَالِبِيهَا وَمُحِبِّيهَا وَالتَّالِيفِ فِي حَيَاةِ ذَلِكَ
 بَعْدَهُ ثُمَّ لَا تَسْتَوِي إِلَّا بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْأَرْبَعِ هِيَ مِنْ كَسْبِ الْعَبْدِ أَعْنَى مَعْرِفَةِ الْكِتَابَةِ وَاللُّغَةِ
 وَالصَّرْفِ وَالتَّجْوِيعِ مَعَ أَرْبَعٍ هِيَ مِنْ إِعْطَاءِ اللَّهِ تَعَالَى أَعْنَى الْقُدْرَةِ وَالصِّحَّةِ وَالْحِرْصِ وَالْحِفْظِ فَإِذَا
 تَمَّتْ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا هَانَ عَلَيْهِ أَرْبَعٌ الْأَهْلُ وَالْمَالُ وَالْوَلَدُ وَالْوَطَنُ وَأَبْتَلَى بِأَرْبَعٍ
 بِسْمَاتِهِ الْأَعْدَاءُ وَمِلَّةِ الْأَصْدِقَاءِ وَطَعْنِ الْجُهْلَاءِ وَحَسَدِ الْعُلَمَاءِ فَإِذَا صَبَرَ عَلَى هَذِهِ
 الْمُحَنِّ الرَّمَمَةِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا بِأَرْبَعٍ بِعِزِّ الْقَنَاعَةِ وَبِعَيْبَةِ النَّفْسِ وَبِلَذَّةِ الْعِلْمِ وَبِحَيَوَةِ
 الْأَيْدِ وَأَتَابَهُ فِي الْآخِرَةِ بِأَرْبَعٍ بِالشَّفَاعَةِ لِمَنْ أَرَادَ مِنْ إِخْوَانِهِ وَيُظِلُّ الْعَرْشَ يَوْمَ لَا ظِلَّ
 إِلَّا ظِلُّهُ وَيَسْقِي مَنْ أَرَادَ مِنْ حَوْضِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَجَاوِرَةِ النَّبِيِّينَ فِي أَعْلَى

علیین فی الجنة فقد اعدتک یا بنی محمد بجمع ما سمعت من مشایخی متصرفاً فی هذا الباب
 فاقبل الآن الی ما قصدت الیه اودع فیها الّتی قوله فسکت متفکراً واطرقت متأدباً فلما رأی
 ذلك متی قال وان لم نطق حمل هذه المشاق كلها فعبیک بالفقه الی اخر قوله وليس ثواب
 الفقیه دون ثواب المحدث فی الآخرة ولا عزّة باقل من عزّ المحدث فلما سمعت ذلك
 نقص عن می فطلب الحدیث واقبلت علی دراسة الفقه وتعلمه الی انصرت فیہ
 مثقل ما ووقفت منه علی معرفة ما امکنی من تعلمه بتوفیق الله ومثله فلذلك لو لکن
 عندی ما املیه علی هذا الصّبی یا ابا ابراهیم فقال له ابو ابراهیم ان هذا الحدیث الواحد
 الذی لا یوجد عندک خیر للصّبی من الف حدیث نجدہ عند غیرک انتمی خلاصه ^{مطلبش}
 نیست که شخص برای خواندن علم حدیث نزد امام بخاری رحمه الله علیاً مد فرمود امام بخاری که خواندن این
 علم بی شکل است چرا که محدث را ضرورت دانستن علم اسماء الرجال و علم تواریخ و نحو و غیر آن هر که
 این مشققتا را برداشته اگرام کند الله تعالی آنرا در دنیا عزت و شفاعت و سعیت نفس غیره و در دهر او را
 و آخرت شفاعت کردن مجاورت پیغمبران در بهشت حاصل کلام او ستادانرا گفتیم حالاً بخوان علم حدیث
 اگر طاقت داری ورنه از عرض آن در گذر و بخوان فقه را که آن آسان است و ثواب فقیه کم نیست از
 محدث چرا که فقه ثمره حدیث است پس بخواند آن شخص بموجب حکم امام بخاری علم فقه را و ترک کرد علم
 حدیث را شیخ الحدیث محمد عبدالحق دهلوی در مقدمه مشکوٰۃ میفرماید الاحادیث الصحیحة لم
 تنحصر فی صحیح البخاری و مسلم و لم یتوعدیها الصحاح کما بل هما منحصران فی الصحاح و الصحاح
 الّتی عندهما و علی شرطها ایضاً لم یورد اهما فی کتابهما فضلاً عن غیرهما قال البخاری روح
 ما اوردت فی کتابی هذا الاما صح و لقد ترکت کثیراً من الصحاح و قال مسلم روح الذی
 اوردت فی هذا الكتاب من الاحادیث صحیح و لا اقول ان ما ترکت ضعیف و لا یدان یون
 فی هذا التّرك و الا یتیان وجه تخصیص الایراد و التّرك اما من جهة الصّحّة او من جهة
 مقاصد آخر و نیز شیخ قدس سره در ان می نگارند و فی هذه الكتب اربعة اقسام من الاحادیث من

الصحاح والحسان والضعاف وتسميتها بالصحاح الستة بطريق التغليب وسمى صاحب
المصاحح احاديث غير الشيخين بالحسان وهو قريب من هذا الوجه ولقد ورد السيوطي
في كتاب جمع الجوامع من كتب كثيرة يتجاوز خمسين مشتملة على الصحاح والحسان والضعاف
وقال ما وردت فيها حديثا موسوما بالوضع اتفق المحدثون على تركه وورده والله اعلم
جائى غورست که در صحاح ستہ کہ امی حدیث برای تو اعدا حدیث مختلفہ مذکور نیست و اگر باشد نشان شدہ
و تو اعدا کیہ بہت تطبیق احادیث مختلفہ علمای ما رحمہم اللہ بیان کردند و مقرر نمودند بر طبق آن مفتی را عمل
نمودن درست نخواہد شد چہ ہر گاہ از حدیث صریح ثبوت قواعد نشد بالضرورة این قواعد مقررہ علماء ما رحمہم اللہ
نزدیک مفتی مخطی در بدعت سنیہ داخل خواہد شد پس صورت چیست کہ بدان نہج تطبیق احادیث مختلفہ
کرده باشند فعلموا بالاثبات والبیان از راه عوام فریبی اطلاق لفظ متاخرین بر افعال ایہ مجتہدین
کہ در تابعین اند و افضلیت ایشان بحديث خیر القرون قرنی تو الذین یلوونہم تو الذین یلوونہم ثابت
و تحقق در بدعت مذمومہ شمردن رخصہ دروین مبین انداختن است آری استخراج مسائل و استنباط احکام
شرع و تنقیح مسائل ایہ مجتہدین کرده اند رحمہم اللہ تعالی نہ متاخرین و هذا ظاہر لا حاجة الی البیان
نسبت ایہ مجتہدین بعلمای اہل کتاب ضلالت محض است و زندہ چہ کہ علمای اہل کتاب مخالفت امر و نہی
الہی با تابع ہوای نفس حکم میکردند و ایہ مجتہدین ہرگز مخالف حکم الہی امری نکردند بل آن احکام الہیہ کہ مفسر
مبین این جانب شارع نشدہ بود بر رعایت اطراف و جوانب صحیح و سقیم ناسخ و منسوخ راجح و مرجوح و غیر آن بیان
میکردند تا عوام در ورطہ ضلالت و ہلاکت نہ افتند و اتباع مجتہدین عین اتباع قرآن مجید و حدیث نبوی
علیہ الصلوٰۃ والسلام و شاہدین معنی است قوله تعالی فاسئلوا اہل الذکر ان یرشدکم لا تعلمون اللہ و رسلہ
معمومہ فی الذل و النیاء و الاخریة علاوہ بران ہر گاہ تعریف امام ہمام ابو حنیفہ از خبر ثابت شدہ کما سند کردہ
اند نیز صورت نسبت امام بعلمای اہل کتاب چہ قدر گمراہی است خود غیانت و آشکار حاجت تحریر ندارد
در فتاوی برینہ آمدہ کہ امام المسلمین و قبیلۃ العارفین و سید التابعین و سند المجتہدین
شمع الہیۃ الحنیفۃ البیضاء و سراج امة الرسل و الانبیاء الامام الاعظم الصوفی ابو حنیفہ

نعمان بن ثابت الكوفي رضي الله عنه وارضاه ويجعل فراديس الجنان مسكنه وما واه **عصر**
 صحابه كرام رضي الله عنهم متولد شده چهارده نفر از اصحاب اعظم و زيات چون انس بن مالك و عبد الله
 ابن اوفى و عبد الله بن حزم و جابر بن عبد الله و اولاد بن الاسقع و عائشه بن عجزه و از ايشان روایت
 حديث بروجاتصال کرده و نیز طلال الدين سيوطي و تبيين الصغيف في مناقب ابى حنيفه حرره له تفهيم گفته
 وقد بشر النبي صلى الله عليه وسلم بالامام ابو حنيفه في الحديث الذي اخبر به ابو نعير
 في الحلية عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم
 معلقا بالثريا لتناولوه رجال من ابناء فارس و اخرج الشيرازي في الاقباب عن قيس بن سعد
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالثريا لتناولوه
 قوم من ابناء فارس في حديث ابى هريرة في صحيح البخاري و مسلم بلفظه لو كان الايمان عند
 الثريا لتناولوه رجال من فارس في مسلم لو كان الايمان عند الثريا لذهب به رجل من ابناء
 فارس حتى يتناولوه و في مجمع الطبراني الكبير بلفظ لو كان الايمان معلقا بالثريا لتناولوه العز
 و له رجل من فارس في الطبراني ايضا عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لو كان الدين معلقا بالثريا لتناولوه ناس من ابناء فارس فهذا اصل
 صحيح يعتمد عليه بالبشارة والفضيلة انتهى ذكره الطحاوي في شرح الدر المختار فهذه
 الاحاديث تدل ان الجمع باعتبار الاتباع والا فراديا اعتبار الاصل هو ابو حنيفه فاتبك
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك الطريق اشارة الى ان اتباع ذلك الرجل كانوا مثل
 فائقين على غيرهم بفضل الاصابة بحسب قواعده واصوله فلذا قال الامام الشافعي من
 اراد الفقه فيلزم اصحاب ابو حنيفه فان المعاني قد تيسرت لهم وقال العلامة ابن حجر
 المكي في الخيرات احسان في ترجمة النعمان و مما يصح الاستدلال به على اعظم شأن
 ابو حنيفه ما روي عنه عليه الصلوة والسلام انه قال ترفع زينة الدنيا سنة خمسين
 ومائة ومن ثم قال شمس الايتة الكردي ان هذا الحديث محمول على ابى حنيفه لانه ما

ثلاث السنّة وقد روت الاحاديث الصحيحة تشييراً الى فضله منها قوله صلى الله عليه وسلم
 فيما رواه الشيخان عن ابي هريرة والطبراني عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال لو كانت الامم عندنا لثريا لتناولها رجل من ابناء فارس ورواه ابو يعقوب عن ابي هريرة و
 الشيرازي والطبراني عن قيس بن سعد بافظات النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كان العلم
 معلقاً عند الثريا لتناولها رجل من ابناء فارس ولفظ الطبراني لا تناولها العرب لتناولها
 من ابناء فارس في رواية مسلم عن ابي هريرة لو كان الايمان عند الثريا لذهب به رجل
 من ابناء فارس حتى يتناولها وفي رواية الشيخين عن ابي هريرة والذي نفسي بيده لو كان
 الدين معلقاً بالثريا لتناولها رجل من فارس قال الحافظ هذا الحديث الذي رواه الشيخان
 يصل بعتد عليه في الاشارة لا بحقيقة وهو متفق على صحته ذكره الشافعي في شرح الدرر
 المختار وقال الشافعي في شرح المذكور في حاشية الشيرازي على المواهب عن العلامة
 الشافعي تلميذ الحافظ السيوطي قال ما جزم به شيخنا من ان ابا حنيفة هو المراد من هذا
 الحديث ظاهر لا شك فيه لانه لو يبلغ من ابناء فارس في العلم مبلغه احد انتهى وقال
 الامام الحافظ محمد يوسف الشافعي في سبيل الهدى في الرشاد في حوال غير الصباد
 المشهور بسيرة الشافعي في الباب الخامس والخمسين من جماع ابواب معجزاته صلى الله
 عليه وسلم فيما اخبر من الكواش فكان بعدة كما اخبر بعد ذكر الاحاديث المذكورة قال
 الشيخ فهذا اصل صحيح يعتد عليه في البشارة والفضيلة ويستغنى عن الخبر الموضوع وما
 جزم به شيخنا ان ابا حنيفة هو المراد من هذا الحديث السابق ظاهر لا شك فيه لانه لو يبلغ
 احد من ابناء فارس في العلم مبلغه ولا يبلغ اصحابه انتهى وقال الملا علي القاري في
 الرسالة المذكورة فقد اخرج الشيخان عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 لو كان العلم عند الثريا لتناولها رجل من ابناء فارس من المعلوم عند العرب العجم ارحل
 من هذه الطائفة لو يصل الى مرتبة الاجتهاد حتى يكون امام الامة الا ابا حنيفة ولهذا

قال حافظ الحق الشيخ جلال الدين السيوطي شافعي هذا الحديث في نسخة من نسخة بخط علي بن ابي طالب
في البشارة والفضيلة التامة انتهى وقال الشافعي في شرح الدر المختار قوله بالحاصل ان ابا حنيفة
من اعظم معجزات المصطفى بعد القرآن لانه صلى الله عليه وسلم قد اخبر به قبل وجوده
بالاحاديث الصحيحة التي قد منافاتها محمولة عليه بلا شك انتهى وقال الخطاوي في شرح
الدر المختار قوله والحاصل ان ابا حنيفة من اعظم معجزات المصطفى بعد القرآن لانه
اخبر به قبل وجوده بالاحاديث الواردة التي ذكرنا الان فانها حملت عليه قطعا انتهى فان
الايمة الشافعية من اهل الحديث جلال الدين السيوطي ومحمد بن يوسف الشافعي وابن
حجر المكي وغيرهم على ان المراد من ذلك الحديث ومصادقه هو ابو حنيفة لا غير كما يدل
عليه نفس الحديث كما مر من انه لا توجد قيود الا فيه وقد فصلت آية الله الامام شافعي
در موج حضرت ابو حنيفة رحمة الله عليه كفته والحق در انصاف سفته لقد كان البلاد ومن عليها
امام المسلمين ابو حنيفة بايات واسناد وفقه بايات الزبور على الضعيف فمن كان حنيفة
في علاة امام الخليفة والخليفة فما بال مشرقين له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفته
فاحنة رتبها اعدا در هل علي من رذ قول ابي حنيفة اگر گویند که شافعی با حنین اعتقاد و چنانچه
او کرد گویم که مجتهد تقلید دیگری روانه و اگر تسلیم کرده شود که مراد مفتی از متاخرین مثل شمس الامیر
کرد می غیره بوداندرین تقدیر نجوای آیه کریمه السابقون السابقون اولیاک المفضلون که از زمان
نبوت نسبت ما و شما قریب تر بودند برتر اند و اورع و اتقی در ابوداؤد نقل میکند از عمر بن عبد العزیز بن
لنفسك ما رضی به القوم لانفسهم فانهم على علم وقضوا و بهم نأخذ الكفوا و لهم على كشف
الامور كانوا اقوى بفضل ما كانوا فيه اولى فان كان الهدى ما انتم عليه لقد سبقتموه
اليه مع انهم السابقون ولئن قلت لازل الله تعالى آية كذا و لو قال كذا يعني اعتراضا
على السلف فنقول لقد قرأ و آمنه ما قرأتم و علموا من تاويله ما جعلتموه انتهى خلاصه مضمون
اینست که خشنود شوید بر آنکه خوشنود شدند متقدمین چه بین تعلیم مستقدمین را شاید چرا که آنها صانع علم بودند

وبصارت تامه داشتند و قدرت زائد در کشف امور و بہتر بودن از متاخرین بصدور مراحل اگر بالفرض
 ہدایت راہ شہاب بودی پس بالضرورت شاد و متقدیم بودی چرا کہ متقدیمین را فضل ثابت است اتفاقاً و اگر گوئید کہ چرا
 نازل کرد حق جل و علا این آیت را چنان و چرا فرمود حق تعالی چنان بطور اعتراض گویم تحقیق خوانند
 ما نما آن آیات را کہ شما میخوانید و عالم بودند آنها تاویل آن آیات و شما جاہلید حالاً شریک انصاف را از دست
 ندیدید و اندک سبب کی بیان فکر فرورید و بفرمائید کہ متبع قرآن و حدیث مقلدین ہستند یا غیر مقلدین
 تری فہم ہین گم نہین کچھل بل شہرفی ہوش کی چاہے اگر چاہد آئینہ نہ بگو نظر تو تسلیم کر قول اہل بصیرت
 حقا کہ این مقولہ مقلدین است کہ فہمیدن قرآن و حدیث بدین نہج کہ بران استنباط احکام اجتہادیہ مشرب
 شود و در جمیع احکام اجتہادیہ خاصت بہ مجتہد مستقل و در بعض احکام اجتہادیہ خاصت فی ذلک البعض آفر
 مقلدین نہ مجتہد مستقل ایم نہ مطلق و نہ مجتہد فی البعض پس چگونہ تقلید واجب مجتہدین را در گذاریم از
 قرآن و حدیث احکام اجتہادیہ را کہ بغیر استنباط مجتہدین معلوم شدن نمیتواند بر آورده عمل کنیم اگر ہر کس
 لغت فریب قرآن و حدیث را مثل ایہ مجتہدین فہمیدندی پس ہر عرب بدوی مجتہد مستقل شدنی حاجت
 تقلید مجتہدین نامندی و بطلان این امر بر صاحب بصیرت روشن ترست از آفتاب ہم مضامین کلام مجتہد
 سہل نیست گماز عمو المفقی المخطی بل خلی شوارت لقولہ تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی جمیع
 علوم و مسائل در قرآن موجودست آری مفتی را باید کہ حسب غای خود جمیع مسائل را از کلام مجتہد استنباط
 نمودہ ثابت کند و الا از قول بلا دلیل خود تائب شود ہیات ہیات تمسک ہفتاد و دو و فرقیہ ہین آیات قرآن
 اگر ہم مضامینش آسان بودی چرا ہفتاد و دو و فرقیہ گشتندی و نیز قسطلانی در جلد دوم شرح بخاری تحریر
 کردہ قال الامام قولوا بالسنن و دعوا قولی اما یعمل بهذه الوصیة اذا عرف ان الحدیث لا یطعم
 علیہ الشافی اما اذا عرف انه اطعم و ردہ او تا ولہ بوجہ من الوجوہ فلا تلاصقہ مطلبش نیست
 کہ فرمود شافعی کہ عمل کنید بحدیث و بگذارید قول مرا اگر بدانید کہ این حدیث با نرسیدہ و اگر بدانید کہ این
 حدیث با رسیدہ آزار دگر و مو یا تاویل نمودم پس عمل نمودن بران حدیث مقلد را بالکل درست نیست
 آری این امر آسان نیست ازین سبب امام بخاری از عمل کردن بر حدیث بلا تحقیق منع فرمود اللہم ثبت

اقل امنای حقیقه شریعه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ملة الكذیفة للحنفاء وانظر
 علی لقوم المتعصبین الظلمین نسبت مقلدان باین آیه کریمه فی کل وادیهیمون که در ان از سلف
 تا خلف علمای دین بسین و اولیای کبار بودند و مستند چه قدر ضلالت و گمراهی است خود پایانی ندارد
 و در تفسیر ضیاء صی تحت آیه کریمه فی کل وادیهیمون مذکور است ان مقدما تهور خیالات لا حقیقه
 لها و اغلب کلمات تهور فی التیسیر الخ و در معالم التنزیل آمده قال ابن عباس رضی الله عنه فی کل لغو
 یخوضون و قال مجاهد فی کل فیت یفتنون و قال قتادة یهدعون بالباطل و یستمعون بالمجون
 بالباطل فالوادی مثل لغو الکلام كما یقال نافی واد و انتفی واد فظهران نسبة المقلدین
 الی الآیة المذكورة ضلالة نازم بر عقل فرست مفتی مضل که با وصف عمومی زید و انقا خود را از
 جماعه مؤمنین که از شرق تا غرب بر همین طریقه التزام دارند و ترافکند مولود تفضیلش نام عالم عالم فاضل
 نوک کلکم بر زمین با تفویج مفتین به با و نفرین بر سر این قوم از لوح قلم به از لب نظم و بیان و از دل دانش گزین
 صاحب تفسیر حسینی تفسیر قوله تعالی یومئذ عواکل اناس یأماهم هو تحریر میفرمایند که ترا کرده خواهد
 اهل سنت و جماعت بروز قیامت بنام امام شان یا حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی اگر این تفسیر آیت
 منظور باشد داخل زمره مقلدین شوید و الا مصداق تؤمن ببعض و تکفر ببعض صادق خواهد شد
 اعادنا الله ینیه و کریمه آید دیده و یانشیده در خبر آمده الشیطان ذئب الانسان کذیباً لفتی
 یاخذ الشاذة و القاصیه و الناحیه و ایتاکم و الشعب و علیکم بالجماعه و الکافه این حدیث
 ابو داؤد و امام احمد از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده شیخ عبدالحق دهلوی میفرمایند که مقصود نیست
 که از جماعت بیرون نشوید و اطاعت آراسی اکثر علما کنید و نیز در خبر آمده لا یجمل دم امریه مسلیم
 یشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله الا باحدی ثلاث الشیخانی النفس بالنفس و التارک لدینه
 المفارق لجماعته این حدیث را بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که حضرت
 فرمود صلی الله علیه و سلم که خون بنده مؤمن که بر توحید خدا و بر رسالت من گواهی دهد حلال نیست الا اگر
 کسی بی زانی که کاج کرده باشد و در قتل سوگم تارک دین و بیانش تا بیک جماعت نمودند و علی بن ابی طالب

در شرح صحیح مسلم نوشته که هر که از جماعت مسلمین بیرون شود با نتراع سخن نو بخلاف اجماع چنانچه رافضی و خارج
و غیر آن همه درین حدیث داخل اند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فارق
الجماعة شذبا فقد فلع ربيعة الاسلام عن عنقه رواه احمد بن حنبل و بنی الله سبحانه من
هذه الهفوات و نسأله العصمة فی القول و الفعل و الاعتقادات بحرمة سید السادات
و این که گفته که بر قول بلاد لیل نازان فرحان هستند سر اسر غلط است و زورچه اقوال مقلدین همه مدلل است
بقرآن حدیث و بافعال اصحاب کرام رضی الله عنهم چنانچه از تحریر سابق من نیکو مبرهن گشت بل در مدعا و
دلیل شما مطلقا مطابقت نیست که بجایهای متعدد درین رساله این امر را ایضاح کرده ام فانظر الی
ما حردنا له سابقا بل غیر مقلدین در باریه طغیان بحکم فی طغیانهم و تعجبی هون پیوسته سرگردان و نشان
اند و اسکیه خوارج طلی میکنند پیش گرفتند و از نجاع علامه نامی فاضل شامی در باب البغاة این گروه را در
خوارج بر شمرده تا معدود کردن این گروه خود را به محمدی بچنانست که اهل اعتزال خود را اهل توحید میگویند
اعاذنا الله سبحانه من الجهل و سوء الادب این قول صاحب مسلم الثبوت که لا یجمل لاحد ان
یفتی بقولنا ما لو یعلم من این قلنا اصلا مفید مطلب حضرت مفتی نیست چرا که علامه شامی نقل میکند
از محقق بن کمال باشا الرابعة طبقة اصحاب التخریج من المقلدین کالتادی و احزابهم فانهم لا
یقتدرون علی الاجتهاد اصلا لکنهم لا حاطتهم بالاصول لئلا یخذلوا یقیدون علی تفصیل
قول مجمل ذی وجهین و حکم محقق لامرین فنقول عن صاحب المذهب و احد من اصحابه
برایهم و نظر هم فی الاصول و المقایسة علی امثاله و نظائر له فلذا قال لا یجمل لاحد ان یفتی
بقولنا ما لو یعلم من این قلنا چه خوش دلیل آوردند که ازان بدعای مقلدان بثبوت پیوسته باین
ذهن و کاه و تنگ ناگی علم دعوی اجتهاد میکنند و نیز حاجت تحریر جواب رسم القوارض مانده چرا که بر تقدیر
تسلیم که در رسم القوارض هم مثل مسلم الثبوت مرقوم است جواب مسطوره بسندست و طره بران نیست که نشان
این گستاخی و شوشی غفلت از معانی الفاظ است اینقدر تمیز ندارد که در میان مفتی و غیر آن فرق کند از
مفتی فی الحقیقت مجتهد است و دیگران ناقل اقوال اویند مجتهد را البته بغیر اجتهاد خود عمل درست نیست بر او

قال العلامة الشامي قال في فتح القدير وقد استقر رأي الاصوليين على ان المفتي هو
المجتهد فاما غير المجتهد فمن يحفظ اقوال المجتهد فليس ببفتي والواجب عليه اذا سئل
ان يذكر قول المجتهد كالامام على وجه الحكاية فعرفت ان ما يكون في زماننا من فتوى الموجوب
ليس بفتوى بل هو نقل كلام المفتي لياخذ به المستفتي ودر نقل قول ملا علی قاری تدلیس کبار
برده وآن نسبت ان المفتی بحیب ان یلکون من اهل الاجتهاد فان لو لکن من اهل الاجتهاد
لا یحیل له ان یفتی فیما لا یحفظ قولاً من اقوال المتقدّمین پس هو بداند که مراد از مفتی مجتهد است
و اورانی الواقع بغیر علویت ماخذ احکام نمیرسد که فتوی و بدیجات کسیکه ملکه اجتهاد ندارد و بر عمل بقول مجتهد
کردن است با معلومیت ماخذ چه کار قال الملا علی قاری فهو يجوز للعامة ان یقلد العالم ولو مقلداً
لیضربوا امر الدین حالاً عذر مفتی نیکو روشن شد اعاذ بالله تعالی عن جمیع الامة المرجومة من کاید
الشیطان و مدخله بر حق و هو ارجو ان ارجو ان زور و فریب را بدیدم که مشهور بود بایمان بستند چه بر
بقول سعدی علیه الرحمة

بقول سعدی علیه الرحمة	آر آن جمله را سعدی ملامت کند	مگر دفتری دیگر نشاکند	از هی جو فروشان گندم نما
جهان گرد و کبک خرم گریز	مسجد آورد و دکان کید	که در خانه کمتر توان یافت	نه پر سر کار و نه دانشورند
همین سبک دنیا بدین خمی خند	عبارت کتب که حضرت مفتی با استدلال معامی خود نقل کردند چون باصل		

مقابل نمود طرفه تغیر و تصرف بر نمود اکثر جا نقل اصلی نیست افزای محض است و در بعضی جا فقره برداشته
تحریر کردند و اصل را آخرش گذاشتند و گاه بر قول مردم و افکار زدند تحقیق این همه مراتب بطالع رساله
هویا خواهد شد در اینجا چون طوالت باز آید اش نکرده و از سر آن در گذشتم در خصوص این چنین عالم بی عمل
و مفتی بتلبیس و نقل و عن بابی هر برة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون فی اخر الزما
دجالون کذابون یا تو نگو من الاحادیث بما التسموا انتم و ابااء کوفایا که لا یضلونک و لا یفتنونک
رواه مسعودی و شیخ عبد الحق دلبوی در شرح فارسی مشکوة میفرمایند میباشند در آخر زمان بتلبیس کنندگان
و دروغ گوین یعنی جماعه باشند که خود را بکبر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلی از اهل نصیحت و صلاح تمام
تا دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را بزدلی و آرای فاسده بخوانند و مجال مشتق از دجل

بمعنی خلط و تلبیس است می آید شمارا از احادیث آنچه نشنیده اید شما و پدران شما یعنی پرستان و افسران و مراد
 با حدیث یا احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا عالم تر از ان شامل اخبار مردم نیز پس در وارید خود را
 از ایشان و در وارید ایشان را از خود تا گمراه نگردانند شمارا و در فتنه و بلایند از اند شمارا مقصود تحفظ و احتیاط
 در گرفتن دین و احراز و پرستش است از باب بحث مخالفت ایشان خصوصاً آنها که دعوت کنند و
 تلبیس نمایند و عن جابر بن سمرة رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم
 ان بین یدی الساعة کذابین فأحدروهم و در جامع الاصول آمده عن عرفة قال رأیت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم علی المنبر یخطب الناس فقال انما استکون بعدی هنات هنات فمن
 رأیتموه فارق الجماعة او یرید ان یفر قامة محمد کاین من کان فاقتلوه فان ید الله علی الجماعة
 وان الشیطان مع فارق الجماعة یرکض اخرجه مسلم و نفوذ بالله من هؤلاء الشیطان لمؤلف

چه کافر و لاتند و تابیان	که خواهند دین مسین ازین	نه پانید ملت نه پانید دین	بجان تابع دیو نفس لعین
نه از بوضیفه نه از شافعی	منافی به حجت واقعی	ره شان ز هر چارند حجت	برین گمراهی باد قفس خست
تقلید این رهنمایان دین	بجان منکر این فرقه پنجمین	بگفتار ناجائز و ناروا	بهرزه سزائی زبان کرده و او
ز جهل فرعون بادل بفرغ	بفتوا نویسد قول دروغ	نه کردار ایشان بصدق سود	نه گفتارشان قابل اعتماد
با فساد دین مسین جهان	در فتنه و کرده این گمراهان	همه فرقه شان مضل اند و ضلال	بمردم نمایند راه ضلال
با غم و غمفس و غمبشت درون	ز تهنیت و اخلاق و انشرون	ندارند لفظی ز علم و ادب	ندارند خبر زیاده حرفی بلب
ز ده طعنه بر عالمان فحول	نه خوف خدا و نه شرم از رسول	ز ناحق پرستی بفرم خلط	سیدل همه سیاه زو فقط
عجب چه حیا بوده اند این فریق	مسلمان خطاب و اوقض طریق	بگردار این فرقه بد اساس	که دین مسین اندازند پاس
ز بد نفسی کشتی هر زمان	ز بد تف بفضیح شان آسمان	خدایا باین شیوه ناسترا	چه سازند ایشان برو جرا
بمخشم مردم باز پرس حساب	چه گویند از دین ایمان آ	باین نام سلمانی در رسم و راه	بذیاد دین رسمی ایشان سیاه

آری ایشان این فرقه فضل و فضال هر چه از عالم چکیده و میچکد کمر است چرا که در کتاب اعتصام هسته که نام بصفتش
 عبدالله عرف جها و میانست آن کتاب در فرقه لاند زبان بسیار مست بر گاشته که نماز تراویح بیدار است

و حضرت عمر رضی اللہ عنہ را مبتدع و ضلال قرار داده معاذ اللہ من هذا الکفر و نیز در آن کتاب قوم است
 که حجت صادق شدن کلام خود و کتاب خود حواله کذب نمودن بکتاب اهل سنت درست است اینچنین
 ضلالت گمراهی است که شبان راه نمایان دین (که اتباع آنها واجب است و از احادیث ثابت) چنان حرفها
 ناملازم صرف میکنند و خود را سواد الوجودی الدارین می سازند نعوذ باللہ من شر شر الفسنا و من
 سیتات اعمالنا و عن حدیفة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادری ما بقائی فیکم
 اقتلوا بالذین من بعدی ابابکر و عمر و واہ الثمذی فرمود رسول خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام کم لانا
 گیرید پس من اتباع ابوبکر و عمر را و نیز روزی آنحضرت علیہ التحیة و الثناء ابوبکر و عمر را دیده فرمود هذان
 السمع و البصر یعنی این هر دو چشم و گوش من اند و نیز حدیث علیکم بسنتی و سنتة الخلفاء الراشدين
 برین حال است پس حال عقائد این فرقه ضالہ ہویداشتند الحذر الحذر **قال** و اسامی کتاب اهل اصول مذکور
 و غیره در عدم وجوب تقلید شخصی نوشته میشود در باب ثامن عشر قضاء فتاوی عالمگیری و فتح القدر و
 تحریر الاصول لابن العمام و تقریر شرح تحریر صاحب عنایہ و تجریر شرح تحریر امیر الحاج و شرح تحریر سید پادشاه
 و شرح منهاج علامہ قاسم و مسلم الثبوت محبت اللہ البهاری و مختصر الاصول ابن حاجب و عضدی شرح
 مختصر الاصول و شرح تحریر و مسلم مولانا نظام الدین و بحر العلوم مولوی عبدالعلی و عقد الفرید شرنبلالی
 و مخطاوی رد المحتار و طالع الانوار حاشی در المختار و مختصر الاصول علامہ حبیب اللہ قندھاری و قول سید
 شیخ الشیخ سید احمد مخطاوی و تحصیل التعرف فی معرفة الفقه و التصوف شیخ عبدالحق محدث دہلوی کتاب
 الرد علی من اخلد الی الارض للشیخ جلال الدین البسیوطی و علامہ عبدالبر و قراقی در شرح اصول و عبد الوہاب
 در میزان و یواقیت و عقد الجید و حجة اللہ الباقی شاه ولی اللہ محدث دہلوی قسائل عشر شاه عبد العزیز
 و قاضی شامہ پانی قسائل در رسالہ عمل بالحدیث و کتاب فارسی گو یا ترجمہ مسلم الثبوت است و مولانا محمد اسمعیل در
 تنویر العینین و ایضاً الحق و غیره من العلماء المحققین مذکور است چنانچه بر واقفان و مرادلان کتب مذکورہ
 مخفی نیست در صورت بر قتلان ہندوستان واجب است کہ بنظر انصاف و تدبیر تمام کتب مذکورہ را ملاحظہ
 نموده از افراط و تفریط باز آیند تا مضامین ملا در این باب اندک با تو بگویم و بدین ترتیب کہ دل آن شوق منہ سخن سیر

واضح ہو کہ جاہل ناواقف پر بمقتضای ایہ کریمہ لوگ کثرتاً سمع او تعقل ما کثرتاً فی أصحاب السعیدین **الآیہ**
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون الآیہ فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلموا لعلکم تتقون **الآیہ**
 من آیات مسائل کا پوچھنا اور سنا کر فرض واجب ہر شرعی یعنی ہر جاہل وقت الاعلیٰ کے کسی عالم جاہل فرما
 خواہ وہ عالم افضل ہو خواہ وہ فاضل ہو خواہ وہ منضول ہو کیونکہ اہل الذکر عند تحقیق عام ہر سالہ دریافت
 کر لیا کہ خواہ ایک عالم اہل ذکر سے پوچھ لے یا دوست سے فی الجملہ جن سے تسلی اور مجمع ہر سالہ میں پوچھ لے
 یا دوست سے مثلاً دریافت کر لیا عمدہ تکلیف سے باہر ہو گیا اور پھر اسے خذہ شرعاً نہا اور اسی پر اجماع ہو چکا قطعاً
 اعلوان کلام من المجتہدین والعلماء کاملین من اهل الذکر الذین وجب سوالہم واتباعہم
 من لوصول الی درجۃ النظر والاستدلال فاذا عمل احد من المقلدین بقول احد منہم فقد
 ادى ما علیہ ہذا خلاصۃ ما یتستفاد من القول السدید وغیرہ مسلمہ مجوز تقلید المفضل
 مع وجود افضل فی العلم عند اکثر وعن باحد وکثیر المنع بل مجب النظر فی الایضیح ثور
 اتباعہ لنا اولاً کما اقول عموم فاسئلوا اهل الذکر وثانیاً القطع فی عصر الصحابۃ باستفتاء کل
 صحابی مفضل فان اجماعاً ومن ثور قال الامام ولولا اجماع الصحابۃ لکان مذهب الخضم
 اولی انتی ما فی مسلمہ الثبوت فمن انکر عموم اهل الذکر فاد ثور اولی اللہ عزارنا الراقم العاجز
 الحق حقاً والباطل باطلا والله اعلم بالصواب فاعتبروا یا اولی الاباب **سید محمد**
اقول بتوفیق اللہ تعالیٰ در باب ثامن عشر من فتاویٰ عالمگیری در خصوص عدم وجوب تقلید شخص
 حرنی از نظرم نگذشت نیز اسامی کتب کہ باستدلال دعوی خود آورده عبارتہں را تحریر کرده بل از
 کدام باب یا از کدام فصل مدعی شان ثابت میشود تصریح نہ نموده بنا بران از تحریر جوابش معذور
 ماندم مفتی را باید کہ عبارتہں را بزرگ کار و تاجوابش را بحالہ و باعلیہ گزارش کرده باشم حضرت مفتی از راہ
 عوام فریبی در خصوص عدم وجوب تقلید کہ اسامی کتب بزرگداشتہ از ان میان عبارت کتب چند را
 برمی نگارم تا زور و فریبش بر سر کہ و مہ منکشف گردد و عارف شعرانی در میزان میفرمایند و کان سید
 علی الخواص رحمۃ اللہ تعالیٰ اذا سألہ انسان عن التقليد بذهب معین الا ان هو واجب

ام لا يقول له يجب عليك لتقليد بذهب ما دمت لو يصل عين الشريعة الاولى خوفا من
 الوقوع في الضلالة وعليه عمل الناس اليوم فان وصلت الى شهود عين الشريعة اولى هناك
 لا يجب عليك التقليد بذهب ازين تحريه عارف شعرائي وجوب تقليد امام معين كه لازم و محتمست
 ثابت ما داميكه ازاله لايت بمرتبه اجتهاد نرسیده باشد وكلام منج عامي غير عامي كه بدرجه اجتهاد نرسیده
 بوده فثبت ما اليه ذهبنا و فرغ القدير آمله قالوا ان المنتقل من مذهب الى مذهب باجتهاد
 وبرهان اثيريستوجب التعزير قبل اجتهاد وبرهان اولى انتهى بقدر الحاجة شيخ عبدالحق دهلوي
 و تحصيل التعرف سيفر مايند وانما حدث ذلك بعد تلك القرون من غير انكار احد فحل ذلك
 محل الاجماع ازين كلام شيخ معين تقليدك مساله اجماعيه مستحقق شد قال الشافعي المخطاوى في
 شرح الدر المختار في باب المفقود قال في البحر والعجب كيف يختارون خلاف ظاهر المذهب
 مع انه واجب الاتباع على مقلدى ابي حنيفة انتهى فذلك صريح في ان تقليد المذهب المعين
 واجب عنده علامه قاسم در شرح منهاج سيفر مايند وليس للقاضي المقلدان يحكموا بالضعيف
 لانه ليس من اهل الترجيح فلا يعادل عن اصح وما وقع من ان القول الضعيف يتقوى
 بالقضاء المراد به قضاء المجتهد كما بين في موضعه پس ثابت شد كه مقلد را غير حصول مرتبه
 اجتهاد و گذاشت ندره امام خود جائز و درست نيست مولاانا بحر العلوم در شرح مسلم الثبوت تحريه سيفر مايند
 وكذا للعامي الانتقال من مذهب الى مذهب في زماننا لا يجوز بظهور الخيانة كفت شافعي
 در شرح در المختار تحت اين قول فان العلماء حاشاهم الله تعالى ان يريدوا اذراء مذهب الشافعي
 وغيره بل يطلقون تلك العبارات لمنع من الانتقال خوفا من التلاعب بمذهب المجتهدين
 ويدل على ذلك ما في القنية رامن البعض كتب المذهب ليس للعامي ان يتحول من مذهب
 الى مذهب يستوى فيه الشافعي والحنفي انتهى يعنى العلماء حيث اطلقوا تلك العبارات
 الدالة على التعزير لو تكن ارادتهم تحقيق شان مذهب الشافعي وغيره بل يطلقون تلك
 العبارات للزجر والمنع من انتقال مذهب الى مذهب خوفا من التلاعب بين المذاهب

سیمای آن زمان لشبوع اخیانته و فساد النیة یوما فیوما و لیستوی فیہ الحنفی و الشافعی
 و المالکی و کنبلی کما فی القنیة فاخذ الشامی بان صد هب العلماء فی ذلك الزمان المنع
 من الانتقال ولو بالتعزیر یخوفنا من فساد انتظام الدین گفت شامی در شرح و در مختار تحت این
 قول فان العلماء عاشوا هم الله تعالی که اراده کرده باشند آنها تحقیر مذہب شافعی و غیر آن بل
 اطلاق میکنند و میگویند آن عبارت را بر منع انتقال حجت خوف تلاعب مذہب مجتهدین دلالت
 میکند برین معنی من هر چه مذکورست در قنیة از بعض کتب مذہب حائز نیست عامی را انتقال از مذہبی
 بطرف دیگری و برابری اندرین شافعی و حنفی استقی چه علماء هر گاه میگویند این عبارت را که دلالت
 میکند بر تعزیر نیست اراده آنها تحقیرشان مذہب شافعی و غیر آن بل میگویند آن عبارات را که دلالت
 میکند بر تعزیر بر اجز و منع از انتقال مذہبی بطرف دیگری حجت خوف تلاعب مذہب خصوصاً درین
 زمان بحجت عام شدن خیانت و فساد نیست روز بروز و برابری اندرین شافعی و حنفی و مالکی و کنبلی
 کما فی القنیة پس خبر او شامی باینطور که مذہب علماء اندرین زمان منع کردن است از انتقال اگر چه
 آن منع حاصل شود تعزیر متقل حجت خوف فساد و انتظام دین مولوی اسمعیل صاحب ہر آنچه در تفسیر
 و ایضاً الحق بزرگداشتہ بر اہل سنت جماعت حجت شدن نمیتواند چرا کہ او شان خارج از مبحث
 کما ہو الذکور سابقاً تنبیہ بر واقفان روز شریعت و انایان اسرار حقیقت مخفی و مجتہب نیست کہ در
 تقلید معین سراسر انتظام دین و سد باب فتنہ و فساد است و در مذہب مالکی مذہبی ضدش ثابت است
 مستحق و نیز کدامی دلیل شرعی در خصوص مذہب غیر مقلدین کہ مفتی مخفی پایہ ثبوت نرسانیدہ
 چنانکہ این ہمہ مراتب از مطالعہ رسالہ مذکورید خواهد شد پس چہ بعضی حتماسی این مذہب مالکی مذہبی را
 اشتہار میکنند مفتی صاحب مصدق تفسیر اللہ دنیا و الاخرۃ در پی اثباتش افتادہ جوابش نیست
 کہ اندرین فوائد جدیدہ و منافع عدیدہ دنیوی متصورست تفصیل این اجمال بدین منوال است
 کہ این قاعدہ کلیہ است کہ ہر گاہ کسی ارادہ کند کہ من مجتہد مبتوع شوم انکس و الامسالہ تقلید ائمہ را
 باطل میکند و ایجاد و احداث در شرع شریف جاری میکند و این امر را بر خود واجب و فرض میکند کہ تقلید ائمہ را

باطل است غرض شان ازین فتنه پردازها همین باشد که هر گاه مردمان تقلید ایمیہ سابقین را برگزیده
من خواهند گذاشت بناگزیر مسائل دین را از کس دریافت خواهند کرد و چون تقلید ایمیہ سابقین را از
حکم من خواهند گذاشت بالضرور ما محتق فی الدین خواهند دانست و آخر کار این همه مردمان مسائل دین
دریافت خواهند کرد و تابع من خواهند شد بحسب قاعده کل جدید لذید و آن گروه مقادیر تابع من
خاص بیرون خواهند کرد و در هر باب چنانچه این امر در مشاهده ظاهر و باهرست نعوذ بالله من هذه
الفرقة الضالة خلاصه کلام نیست که در مذہب لادھی تحصیل مال و زریست نه تحصیل دین و در تقلید
تحصیل دین نه تحصیل مال و در چرکه در مذہب لادھی اختیار است که خودش مجتهد شده برخلاف مذہب
اربعه فتوی دهد و در پانصدی مذہب حسین این امر منقود چرکه پیر و امام خود ضرورت است هذا اخر ما ذکرناه
فی الجواب الله اعلم بالصواب و عندنا أم الكتاب: تتمه فی احوال المجتهد سلفه فما انا
اذکر فی هذه الرسالة سند علی و مختصر من احوال حسبی و بانی الله التوفیق فأقول فی
باب العلماء انا اخذت العلم من الفاضل الجلیل و العالم القلیل اخیه الاکرم مولانا ابی محمد
عبد القادر و هو اخذ العلم من الفاضل المرحوم المولوی رمضان الله و هو اخذ العلم
من قاضی القضاة فضل الرحمن المرحوم و هو اخذ العلم من اخیه الاکبر قاضی القضاة
غلام سبحان و هو اخذ العلم من الفاضل المرحوم مولانا معظم الدین و هو اخذ العلم
من المغفور المبرور بحر العلوم رحمه الله علیهم اجمعین و من هنا ينتقل بسلسلة سنی الی
سلسلة بحر العلوم فلا حاجة الی المتطویل و اما حسبی من طرف الاب فینتقل الی عبد الله بن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه و جدی لا قدم المرحوم عبد الوحید انتقل من المدینة المنورة
الی بغداد دار السلام ثوبه انتقلوا من بغداد الی الهراة و سلفنا العظام كانوا مشغولین بتعلم
ولاة الهراة حتی خرج علی و الی من الولاة العدو فی مملکته و هزم الی الی فی الحرب فحینئذ خرج
الجدا اکرم الفاضل المرحوم عبد الکریم من الهراة الی الهند و اتی فی بلاد البنجاله و کثر هنا امرأة
من شرف البنجاله و استولد منها جدی لا فخر ازاهد الکامل محمد صاحب و لما کان متوجها

نحو المرأة مع زوجته ووالدها انتقل الى رحمة الله تعالى في بلدة يقال له كرنال فرجعت
 المرأة مع ولدها الصغير الى موطنها البنجاله والفاضل المرحوم **ملا محمد فيج** كان خلف
 الزاهد المغفور **محمد صالح** ثم المرحوم الفاضل الكامل **محمد كليم** كان خلفه وهو الذي
 مكث في الدهلي ثمانى عشر سنين واخذ طريق السلوك من حضرة الشهيد المرحوم
شمس الدين ميرزا مظهر وكان رحمة الله عليه من اكبر خلفائه وفي قائمته في
 الدهلي تعلق منه السلطان **محمد شاه** وكان له ثلثا من الاخلاق الذكورا كبرهم الفاضل
 المرحوم **محمد اسراييل** هو الذي كان قاضى المقضاة في بلدة هريشدا آباد ثم بعد اخذ
 الاكثره المالك صار مدرساً او لا المدرسة كلكتة ثم صار قاضى المقضاة في كلكتة وتوفي
 الى رحمة الله تعالى واوسطهم جدى المرحوم الفاضل الكامل **ابو سعيد محمد محمود** وهو كما
 قريباً للتواب الناظم **ملقباً بعاقبت محمود خان** اصغرهم المرحوم احمد كان مفتياً
 في دهاكه وكان الجد المرحوم خمسة اخلاف اكبرهم الفاضل **محمد كليم مفتى** الدورة
 وبعده المرحوم **محمد يوسف** واوسطهم سيدى والدى الفاضل المبرور **ابو**
محمد دريس وبعده الفاضل المرحوم **محمد الياس** اصغرهم الفاضل
 المرحوم **محمد على** كان ابي رحمة الله عليه حاكماً ملقباً بصدرا الصدور في
 بلاد البنجاله وكذا عمى المرحوم **محمد على** ونحن الآن اخوان شقيقان انا و
 اخى الاكبر الاعظم استاذنا المكرم **ابو محمد عبد القادر** مد الله ظلال
 جلاله وافاض علينا آثاره امانه **ابو محمد عبد القادر** من طرف الامم والمرحومة والدى
 بنت الفاضل المرحوم **عتيق الله** وهو ابن الفاضل المرحوم **احسن الله**
 وهو ابن الفاضل المرحوم **عبد الله** وهو ابن الفاضل المرحوم **عبد القادر**
 الكشميرى وكان رحمة الله عليه حاكماً على بلاد الكشمير لكن بسبب ان السلطان
 غضب عليه في اخر عمره ترك الكشمير وهاجر الى بلاد البنجاله ثوابت اولاده

فی هذه الدیار کابوا عن کابوا مید از اصدکیم و صدواجب التظیم است که بقوا می من امتک
 بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید این مسیح میرزا هم بهره و رو کامیاب
 گردانید یا من له الدنیا والآخرة ارحم من لیس له الدنیا یوم حشر المتیقن

إلى الرحمن وقد المولف

در جواب طعن بد مذہب	رخنه دروین افکن توکن	این ہایون نامعین الترشاد	جلوہ بخشیدہ پیش سواد
از زبان خویش انش نشسته	با دل چہل از ایمان تھی	دشمن باب ایقان معلوم	کار بند نفس بگردا شوم
و آبرج گنمی این منکران	اینکہ خود را بیشتر چون کافران	با ہمہ رسم و رسم نامرضیہ	می شمارند از گروہ ناجیہ
شکر حق امروز از تحریک دل	ہم بفکر طبع و نفس مشتغل	با خلوص نیست جہد تمام	یافت ازین طبع ہوشمختلم
بمخوشنودی سالیع الیز	ہم رضا خواجہ دنیا و دین	بوکہ پیش علمان ارحمت	مستجاب آید بطبع حوسند
یک کاخیر بر جام کفنت	در جہان ممنون احسان کنند	این خطی کا حک پای اولیا	خواہد از فضل جناب کبریا
سازدم ازین ختم این کتاب	خاتمہ بالخیر باحسن الملأب	زین جہانم نیز بعد از تنقأ	بخشدم تا بج آب ہر حال
ہم بر انگیزد زمان بعثت تو	با گروہ عالمان در رود چشم	از نگاہ نامہ اعمال من	بزرگی در بر من احوال من
رحمت خاصش بلطف بیک	از طفیل خاتم پیغمبر	در دہندہ پر شرح من چرا	سرخا بندہ نواز پیامبر
صدہ قرآن امام قبلتین	طالب مطلوب با شرفین	برو و بر آل اصحاب کبار	ہم باہل بیت با عز و وقار
از لب کام زین جان دل	باہن ہر جو جسم آب و گل	مردم و ہر لحظہ و ہر صبح و شام	صدور و صدقہ و صد سلام

اللہم ارنقنا نصیباً كاملاً من شفاعۃ نبيك محمد صلى الله عليه وسلم واجعل لنا
 من رؤيتك ومن محبتك حظاً وافراً واختم لنا بالشهادة العظمى الحمد لله اولاً و آخراً
 والسلام على نبيه محمد طاهراً و باطناً امين يا رب العالمين والسلام على من اتبع الهدى الى يوم الدين

قطوع تاریخ چکیدہ قیامت خیم ضعف عباد اللہ العالمین محمد فیاض الدین سلطی عفران اللہ ولہ

بکمالند کہ از فضل آبی	مرب گشت چون این شریقی	از فیض ملک استاوریما	بدل نشسته با برهان معلول
بی دفع ساقط ایل اسلا	در تعبیر انفتحت مقول	و تفسیر حدیث قول ابرا	جوانب باب ایقان معلول

ز خوف و هیبت این سید

که روئین گشته خند و

چو فیاض گرفته ملک دست

بی تسوید سالش گشت شش

سروش غمگین از سر جان

بگو بر بگزان بکیت مسلول

۹۸
۱۲ هجری

خاتمه الطبع

بعد حمد خداوند کون و فساد و نعت نبی خیر العباد در پرده مبارک درین روز زمان سراپا ظلم و طغیان
فرقه و مابیه رخه و درین اسلام انداخته و مقلدین را با غوامی کام از تقلید ایمیه مجتهدین بدظن ساخته نظر را
جهت ناید وین بسین نفع رسالی بمقلدین حضرت رئیس المؤمنین ناصر المسلمین جامی اسلام نامی از نام قانع
شکر و بدعات جامع فضائل و کمالات کما قف حدیث آیات عالم عدیم البیدیل فاضل فتید المشیل صاحب
افاضت افادت جناب مولانا محمد عبدالرحمن صاحب رئیس سلمت و ام فیضه الی قیام الساعه
و القیامه این کتاب باور زوق توامی مولوی محمد حسین که دران مذمت تقلید بود و تالیف نمود و درین سال
بلائیل قاطعه و بر این ساطعه اثبات و جوب تقلید فرمود جزا الله تعالی نذیر الجزاء و کفایه

عین الافه و البلاء و چون این کتاب فیض نصاب پسند خواطر او الی الالباب
گردید و هر یک مقلدین انصاف بین آنرا از دل پسندید پسین کتاب
کالاصل در مطبع نظامی واقع کانپور سنه ۱۳۰۳ هجری
حسب ایامی حضرت مصنف موصوف
حلیه الطبع
پوشیده

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند اینمیکه که کتاب بهادر مطبع نظامی واقع کانپور
مطبوع گردید مهر و دستخط مستتم بر خاتمه آن ثبت شد

محمد حسین
محمد عبدالرحمن

Marfat.com